

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۳

آگوست ۲۰۱۳



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۳

آگوست ۲۰۱۳

هیئت تحریریه

رجب صفروف

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

ایگور پانکراتینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کوروی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

رجب صفروف: خط جدید حسن روحانی	تماس تلفنی ویلیام هیگ با تهران می تواند جهان
سرگئی ماکسیموف.....۳۴	را دگرگون سازد.....۵
چگونه از اختلافات سنی و شیعه علیه ایران	چه کسی و چطور از ایجاد منطقه عاری از سلاح
استفاده می کنند	های هسته ای در خاور میانه ممانعت می کند؟
ایگور پانکراتنکو.....۳۷	استانیسلاو ایوانوف.....۱۰
تهران-۵۳. سازمان «سیا» چگونه در ایران کودتا	نبرد «استالینگراد» تهران در سوریه
کرد.....۴۴	ایگور پانکراتنکو.....۱۷
سلطان قابوس با چه مأموریتی به تهران سفر کرده	ریاض - مسکو: رشوه یا چیز دیگری در کار است؟
بود؟	سرگئی نیکیتین.....۲۲
استانیسلاو ایوانوف.....۴۷	از رئیس جمهور جدید ایران چه انتظاری می رود؟
جنگ به وقوع نخواهد پیوست. همه از هرج و مرج	الیزابت بلد.....۳۰
ترسیده اند	
ایگور پانکراتنکو.....۵۰	

چکیده مطالب

ماه آخر تابستان سال ۲۰۱۳ برای جمهوری اسلامی ایران و تمام خاور میانه ماه گرمی بود. بخش عمده رویداد هایی که «آب و هوای» داخل منطقه و پیرامون آن را تشکیل دادند، به نحوی بر روی صفحات شماره جدید بیست و سوم مجله «ایران معاصر» منعکس شده است.

تأیید اعضای هیأت دولت جدید که یکی از مهمترین رویدادها در عرصه سیاست داخلی جمهوری اسلامی بود، در همه رسانه‌های گروهی مورد بحث و بررسی فعالی قرار گرفته است. در مصاحبه رجب صفروف مدیر مرکز مطالعه ایران معاصر که در این شماره مجله درج شد، از جمله آمده است: «انتظار نداشتیم که هیأت دولت آینده به طور کامل از اعضای هیأت دولت دو رئیس جمهور سابق تشکیل شود که غرب گرا یا حد اقل لیبرال محسوب می شوند. این یک نوع چالش، ارائه و اعلام موضع گیری است. از ۱۸ نفر تنها یک شخص که نامزد مقام وزیر انرژی است، عضو سابق کابینه احمدی نژاد می باشد. متصدیان همه سمت های کلیدی دیگر در محافل ایرانی و بین المللی شخصیت های شناخته شده ای هستند که نسبت به بعضی مسائل موضع گیری مشخصی دارند». ترکیب هیأت دولت، یک نوع شاخص است که امکان درک بهتر راهبردی را می دهد که حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران طی مدتی که برای او تعیین شده است، عملی خواهد نمود. به عقیده رجب صفروف، «اصل رفتار این شخص، توازن و اعتدال است. او از بیان مطالب تند در باره هلوکاست و اینکه کسی بدهکار کسی دیگر به خاطر بعضی حوادث است، خودداری خواهد کرد. او به حملات لفظی مستقیم علیه اسرائیل تن نخواهد داد. او خط رویارویی شدید با ایالات متحده، غرب، اسرائیل و بسیاری از دولت های دیگر را دنبال نخواهد کرد. ولی او در حد اعلی از منافع ملت ایران دفاع خواهد کرد. او برنامه هسته ای را هرچه بیشتر توسعه خواهد داد. او به اندازه یک ذره از مواضعی که جوابگوی منافع جمهوری اسلامی است، عقب نشینی نخواهد کرد. ولی او در صدد نیست بی خود و بی جهت اشتباه مرتکب شود. رعایت این تعادل، هنر عظیمی است».

ولادیمیر یفسیسیف مدیر مرکز مطالعات اجتماعی - سیاسی در مطلب خود تحت عنوان «ایران خط سیاست خارجی خود را تصحیح می کند» به بررسی چشم انداز سیاست خارجی ایران تحت ریاست رئیس جمهور جدید پرداخت. در این مقاله از جمله آمده است: «حسن روحانی که برنده انتخابات ریاست جمهوری در ماه ژوئن شد، قول بخشیدن رنگ و لحن جدید به سیاست بین المللی جمهوری اسلامی را داد. لغو تحریم های بین المللی علیه ایران که او این تحریم ها را ناجوانمردانه خواند، یکی از وعده های اساسی روحانی در جریان مبارزه انتخاباتی بود. ولی تهران قصد ندارد روند تکمیل غنی سازی اورانیوم را متوقف نماید. مقامات ایران می توانند به تعلیق روند غنی سازی اورانیوم از ۵٪ تا ۲۰٪ (اورانیوم - ۲۳۵) و به راه دادن بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی به پایگاه نظامی پارچین تن دهند». ولی این کارشناس در مقاله خود خاطرنشان می کند که غرب در

عوض این گام ها و به منظور ارتقای سطح اعتماد متقابل باید گام های مهمی بر دارد، از جمله می تواند نسبت به رفع محدودیت ها در زمینه بانکی و در زمینه بیمه جابجایی دریایی محموله ها که این عرصه فعالیت با برنامه های هسته ای و موشکی ایران ارتباط مستقیم ندارد، اقدام نماید.

مسایل امنیت هسته ای - ولی نه تنها برای ایران بلکه برای تمام منطقه - موضوع مقاله «استانیسلاو ایوانوف» پژوهشگر ارشد انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم روسیه تحت عنوان «چه کسی و چطور از ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه ممانعت می کند» را تشکیل داد. او می نویسد: «بدون تردید، اسرائیل و آمریکا منشأ اساسی بی ثباتی منطقه خاور میانه هستند. تل اوئیو و واشنگتن مانند سابق سعی می کنند دست به یکی کرده و تکلیف کشورها و ملت ها را تعیین کنند، رژیم های مورد پسند خود را به مسند قدرت نشاند و رژیم های مغضوب را سرنگون کنند و استانداردهای «دمکراسی» خود را به دیگران تحمیل نمایند. برخورداری اسرائیل از سلاح های هسته ای مدتهاست که بر کسی پوشیده نیست. تل اوئیو با قاطعیت تمام از امضای پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای خودداری می کند و در عین حال تقریباً هر روز به نمایش زور هسته ای خود و پایمالی فاحش موازین حقوق بین الملل دست می زند. آنچه که در این زمینه از همه بیشتر باعث تعجب می شود، این است که جهانیان گویا هیپنوتیزم شده و ساکت نشسته اند. سازمان ملل ساکت است، شورای امنیت اقدام نمی کند و آژانس بین المللی انرژی اتمی به این بی بند و باری توجه نمی کند. آنچه که از همه بیشتر باعث تأسف می شود، سکوت روسیه است». به عقیده وی، «کارشکنی اسرائیل، مهمترین مانع بر سر راه ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه می باشد. اسرائیل که عضو آژانس بین المللی انرژی اتمی است، به هر وسیله ممکن از پیوستن به پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای خودداری کرده و اندیشه منطقه عاری از سلاح های هسته ای را نادیده می گیرد. تل اوئیو کنوانسیون درباره دفاع فیزیکی از مواد هسته ای را امضا کرده ولی تصویب نکرده است. اسرائیل عضو موافقتنامه های بین المللی در باره کنترل صادرات هسته ای نیست. تل اوئیو اطلاعات مربوط به وجود سلاح های هسته ای در خاک خود را رسماً تأیید یا تکذیب نمی کند».

رویارویی سنی و شیعه که یکی از حاد ترین مسایل منطقه ای است، موضوع مطلبی تحت عنوان «چگونه از اختلافات سنی و شیعه علیه ایران استفاده می کنند» شده است. نویسنده خاطرنشان می کند که «امروزه نخبگان حاکم بر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس حاضرند جد و جهد بکنند تا برای ملت های خود و برای دیگران ثابت کنند که ایران دشمن اساسی اعراب است و اینکه شیعیان متجاوز هستند. گویا ایرانیان مشغول ساخت بمب اتم هستند تا عرب ها را از بین ببرند. به همین علت از همه سنی ها دعوت می کنند که متحد شده و در برابر خطر شیعی با غرب به توافق برسند. آنها ملت های خود را اغفال می کنند، بذرهای خصومت و نفاق را بین سنی ها و شیعیان می افشانند که تنها هدف آنها سر پوش نهادن بر ماهیت خودفروخته خود به غرب و منحرف کردن توجه ملت ها از حقیقت می باشد. حقیقت هم بدان است که آنها نمی خواهند که ملت ها آگاه شوند که تنها سران هیأت حاکمه با ایران مشکلات دارند. آنها هستند که به منظور حفظ قدرت، ثروت و رژیم خود مدت ها پیش به رعایای آمریکا و غرب تبدیل شده اند. آنها به هر وسیله ممکن ثابت می کنند که تنها ادامه نزدیکی روابط با آمریکا و غرب می تواند به سپر دفاعی محکمی در برابر «خطر ایرانی» مبدل شود. آنها تا حدی در فساد مالی و توطئه های گوناگون مشترک با غرب غرق شده اند که نمی توانند بدون تأیید آمریکا و غرب هیچ تصمیمی بگیرند». در این مقاله همچنین آمده است: «هدف

راهبردی تحریک رویارویی شیعه و سنی هم کاملاً روشن است. در مرحله اول باید شرکای راهبردی ایران در منطقه یعنی سوریه و حزب الله را از بین برد. در مرحله دوم باید جمهوری اسلامی ایران را از هلال شیعی بیرون رانده و به انزوای ژئوپلیتیکی محکوم کرد. این منافع تاکتیکی و راهبردی غرض جویانه و ژئوپلیتیکی یک برآیند دارند و آن تحریک جنگ بزرگ در مشرق اسلامی، جنگ همه علیه همه است که تنها زمانی که همه از بین بروند، می تواند خاتمه یابد».

در تابستان سال جاری پنجاه سال از زمان وقوع کودتایی می گذرد که ایالات متحده و بریتانیا در ایران بر پا کردند و بر اثر آن دولت محمد مصدق سرنگون شد. مقاله «تهران-۵۳: سازمان «سیا» چگونه در ایران کودتا کرد» به تشریح بعضی جزئیات عملیات «آژاکس» که از مطالب سازمان «سیا» که حدود یک ماه پیش فاش شد به دست آمد، پرداخته است. به عقیده نویسنده مقاله، «یکی از علل موفقیت عملیات «آژاکس» این است که برای اولین بار فناوری های سازماندهی کودتاهای غیر زورگویانه ای که بعداً «انقلاب رنگین» نامگذاری شد، در جریان آن به کار گرفته شد. «کرمیت روزولت» مسئول این عملیات از طرف آمریکا می گفت که در اوج اجرای عملیات آژاکس بیش از ۸۰٪ روزنامه ها و مجلات پایتخت ایران از سازمان سیا پول دریافت می کردند».

مشکل میتوان با نتیجه گیری این مقاله بحث کرد که با درس ها و عواقب حوادث نیم قرن پیش ارتباط دارد: «یکی دیگر از پی آمدهای رویدادهای ۶۰ سال پیش این بود که به دنبال نفت مابقی اقتصاد ایران برای مدت طولانی تا سال ۱۹۷۹ به حق امتیاز آمریکا تبدیل شد. محمد رضا شاه پهلوی و درباریان نزدیک وی «عمود قدرت» را ساختند که در آن شاه، خانواده و اطرافیان نزدیک شاه توانستند تا یک ربع قرن دیگر ایران را بدون مجازات و پاسخ دهی غارت کنند. آنها معترضان را در اطاق های کار سرویس امنیت «ساواک» با باتوم های لاستیکی تا دم مرگ می زدند. همانجا اسراییلی ها با همکاران ایرانی خود تبادل تجربه «بازجویی سیاسی» را به عمل می آوردند. در پشت پرده «دمکراسی» و «انقلاب سفید» فسادشدیدی پنهان می شد و تنها نیروی مخالف فعال و زنده روحانیون اسلامی بودند. ملت ایران که عمق نگرانی شاه و غرب از آنها را شناخته و همه «مزیت های» مدرنیزم غربی را تجربه کرده بودند، به آیت الله خمینی روی آوردند».

طبق معمول خاطرنشان می کنیم که موضوعات این شماره ۱۶۷ صفحه ای مجله (به روسی) به چند مقاله که در این بررسی مختصر ذکر شده اند، ختم نمی شود. لذا از خوانندگان گرامی دعوت می نمایم شماره ۲۳ مجله را مطالعه کرده و نقطه نظرهای خود را با ما در میان بگذارید و محتوای مقالات مورد نقد قرار دهید زیرا ایران معاصر، کشور کم نظیر جهان، در مرکز توجه این مجله قرار دارد.

تماس تلفنی ویلیام هیگ با تهران می تواند جهان را دگرگون سازد

بوروکراسی سیاسی واشنگتن که تأثیر آن با تلاش لابی گران اسرائیل از سازمان AIPAC مضاعف شده است، به دولت کاخ سفید خیانت کرده است. هنگامی که تیم باراک اوباما در انتظار گامهای اول حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران مواضع صبر و انتظار اتخاذ کرد، کنگره لایحه ای درباره تشدید تحریم های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران تصویب کرد و بدین وسیله میدان مانور دیپلماتیک کاخ سفید را در مذاکرات با تهران به شدت کاهش داد. بعد از آن حادثه ای اتفاق افتاد که مطبوعات بریتانیا آن را «پیشرفت غیر منتظره» نامیدند و آن تماس تلفنی ویلیام هیگ وزیر خارجه بریتانیا با علی اکبر صالحی همتای ایرانی او است.



و این در حالی ست که هیگ در طول فعالیت دیپلماتیک خود همیشه طرفدار شدت عمل نسبت به ایران بود و حالا او در جریان گفتگوی تلفنی بر ضرورت پیشرفت سریع مناسبات بین بریتانیا و ایران و نیز در زمینه مذاکرات پیرامون برنامه هسته ای جمهوری اسلامی تأکید نمود. هیگ با صراحت تمام آمادگی خود را برای ملاقات با محمد جواد ظریف وزیر جدید امور خارجه ایران در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در ماه سپتامبر سال جاری ابراز کرد تا بدین وسیله به مکث در ملاقات ها پایان داده شود (بار آخر وزیران امور خارجه دو کشور در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲ در کابل با هم ملاقات داشتند). این اقدام غیر منتظره و شایان توجه ویژه است.

آیا تماس تلفنی هیگ بدان معناست که اروپا در صدد آغاز بازی مستقل دیپلماتیک با ایران بر آمده است؟ یا اینکه ما شاهد یک بازی هستیم که در آن ایالات متحده و بریتانیا تصمیم گرفتند نقش پلیس خوب و بد را بازی کنند؟ روشن است که هیگ ناگزیر تماس تلفنی خود را با دولت باراک اوباما برقرار کرد. پاسخ این سؤال ها دور از وضوح و قاطعیت است. بنابراین برای اینکه منطق رفتار هیگ را بهتر درک کنیم، باید به بررسی اوضاع واشنگتن برگردیم.

دوراهی ایرانی کاخ سفید

تنها اصطلاحی که برای تعبیر و تفسیر مختصر برخورد نخبگان سیاسی آمریکا با رئیس جمهور جدید ایران و خط «اعتدال» پیشنهادی وی به ذهن خطور می کند، «تشتت و از هم گسیختگی» است. بخشی از نخبگان آمریکا با مفاهیم و مقوله های دوران بوش پسر می اندیشند که جمهوری اسلامی ایران را در محور شرارت گنجانند در حالی که فعالیت بی وقفه لابی های اسرائیل و عربستان سعودی روحیات «شاهین ها» را تغذیه می کند.

حدود دو سال است که در واشنگتن درک این واقعیت نضج می گیرد که اسرائیل و آل سعود بازی خود را کرده و در تلاش هستند تا به دست ایالات متحده مسایل منطقه ای خود را حل کنند؛ که با صراحت با منافع ملی ایالات متحده در منطقه به تضاد در می آید.

این منافع از دید باراک اوباما نسبتاً محدود است؛ رعایت سه شرط امنیت اسرائیل، نظارت بر کانال سوئز و ثبات «ناو هواپیما بر غرق نشدنی عربستانی» یعنی پادشاهی های حاشیه خلیج فارس، کفایت می کند تا آمریکا بتواند نیروی سیاست خارجی خود را به اجرای خط «چرخش به آسیا» یعنی رقابت جهان شمول با چین معطوف کند. در حقیقت امر، واشنگتن به طور آشکار در خاور میانه بزرگ گیر کرده است. برای مثال رویارویی با ایران، چشم انداز مشکوک روند صلح اسرائیل و فلسطین، احتمال شعله ور شدن آتش مناقشه در عراق و لبنان، تبدیل شدن سوریه به سد قدری بر سر راه «تغییر شکل منطقه» و نیز اشاعه بی ثباتی به مغرب شایان ذکر هستند. دولت کاخ سفید با توجه به این معادلات نه تنها فرصت اجرای راهبرد خود را ندارد بلکه به «اکپ اطفای حریق» تبدیل شده و مجبور است وقت و منابع نه چندان بیکران خود را صرف محدود کردن کانون های منطقه ای آتش سوزی بکند. نظریه «هرج و مرج هدایت پذیر» به یک چیز غیر قابل هدایت و دارای قواعد و مقررات توسعه خود تبدیل گردیده است.

آنچه که به بحران سیاست ایالات متحده در خاور میانه جنبه دراماتیک می دهد، آن است که آمریکا با اتکای عادی بر «نیروهای اهل سنت» بیش از این نمی تواند موازنه ضروری منافع منطقه ای را تأمین نماید. سیستم کنترل و توازن که بعد از تجاوز به عراق ویران شد، تا کنون احیا نشده است. فروپاشی آن روندهایی را توسعه بخشید که در گذشته حتی تصور آنها دشوار بود، از جمله اشاعه سلفیت، «بیداری اسلامی» و «اسلام سیاسی».

قسمت هوشیار نخبگان سیاسی آمریکا می فهمند که در حال حاضر همانا ایران کلید احیای موازنه نیروها و منافع در خاورمیانه بزرگ می باشد و لذا آمریکا باید با این دولت نیرومند که حلقه مهم سیستم امنیت منطقه ای است، به توافقات اساسی برسد. این دسته از نخبگان به منظور دستیابی به این توافقات حاضرند گام های غیر عادی بلندی بر دارند. کافی است به دیدگاه رایج در پشت پرده واشنگتن اشاره شود که حتی اگر ایران سلاح های هسته ای را بسازد، هیچ اتفاق وحشتناکی نخواهد افتاد چرا که ۳۰-۴۰ کلاهک هسته ای ایرانی امنیت جهانی را تهدید نخواهند کرد. باور کردنی نیست ولی این صحبت ها واقعاً شنیده می شود.

انتخاب شدن روحانی از نظر این دسته از نخبگان سیاسی آمریکا به عنوان استعداد مکملی در گفتگو با تهران در نظر گرفته شد. حالا می گویند که روحانی به عنوان شریک مذاکرات کاملاً قابل قبول است و اینکه او برای باراک اوباما «همتای واجد شرایط» می باشد. تازه ایران هم آمادگی برای گفتگو ابراز می کند. روز ۳ اوت روحانی بعد از مراسم تحلیف اظهار داشت: «دولت تلاشهای خود را متوجه نجات اقتصاد، برقراری تعامل سازنده با جامعه جهانی، حفاظت از منافع ملی و لغو تحریم های ناعادلانه خواهد کرد». دیروز جی کارنی سخنگوی کاخ سفید گویا در پاسخ به اظهارات وی اظهار داشت که «اگر دولت جدید راه اجرای مشخص و جدی تعهدات بین المللی و جستجوی راه حل صلح آمیز مسأله را انتخاب کند، ایالات متحده را به عنوان شریک صادق خود به دست خواهد آورد».

ولی همان دسته از نخبگان سیاسی آمریکا واقعیت دیگری را هم درک می کنند: لابی گران اسرائیل و عربستان سعودی که بر گردن عمو سام نشسته اند، به قدری با نفوذ هستند و در نظام سیاسی آمریکا ریشه های آنقدر عمیقی دوانده اند که در صورت وقوع چرخش شدید به سوی سالم سازی روابط با ایران می توانند برای دولت باراک اوباما بحران طولانی سیاسی

فراهم کرده و در عمل فعالیت آن را فلج نمایند. به محض اینکه کاخ سفید سخنان ضد ایرانی خود را تلطیف کرد، فوراً نامه ۷۶ سناتور (که از قضا، ارتباط اکثر آنها با AIPAC (American Israel Public Affairs Committee) مشاهده شده است) منتشر شد که در آن آمده است: «تا زمانی که شاهد کاهش قابل توجه سرعت اجرای برنامه هسته ای ایران نشویم، اعتقاد داریم که کشورمان باید تحریم ها را شدت بخشیده و آمادگی برای توسل به زور نظامی را به نمایش بگذارد». در این شرایط کاخ سفید چاره ای جز مانور زدن و واگذاری اختیارات «طرح ابتکارات صلح» به سیاستمداران اروپایی ندارد.

«منافع ایرانی» اروپا

سیاستمداران اروپایی هم با رغبت این ابتکارات را در روابط با ایران مطرح کرده و سعی می نمایند روابط با جمهوری اسلامی ایران با هدایتگری واشنگتن را رهبری کنند. این آمادگی آنها قابل درک است. سخنان سیاسی بروکسل و کمیسر های اروپایی با نیاز های مبرم اقتصاد اروپایی و فشار محافل صنعتی بر پاریس، لندن و برلین تقابل دارد. رفتار سراسیمه و ناپیوسته واشنگتن نسبت به ایران برای شرکت های بزرگ اروپایی خسارات محسوسی به بار می آورد که سیاستمداران بریتانیا، فرانسه و آلمان به دنبال آن درباره مصلحت پیروی از ایدئولوژی های «عصر بوش پسر» و اینکه شاید اروپا عجله کرده است که به دنبال آمریکا، ایران را در محور شرارت قرار دهد، میندیشند.

این امر برای بریتانیا اهمیت خاصی دارد چرا که تا سال های ۱۹۵۰ در واقع بر بازار ایرانی تسلط انحصاری داشته و بر اساس یکی از نابرابرترین توافقات قرن ۲۰ درباره تقسیم سود بابت نفت تولید شده، موفق به تحمیل این توافقات به رژیم شاه شده بود و از فعالیت شرکت نفتی انگلیسی ایرانی سود گزافی دریافت می کرده. در سال های ۱۹۵۰ ایالات متحده، بریتانیا را از بازارهای ایرانی بیرون راند که بریتانیا بعد از آن طی مدت زیادی در حالت «ناک اوت» شدید به سر می برد تا بالاخره در سال ۱۹۹۸ ورود دوم خود به ایران را شروع کرد. در همان سال تبادل دیدارهای محمد خاتمی رئیس جمهور ایران و جک استرو رئیس وقت دیپلماسی بریتانیایی به عمل آمد. کالاهای صادراتی بریتانیا وارد بازار جمهوری اسلامی ایران شد و این صادرات تنها در سال ۲۰۰۶ دو برابر بیشتر گردید. در همین هنگام رویارویی آمریکا و ایران دوباره همه امیدهای بریتانیا به کسب سهم جدید در بازار ایران را نقشه بر آب کرد.

امروزه در اروپا این دیدگاه شکل می گیرد که انعقاد پیمان با پادشاهی های سنی و مناقشه با ایران اشتباه جدی است و اقل از اصل «نگذاشتن همه تخم مرغ ها در یک سبد» تخلف می کند. اروپایی ها بر حق می گویند: «آمریکا از اینجا دور است ولی خاور میانه که توسط آمریکایی ها بر آشفته شده و مملو از خطرات است و در آستانه انفجار بزرگ قرار دارد، در یک قدمی ما واقع شده است». البته این موضع گیری با مقداری مکر و حيله هم توأم است زیرا اروپا همراه با ایالات متحده شریک جرم ایجاد «بر آشفته گی» در منطقه است. ولی در اروپا این وضعیت به دلایل مختلف بیشتر احساس می شود.

به علاوه، اروپا تنها وقتی که سیر است، حاضر است از بعضی اصول سیاسی دفاع کند. ولی در شرایط بحران اقتصادی که به پدیده ای دائمی و بی وقفه تبدیل شده است، از دست دادن بازار عظیم ایرانی که حجم آن برای اروپا معادل ۴۰ الی ۶۰ میلیارد دلار برآورد می شود، هم به بودجه های دولتها لطمه می زند و هم به شرکت های بزرگ. پاریس و برلین خوب یادشان هست که تا اواسط سالهای ۲۰۰۰ سرمایه گذاری های فرانسوی و آلمانی در ایران از حد ۵ میلیارد دلار گذشته

بود و اینکه پرداخت های جمهوری اسلامی ایران تنها بابت مجوز های فنی دو میلیارد دلار برایشان درآمد داشت. تا چهار سال گذشته صادرات کالاهای ساخت اتحادیه اروپا به ایران معادل ۱۱-۱۰ میلیارد یورو بود.

در روابط با جمهوری اسلامی ایران برای شرکتهای اروپایی جنبه ظریف و بسیار جذابی وجود داشت. از سال ۱۹۷۹ ایران درهای خود را بر شرکت های آمریکایی بسته بود و لذا شرکت های اروپایی در این بازار با رقیبان کمابیش مهم روبرو نمی شدند. شرکت های فرانسوی Renault Total, BNP, Paribas, Societe Generale، غول صنعتی آلمانی «زیمنس»، شرکت های ایتالیایی Anni و Techimont، شرکت بزرگ اتریشی OMV (مهمترین شرکت نفتی و گازی اروپای مرکزی) و بسیاری از شرکت های دیگر در ایران از مدت ها پیش با موفقیت و با کسب سود زیاد فعالیت کرده بودند و بنابراین اقتصاد با سیاست گره خورده بود. در سال ۲۰۰۷ برلین مخالف فعال گسترش تحریم های ضد ایرانی شده بود زیرا شرکت آلمانی Transrapid در تابستان همان سال قراردادی درباره ساخت راه آهن برای قطارهای «مگلو» بین تهران و مشهد منعقد کرده بود. بر طبق اطلاعات انستیتوی انترپرایز آمریکا AEI، بهای جمعی آن قرارداد بالغ بر ۹ میلیارد دلار بود. و حالا به تدریج صنعتگران چینی جای شرکت های غربی را می گیرند که این امر بر علاقه شرکت های بزرگ اروپایی به رویارویی به طول انجامیده آمریکا و ایران (که آنها باید در این مناقشه به حکم «همبستگی غربی ها» طرف آمریکا را بگیرند) نمی افزاید.

اروپا تازه به معنی واقعی کلمه به رویارویی آمریکا - ایران و حالت جنگ تحریم ها کشانده شده است. در یکی از گزارش های اتحادیه اروپا که اوایل سال های ۲۰۰۰ منتشر شده بود، صریحاً آمده بود که: «اتحادیه اروپا علل سیاسی و اقتصادی دارد تا با ایران روابط نزدیک تری برقرار کند... ایران در آینده می تواند به شریک مهم اقتصادی منطقه ای با امکانات محسوس برای توسعه تجارت و سرمایه گذاری تبدیل شود». اما انتظارات اقتصادی جامعه بازرگانی اروپا برآورده نشد و اروپایی ها مجبور شدند تحت فشار ایالات متحده حضور خود را در بازار ایرانی کاهش دهند. کار به جایی رسید که شرکت ها و بانک های بزرگ سوئیسی، فرانسوی، بریتانیایی و ایتالیایی به دولت های خود صریحاً اعلام کردند که ایالات متحده آنها را «تحت فشار بی سابقه» قرار داد تا به قطع تجارت با ایران وادار کند. دولت ها سکوت اختیار کرده یا به منافع والا استناد نمودند. ولی اکنون اروپا بیش از پیش از خود سؤال می کند که فداکاری های اقتصادی که در راه سیاست آمریکا نسبت به ایران انجام شد به زحمتش می ارزید یا خیر. به علاوه، اروپا به طرح این سؤال می پردازد که نکند به مهره ای در بازی ژئوپلیتیکی دیگران تبدیل شده باشد.

این دیدگاه ها به یک علت مهم دیگر در اروپا به طور آزاد شنیده می شود؛ که با وجود روابط نسبتاً تنگاتنگ اقتصادی اروپا با آل سعود و اسرائیل، نفوذ این لابی ها در میدان سیاسی اروپایی فعلاً از آمریکا کمتر است و همین امر باعث استقلال بیشتر در رفتار، امکان رعایت بیشتر منافع خود و نه منافع «کشورهای ثالث» را می دهد.

بنا بر این، ابتکار صلح جویانه هیگ با عنایت به محدودیت های سیاسی داخلی، تنها گام هماهنگ شده با دولت باراک اوباما نیست بلکه نتیجه یک نوع توافق عمومی نخبگان اروپایی است که نگران بی ثباتی خاور میانه هستند و خسارات اقتصادی ناشی از رویارویی آمریکای و ایران را متحمل می شوند. ابتکار هیگ به تعبیری حاکی از آن است که امروزه اروپا گزینه های تأمین ثبات در منطقه خاور میانه بدون مشارکت ایران را تشخیص نمی دهد. البته از اینجا بر نمی آید که گفتگو از همین فردا شروع شود و در سوریه تا امشب آتش بس اعلام گردد. هم ایالات متحده و هم اروپا آرزو دارند در مذاکرات با تهران برای خود سودمند ترین مواضع مبدأ را ایجاد کنند و لذا اوج رویارویی در خاور میانه هنوز پشت سر

گذاشته نشده و روند مذاکرات کم تحرک و طولانی خواهد بود. ولی تردیدی باقی نمانده است که مذاکرات صورت خواهد گرفت.

از تجزیه و تحلیل اطلاعات رسانه های غربی در مورد امکان مذاکرات با ایران و آمادگی غرب برای این مذاکرات که طی یک سال گذشته به طور منظم ظاهر می شد، معلوم می شود که گفتگوی مستقیم با جمهوری اسلامی ایران به ضرورت عینی تبدیل می شود. محتوای این گفتگو از برنامه هسته ای ایران وسیع تر بوده و تمام نظام امنیت منطقه ای خاور میانه بزرگ را در بر خواهد گرفت. گفتگوی غرب با جمهوری اسلامی ایران ضرورتی عینی است که واشنگتن، بروکسل و تهران بدان نیاز دارند و لذا این گفتگو حتماً شروع خواهد شد. در حقیقت امر، سؤال فعلی فقط این است که شرایط مقدم بر آغاز مذاکرات طرفین چگونه خواهد بود. مقوله های ایدئولوژیکی و شرط و شروط گوناگون تشریفاتی سیاسی می توانند تا حدی این روند را کند کنند ولی نمی توانند آن را متوقف نمایند. در این زمینه حسابگری بر شعارهای سیاسی و زرق و برق ظاهری تبلیغاتی فایده خواهد آمد.

تحقق پذیر و حتی اجتناب ناپذیر بودن گفتگو بین غرب و جمهوری اسلامی ایران چالشی برای دیپلماسی روسی است. ممکن است کم فعالیت بودن روسیه در زمینه مسأله ایران، حرکت آن بر اساس اصل «یک گام به پیش، دو گام به عقب» و حساب بردن همیشگی از نگاه واشنگتن و بروکسل به این گام ها باعث شود که غرب از مسکو سبقت گرفته و زودتر از روسیه با ایران به سطح توافقات راهبردی برسد. و بالتبع، شرکت های غربی به بازار ایرانی باز خواهند گشت که تجار روس به علت عقب ماندگی فنی و محدودیت های مالی نمی توانند با آنها رقابت کنند. و این در حالی است که امروزه ایران بیش از هر چیز دیگر به فناوری های پیشرفته و سرمایه خارجی احتیاج دارد.

غرب با استفاده از برتری مالی خود به آسانی سودآورترین و آینده دار ترین طرح های سرمایه گذاری را که جمعاً بالغ بر صدها میلیارد دلار هستند، به دست خواهد آورد. نیازی به توضیح عواقب سیاسی این فعالگرایی غرب در اقتصاد ایران برای روسیه نیست. روسیه نه تنها سود صدها میلیارد دلاری را از دست داده بلکه با عواقب بازگشت ناپذیر برای منافع راهبردی خود همه جا و به خصوص در خاور میانه، خزر و آسیای مرکزی روبرو خواهد شد. در واقع، برای روسیه مسأله گفتگو بین ایران و غرب اینطور مطرح می شود: این مذاکرات می تواند روسیه را غافلگیر کند یا اینکه روسیه فرصت می کند از آن سبقت گرفته و قرارداد جدید بزرگ همه جانبه بازرگانی - اقتصادی و نظامی سیاسی با ایران را تهیه کرده و به امضا برساند. پاسخ به این پرسش بستگی به استعداد روسیه برای واکنش سریع به چالش ها و خطرات جدید برای منافع ملی خود، قرار گرفتن آن در میان سازندگان سامانه های جدید امنیت منطقه ای یا دنباله روی مجدد از سیاست دیگران و پیروی از توافقات دیگران که در واقع همین وضع طی بیست سال اخیر مشاهده شده است دارد.

چه کسی و چطور از ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه ممانعت می کند؟

استانیسلاو ایوانوف

پژوهشگر ارشد انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم روسیه، دکترای تاریخ

بدون تردید، اسرائیل و آمریکا منشأ اساسی بی ثباتی منطقه خاور میانه هستند. تل اویو و واشنگتن مانند سابق سعی می کنند دست به یکی کرده و تکلیف کشورها و ملت ها را تعیین کنند، رژیم های مورد پسند خود را به مسند قدرت نشاند و رژیم های مغضوب را سرنگون کنند و استانداردهای «دمکراسی» خود را به دیگران تحمیل نمایند. برخورداری اسرائیل از سلاح های هسته ای مدتهاست که بر کسی پوشیده نیست. تل اویو با قاطعیت تمام از امضای پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای خودداری می کند و در عین حال تقریباً



هر روز به نمایش زور هسته ای خود و پایمالی فاحش موازین حقوق بین الملل دست می زند. آنچه که در این زمینه از همه بیشتر باعث تعجب می شود، این است که جهانیان گویا هیپنوتیزم شده و ساکت هستند. سازمان ملل ساکت است، شورای امنیت اقدام نمی کند و آژانس بین المللی انرژی اتمی به این بی بند و باری توجه نمی کند. آنچه که از همه بیشتر باعث تأسف می شود، سکوت روسیه است.

اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۸ برای اولین بار مبتکر تبدیل شدن خاور میانه به منطقه صلح که آنجا سلاح های هسته ای و موشکی وجود نداشته باشد، شد. گام های عملی اول در جهت تحقق بخشیدن این پیشنهاد در سال ۱۹۷۴ برداشته شد که ابتدا ایران و سپس مصر و بعضی کشورهای عربی دیگر از این ابتکار پشتیبانی کردند. برآیند این تلاش ها آن بود که مجمع عمومی سازمان ملل روز ۹ دسامبر سال ۱۹۷۴ قطعنامه ۳۲۶۳ تحت عنوان «ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در منطقه خاور میانه» را صادر کرد. در سال ۱۹۹۵ در کنفرانس بین المللی تمدید اعتبار پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای دوباره از همه کشورها دعوت به عمل آمد که در ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه شرکت نمایند. روسیه و ایران همیشه طرفداران پیگیر و مصمم ایجاد این منطقه بودند و به تاریخ ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۹۸ نامه مشترکی در این مورد صادر کردند. ولی امروزه دولت های خاور میانه و اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد مانند سابق از راهکارهای مشترک در زمینه رسیدن به توافق درباره ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه برخوردار نیستند.

بی بند و باری هسته ای اسرائیل و استاندارد دوگانه غرب

کارشکنی اسرائیل، مهمترین مانع بر سر راه ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاورمیانه می باشد. اسرائیل که عضو آژانس بین المللی انرژی اتمی است، به هر وسیله ممکن از پیوستن به پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای خودداری کرده و اندیشه منطقه عاری از سلاح های هسته ای را نادیده می گیرد. تل اوئو کنوانسیون درباره دفاع فیزیکی از مواد هسته ای را امضا کرده ولی تصویب نکرده است. اسرائیل عضو موافقتنامه های بین المللی در باره کنترل صادرات هسته ای نیست. تل اوئو اطلاعات مربوط به وجود سلاح های هسته ای در خاک آن را رسماً تأیید یا تکذیب نمی کند. این موضع گیری رهبران اسرائیل در پرتو این واقعیت که اطلاعات درباره بمب اتمی اسرائیل در سال ۱۹۸۶ علنی شد و توسط موردخای وانونو کارمند مرکز هسته ای اسرائیل تأیید گردید، باعث تعجب خاصی می شود. بر طبق برآوردهای کارشناسان، اسرائیل در حال حاضر صاحب ۱۰۰ الی ۲۰۰ کلاهک هسته ای با وسایل حمل کننده است. جا دارد یادآوری شود که فرانسه در ابتدای برنامه هسته ای به اسرائیل کمک کرده بود که بعد از آن شرکتهای مختلف ایالات متحده، بریتانیا، آلمان غربی، جمهوری آفریقای جنوبی، نروژ، آرژانتین و کشورهای دیگر به این کار جلب شدند. صدها مأمور اسرائیلی در سراسر جهان مشغول خرید فناوری ها، اسناد فنی، تجهیزات و مواد هسته ای برای ساخت سریع تر سلاح های هسته ای و وسایل حمل کننده آن بودند. مقامات کشورهای مذکور در صدد بودند همکاری شرکت خود را در ظهور سلاح های هسته ای در دست اسرائیل پنهان کنند و لذا بخش اعظم اسرار اتمی از مجاری سرویس های ویژه و واسطه های خصوصی به تل اوئو وصول میشد؛ در حالی که واشنگتن به عنوان سرپرست و حامی اساسی برنامه هسته ای ایران از اوضاع واقعی در این زمینه اطلاع کامل داشت. اسرائیل با موافقت مسکوت و گاهی حتی با پشتیبانی آشکار و مستقیم غرب تا اوایل سال های ۱۹۷۰ به قدرت هسته ای منطقه ای تبدیل شد. امروزه توان علمی - فنی اسرائیل بدان اجازه می دهد که به اجرای پژوهش ها و طرح ها در جهت تکمیل سلاح های هسته ای و از جمله ساخت انواع کلاهک های هسته ای با سطح بالاتر رادیواکتیویته و واکنش هسته ای سریع تر دست بزند. علاقه تل اوئو به طراحی سلاح های گرما هسته ای و بمب نوترونی هم قابل استبعاد نیست. جای شک و تردید نیست که این کار هم بدون کمک «عمو سام»، برادر بزرگ تر اسرائیل انجام نمی گیرد.

صرف نظر از اینکه مقامات اسرائیل به نادیده گرفتن بی پرده پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای ادامه داده و در زمینه ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه کارشکنی می نمایند و در واقع جامعه جهانی را به چالش می کشانند، ایالات متحده و کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سازمان ملل خواهان اعمال هیچ گونه تحریم محدود کننده در حق اسرائیل نمی شوند. اما واشنگتن با به کار گیری سوء ظن های تخیلی در مورد جنبه نظامی برنامه هسته ای ایران، صدور چهار قطعنامه تبعیضی علیه تهران را به معنی واقعی کلمه به شورای امنیت سازمان ملل متحد تحمیل کرد؛ ده ها تحریم یکجانبه اعمال نمود و حتی کاری کرد که شرکای آمریکا در اتحادیه اروپا و در کشورهای دیگر به کارزار ضد ایرانی جلب شوند. نقض فاحش اسرائیل از موازین حقوق بین الملل به هنگام حملات دزدانه هوایی آن به راکتور هسته ای پژوهشی عراق که به کمک متخصصین فرانسوی ساخته شده بود (سال ۱۹۸۱)، یا به راکتور فرضی هسته ای در سوریه (سال ۲۰۰۷) و نیز ترور دانشمندان هسته ای ایرانی به دست مأموران اسرائیلی با استقبال و تأیید غرب روبرو شد. قتل دانشمندان جوان با استعداد ایرانی گاهی تا سال های طولانی جلوی توسعه رشته های کامل علم و تکنولوژی را گرفته و نه تنها به توان علمی و فنی ایران بلکه به تمام علم جهانی لطمه عظیمی می زند. مردم روسیه همانند بخش عمده جامعه جهانی، این جنایات را به عنوان اعمال تروریسم دولتی تلقی کرده و این اقدامات را محکوم می کنند.

در سال های اخیر اسرائیل در ارتباط تنگاتنگ با ایالات متحده و بعضی کشورهای دیگر غرب به حملات سایبرنتیک علیه تأسیسات صنعتی، هسته ای و دولتی ایران پرداخته است. ویروس رایانه ای **Stuxnet** که سانتریفیوژ های هسته ای ایرانی را هدف قرار داد، توسط اسرائیل از طریق همکاری با آژانس امنیت ملی ایالات متحده ساخته شده و راه اندازی شده بود. این مطلب توسط ادوارد سنودن کارمند سابق سازمان سیا و آژانس امنیت ملی در مصاحبه با مجله «اشپیگل» اعلام شد. به گفته وی، ایالات متحده در این زمینه با اسرائیل همکاری فعالی دارد و نهاد ویژه ایجاد شده «مدیریت امور خارجه» مسئول حملات سایبرنتیک است. نشریات **Washington Post** و **New York Times** چاپ آمریکا نیز با استناد به منابع خود اطلاع می دهند که سرویس های ویژه ایالات متحده و اسرائیل مسئول ایجاد کد های مضر **Flame** و **Stuxnet** هستند که به رایانه های ایرانی مرتبط با سانتریفیوژ های مشغول غنی سازی اورانیوم برای راکتورهای هسته ای یورش بردند. گفتنی است که هکرهای اسرائیلی و آمریکایی نه تنها سعی کرده اند تأسیسات هسته ای ایران را از کار بیاندازند بلکه تلاش کرده اند تا به سامانه های مدیریت نیروگاه ها، واحدهای نفتی و گازی و تأسیسات دیگر دارای اهمیت حیاتی هجوم ببرند. و بنابراین خطر وقوع سوانح و فجایعی بزرگ فراهم شد که نه تنها می توانستند به اقتصاد و مردم جمهوری اسلامی ایران لطمه بزنند بلکه خطر بروز آفات و فجایع زیست محیطی در منطقه را فراهم کنند (از جمله آتش سوزی ها و ریزش مواد شیمیایی از انبارهای نفت و خطوط لوله، آلوده کردن دریای خزر و غیره).

کارزار گسترده اطلاعاتی و تبلیغاتی اسرائیل و ایالات متحده علیه ایران هم متوقف نمی شود. تقریباً هر روز تهدیدها و هشدارها از جمله به تأسیسات هسته ای و سایر تأسیسات دارای اهمیت حیاتی جمهوری اسلامی ایران از زبان مسئولین و از جمله شخصیت های اول این کشورها شنیده می شود که در همین حال صریحاً می فهمانند که ممکن است سلاح هسته ای هم علیه آنها به کار گرفته شود. برنامه های عملیات گوناگون نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته و تأیید می شوند، به صورت منظم رزمایش های تعلیمی نیروی دریایی و نیروی هوایی ایالات متحده و ناتو در خلیج فارس در نزدیکی بلافاصل آب های سرزمینی ایران برگزار می گردد. عواقب این تهدیدها و نمایش زور بیش از پیش قابل تشخیص می شود. شهروندان ایران در حالت استرس دائمی قرار دارند، هزاران نفر از فرط نگرانی و تشویش خاطر به بیمارستان ها افتاده و قبل از موعد این دنیا را ترک می کنند. آنها نمی توانند خانواده تشکیل داده و بچه دار شوند، فعالیت بازرگانی مردم تعطیل شده و از این کشور به خارج منتقل می شود. مردم نمی توانند امور خود را برای آینده برنامه ریزی کنند، سرمایه گذاری های خارجی به حد اقل تاریخی رسیده و ایرانیان به خرید گسترده دارایی غیر منقول خارجی پرداخته اند. این کار عواقب منفی متعدد دیگری دارد. ولی پارادوکس در آن است که جامعه جهانی گویا به این واقعیت توجه نمی کند.

محمود احمدی نژاد رئیس جمهور سابق ایران فقط یک بار در یک همایش بین المللی مربوط به صهیونیسم جمله معروف امام خمینی را نقل کرد که گفته بود که «رژیم صهیونیستی (اسرائیل) که بر زورگویی و بی عدالتی استوار است، دیر یا زود توسط خود تاریخ از صحنه روزگار محو خواهد شد». منظور امام خمینی این بود که این «تشکیلات» خود به خود به علت اینکه مبنای آن ناعادلانه است، استقامت نکرده و از بین خواهد رفت. ولی منظور ایشان این نبود که کسی به وسیله زور اسرائیل را از بین ببرد. ولی بعد از آن چه چیزی در برابر چشمان ما ظاهر شد: تمام جهان گویا با یک حرکت چوب سحرآمیز لابی بین المللی اسرائیل به دفاع از اسرائیل برخاسته و به طور خشن به محمود احمدی نژاد و ایران در ازای تمایل به «امحای اسرائیل از روی صفحه روزگار» یورش برد. این محکومیت با لجاجتی دیوانه وار تا کنون ادامه دارد. و این در حالی است که خطرات مستقیم آن هم از طریق کشورهای هسته ای شنیده می شود ولی همه در این مورد سکوت

اختیار می کنند. بر کسی پوشیده نیست که هم اکنون یهودیان ۷۵٪ جمعیت اسرائیل را تشکیل می دهند در حالی که ۲۵٪ باقی مانده شامل عرب ها و اقوام دیگری است که اکثراً پیرو اسلام هستند. با توجه به فرآیندهای جمعیتی جاری، عرب ها تا سال ۲۰۵۰ می توانند نصف جمعیت کشور را تشکیل دهند که در این صورت دولت اسرائیل از راه پارلمانی به دولت غیر یهودی تبدیل خواهد شد. بدیهی است که واشنگتن از حالا باید فکر کند که چه کسی زرادخانه های هسته ای اسرائیل را کنترل خواهد کرد؟

جای بسی تعجب است که نه تنها سازمان ملل بلکه روسیه، چین و کشورهای دیگر به رفتار تجاوزکارانه و آشکارا تحریک آمیز اسرائیل و آمریکا واکنشی از خود نشان نمی دهند. در حقیقت امر، تل اوئیو و واشنگتن از مدت ها پیش مشغول جنگ اعلام نشده علیه ایران هستند در حالی که بسته های متعدد تحریم های بین المللی و یکجانبه به طناب دار به گردن ملت ایران شباقت دارند. در اینجا می توان یک بار دیگر تصمیم ناسنجیده کرملین مبنی بر لغو صدور سامانه های ضد هوایی «اس-۳۰۰» و سایر تسلیحات دفاعی به ایران را ذکر کرد. مقامات روسیه با این اقدام که حتی از تحریم های سازمان ملل پافراتر گذاشته بود، امکانات تهران را در زمینه دفاع از نیروگاه اتمی بوشهر، راکتورهای هسته ای علمی و پژوهشی و سایر تأسیسات حیاتی کشور به طور قابل توجهی تضعیف کرد. جای بسی تأسف است که ملت ایران که دوست مردم روسیه است، در این مرحله دشوار به تنهایی رو در روی تمام توانمندی آمریکا که مدعی سلطه یکجانبه جهانی است و متحدانش در اروپا و خاور نزدیک و میانه قرار گرفت.

در همین حال واشنگتن و شرکای آن در ناتو مانند سابق اسرائیل را به عنوان متحد راهبردی خود تلقی کرده و برای او نقش ژاندارم ناظر بر پاکیزگی هسته ای منطقه قایل اند و نیز آن را عامل برقراری ارزش های غربی و «دمکراسی» به رسم آمریکا میدانند. آنها با تأکید از این امر چشم می پوشند که تل اوئیو نه تنها جلوی همه تلاش ها برای حل و فصل صلح آمیز مناقشات منطقه ای را می گیرد بلکه در حقیقت امر مبتکر ادامه نظامی گری در خاور نزدیک و میانه، مسابقه جدید تسلیحاتی و نقض رژیم پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای می شود. کشورهای عربی بر حق سؤال می کنند که چرا به اسرائیل حق برخورداری از سلاح های هسته ای داده می شود ولی عرب ها این حق را ندارند؟ بعید است که این سیاست تحریک آمیز مسئولین دولت یهودی با حمایت لابی و شاهین های واشنگتن پاسخگوی منافع ملت های آمریکا و اسرائیل باشد.

جدیداً اصطلاح جدید «دولت مسئولیت پذیر» به قاموس نمایندگان کشورهای غرب راه یافته است که منظورشان دولت اسرائیل است. همه مقام های منطقه ای دیگر از جمله رهبران ایران، سوریه، کشورهای عربی و اسلامی دیگر در ردیف «دولت های مسئولیت ناپذیر» گذاشته شده اند. اکثریت قریب به اتفاق کارشناسان علوم سیاسی از جمله در روسیه، با رغبت این طعنه را که از وزارت امور خارجه آمریکا و مجلس کنیسه اسرائیل برای آنها انداخته شد، قورت داده و حالا گاه و بی گاه این اصطلاح را به کار می برند. ادعا می شود که گویا ریاست اسرائیل از افراد متمدنی تشکیل شده است که می دانند سلاح هسته ای چیست و با حس مسئولیت آن را در نظر می گیرند (فراموش می شود که طی ۳۰ سال اخیر اکثر جنگ ها و مناقشات مسلحانه در منطقه توسط همین اعضای «دولت مسئولیت پذیر» تحریک شده اند)، در حالی که رهبران کشورهای دیگر منطقه وحشی هستند و تمدن ما را تهدید می نمایند.

افسانه های اتمی و واقعیات سیاسی

علاوه بر بازی های تحریک آمیز اسرائیل مبنی بر کشیدن برتری هسته ای خود به رخ کشورهای دیگر منطقه، بی ثباتی عمومی منطقه نیز مانع از پیشبرد اندیشه ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه می گردد. به اصطلاح «بهار عربی» سال ۲۰۱۱ و رویدادهای فاجعه بار بعدی در بعضی کشورهای عربی باعث شد که روند مذاکرات درباره امنیت هسته ای خاور میانه برای مدت زیادی به حال تعلیق در آید. سرنگونی زورگویانه رژیم های (نخبگان) حاکم، جنگ های داخلی و اعمال تروریستی دامنه دار بر سر راه تحریک مساعی، برای ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای مانع هایی ایجاد می کند.

مردم کوچه و بازار عربی مانند سابق بی قرار هستند، ناآرامی های وسیع و تظاهرات معترضان در تونس، مصر و لیبی بر پا می شوند؛ اوضاع مناطق فلسطینی آرام نیست، سوریه مانند سابق شاهد سلاخی خونین در خاک خود است که عملیات جنگی از آنجا به لبنان و کشورهای مجاور دیگر گسترش می یابد. عراق تقریباً هر روز هدف اعمال تروریستی دامنه دار جدیدی قرار می گیرد. اوضاع الجزایر، یمن، اردن و پادشاهی های حاشیه خلیج فارس ثبات ندارد. روشن است که وقت زیادی لازم است تا در جهان عرب حد اقل ثبات نسبی سیاسی برقرار گردد. نیروهای تروریسم بین المللی با اغماض آشکار و گاهی با حمایت مستقیم واشنگتن و اقمار منطقه ای آن مانند ریاض، دوحه و آنکارا، نیروها و امکانات خود را افزایش داده و هدف نشانیدن رژیم های اسلام گرا در همه کشورها را دنبال می کنند. در این زمینه نیز استانداردهای دوگانه سیاست غرب مشاهده می شود. برای مثال، در سوریه نیروهای ارتش آزاد سوریه که از حمایت واشنگتن برخوردارند و شبه نظامیان القاعده، «جبهه النصره»، «حزب التحریر» و گروهک های تروریستی دیگر از یک سوی سنگر قرار گرفته اند. آمریکا در تلاش خود برای سرنگونی رژیم بشار اسد به هر بهایی که شده، از مشروعیت یافتن مسکوت دسته های اشرار چشم پوشید که رسماً در لیست های سازمان های تروریستی گنجانده شده اند. تصادفی نیست که بزودی بعد از اتخاذ تصمیم کنگره آمریکا مبنی بر اعطای کمک نظامی به مخالفان مسلح سوری، ده ها عمل تروریستی و تعداد زیاد حملات به زندان ها در کشورهای خاورمیانه به عمل آمد که بر اثر این یورش ها صدها نفر از شبه نظامیان القاعده از سلول های زندان آزاد شدند. بر کسی پوشیده نیست که هدف آنها، ادامه جهاد و انجام قتل های جدید در سوریه است. شاید سلاح های آمریکایی مخصوص همین افراد باشد.

عامل سوم و به همین اندازه مهمی وجود دارد که بر تلاش های بخش ترقی خواه جامعه جهانی در جهت ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای اثر منفی می گذارد و آن دامن زدن افسانه درباره برنامه نظامی - هسته ای ایران توسط تل اوپو است. پایتخت های کشورهای عربی و از جمله پادشاهی های حاشیه خلیج فارس همه اطلاعات درباره دستاوردهای تهران در زمینه پژوهش های هسته ای را با دقت تمام رصد می کنند. با وجود اینکه ایران بر خلاف اسرائیل عضو همیشگی پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای بوده و با قاطعیت تمام بر صلح آمیز بودن برنامه هسته ای خود تأکید می کند و آژانس بین المللی انرژی اتمی از داده های دال بر تخلفات جدی تهران از تعهدات بین المللی خود برخوردار نیست، روحیات ضد ایرانی و نگران های کاملاً بی اساس بر ریاض و بعضی پایتخت های عربی دیگر مستولی شده است.

به نظر می آید که واشنگتن موفق شده است نه تنها به شرکای خود در ناتو و به اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد بلکه به اکثر رهبران کشورهای عربی تلقین کند که خطر هسته ای ایرانی وجود دارد. دولت ایالات متحده با سوء استفاده از اختلافات قومی و مذهبی موجود در منطقه و با دامن زدن به خطر تخیلی اشاعه نفوذ شیعی از تهران به جهان عرب

«هلال شیعی»، «قوس شیعی» و غیره)، در برابر حکام عربی مترسکی از بمب اتمی ایرانی هم قرار داده است. اوضاع فعلی به داده های به اصطلاح «انکار ناپذیر» سازمان سیا درباره برخورداری صدام حسین از سلاح های کشتار جمعی شباهت دارد که همین امر بهانه ای برای تجاوز نیروهای مسلح ایالات متحده و متحدانش به عراق شد. پادشاهان عرب تا کنون صریحاً اعلام نکرده اند که مایلند از پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای خارج شده و به ساخت سلاح های هسته ای خود دست بزنند (که لابی اسرائیلی واشنگتن به احتمال قوی اجازه این کار را به آنها نخواهد داد). ولی هم اکنون صدها میلیارد دلار نفتی آنها به نظامی کردن کشورهای خود، اجرای برنامه های ضد هوایی و ضد موشکی مشترک با ایالات متحده و ناتو، ساخت راکتور های پژوهشی اتمی و نیروگاه های اتمی اختصاص می یابد. واشنگتن به شیوخ عرب اطمینان می دهد که آنها در صورت وقوع خطر حمله هسته ای از خارج می توانند روی توان موشکی و هسته ای ایالات متحده و حمایت گروه های نیروهای آمریکا و ناتو که از قبل تشکیل شدند، حساب کنند. واشنگتن ضمن دامن زدن افسانه تهدید هسته ای از سوی ایران، این واقعیت را به هر وسیله ممکن مسکوت کرده و نادیده می گیرد که مقامات ایران به صورت پیگیرانه، از همان اول پیروزی انقلاب اسلامی اوایل سال ۱۹۷۹ به بعد، خط محکم امتناع از ساخت سلاح اتمی و انواع دیگر سلاح های کشتار جمعی را دنبال کرده اند. در ماه ژانویه سال ۲۰۱۳ آیت الله علی خامنه ای رهبر معظم ایران، فتوایی درباره منع سلاح هسته ای صادر کرد که اعتبار فرمان ریاست جمهوری را داشته و برای اجرا توسط همه مقامات مذهبی و کشوری جمهوری اسلامی ایران لازم الاجرا می باشد. ساخت سلاح هسته ای و تلاش برای برخورداری از آن گناهی اعلام شد که با ارزش های بنیادین اسلام مغایرت دارد. افزون بر آن، تهران جدیداً از سازمان ملل خواست که تعهد ایران مبنی بر عدم طراحی، عدم برخورداری و عدم استفاده از سلاح های هسته ای علیه هیچ کس در پیشنویس مصوبه مربوطه گنجانده شود.

تصادفی نیست که جدیداً شهروندان ایران در همان دور اول انتخابات، حسن روحانی را به عنوان رئیس جمهور جدید خود انتخاب کردند که او دیپلماتی با تجربه و دبیر سابق شورای عالی امنیت ملی ایران و مذاکره کننده درباره مسایل هسته ای است. او را بر حق نماینده جناح اصلاح طلب محافل حاکم بر ایران و شخصی با اعتقادات حسابگرانه و معتدل سیاسی می دانند. همین امر به غرب پیامی از آمادگی ایران برای گام های جدید مثبت در سیاست خارجی، برقراری گفتگوی احترام آمیز با همه کشورهای جهان و همکاری نزدیک تر با آژانس بین المللی انرژی اتمی را می دهد. البته این امر ناظر بر چرخش شدید تهران در روابط با واشنگتن و تل اوپو نیست. ولی لحن و شدت اتهامات متقابل و سخنان خصمانه بین ایران از یک سو و اسرائیل و آمریکا از سوی دیگر، می تواند تا حدودی تنزل یابد. فعال کردن خط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تلطیف تدریجی تحریم های ضد ایرانی و لغو بعدی این تحریم ها، از جمله توقعات از رئیس جمهور جدید است. بعید نیست که ایران دوباره با امید به پشتیبانی روسیه، کشورهای عربی و ممالک دیگر در سازمان ملل مسأله تشکیل منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه را مطرح کند.

به موازات احیای تدابیر اعتماد بین ایران و غرب و رشد اعتبار و نفوذ تهران به عنوان قدرت منطقه ای و یکی از مراکز تمدن اسلامی، برای تل اوپو، واشنگتن و متحدان آنها دشوار خواهد شد که در ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه کارشکنی کنند. بر همه روشن است که این یکی از مناطق کلیدی در نظام امنیت بین المللی است. آنجا صدها میلیون نفر زندگی می کنند، ذخایر مواد هیدروکربنی حائز اهمیت جهانی وجود دارد؛ اقتصاد، تجارت و زیرساخت به سرعت توسعه می یابند؛ از این منطقه راه های مواصلاتی راهبردی دریایی، هوایی و زمینی می گذرد. در این منطقه آثار ارزشمند تاریخ، معماری و فرهنگی جهانی و مقدسات سه دین اساسی جهان واقع شده اند. همه جنگ ها و مناقشات مسلحانه جدید در

این منطقه می تواند فقط بحران مالی - اقتصادی جهانی را شدت بخشند در حالی که کاربرد سلاح های هسته ای یا انواع دیگر سلاح های کشتار جمعی در خاور میانه می تواند به تمدن ما صدمه اصلاح ناپذیر بزند.

تشویق ادعاهای هسته ای اسرائیل توسط واشنگتن و انداختن پادشاهی های حاشیه خلیج فارس به جان ایران و سوریه، اوضاع این منطقه انفجاری را بیش از پیش شدت می بخشد. موانع اساسی بر سر راه ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته ای در خاور میانه در سلطه جویی ها و استانداردهای دوگانه ایالات متحده نهفته شده است. روسیه به عنوان عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد از هر دلیلی برخوردار است تا مبتکر خلع سلاح هسته ای در خاورمیانه شود که در این زمینه تدابیری اعم از برگزاری فوری همایش ویژه بین المللی در این مورد تا درخواست تشکیل جلسه فوق العاده شورای امنیت در این خصوص قابل تأمل است. این اقدامات می تواند سرآغاز مرحله جدید «سیاست شرقی» ما شود. امیدواریم که مسکو بالاخره در زمینه پیشبرد و تحقق بخشیدن اندیشه خاور میانه غیر هسته ای فعال تر شده و ابتکار عمل بیشتری از خود نشان دهد.

نبرد «استالینگراد» تهران در سوریه

ایگور پانکراتنکو

دبیر مسئول مجله «ایران معاصر»، دکترای تاریخ

تا کنون نویسندگان با استعداد درباره جنگ داخلی و تجاوز نیروهای چندین ملیتی به سوریه مطالب زیادی نوشته‌اند. ولی در همه این آثار و نوشته‌ها پیمان ایرانی - سوری، حمایت تهران از بشار اسد و استواری و از خود گذشتگی جمهوری اسلامی ایران در دفاع از تمامیت محور «دمشق - تهران» همیشه مسکوت شده است. در قاموس سیاسی اصطلاح «عمق سوری» به وجود آمد که به عنوان اهمیت عظیم راهبردی هم پیمان ایرانی - سوری و هم حفظ رژیم فعلی دمشق برای ایران



تعریف می‌گردد. حجت الاسلام مهدی طائب رئیس قرارگاه ایرانی «عمار» که علاوه بر فعالیت‌های دیگر مشغول طراحی نظریه کاربرد «نیروی نرم» توسط تهران است، ضمن اشاره به اهمیت راهبردی سوریه، آن را سی و پنجمین استان ایران محسوب کرده و اظهار داشت: «اگر دشمن به سوریه و خوزستان ایرانی تجاوز کند، حفظ سوریه برای ما اولویت خواهد داشت». در ماه مارس سال جاری علی اکبر ولایتی که در حقیقت امر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را طراحی می‌کند، اظهار داشت: «اگر سوریه را از دست بدهیم، نمی‌توانیم تهران را هم در دست خود نگه داریم». ولی ببینیم در حقیقت امر اهمیت دمشق برای تهران به چه معناست؟ و اصل مطلب این است که آیا اکنون که حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران شده است، احتمال می‌رود که مفهوم «عمق سوری» مورد بازنگری قرار گرفته و ایران تحت فشار مسایل اقتصادی، خسارات اعتباری و فشار دیپلماتیک غرب که در صدد است «مسأله سوریه» را به بسته درخواست‌ها از ایران اضافه کند، از حمایت از اسد دست بکشد؟

پیمان ایرانی - سوری که در ماه‌های اول موجودیت جمهوری اسلامی به وجود آمد، پدیده نسبتاً کم نظیری است. اولاً، پایداری آن باعث شگفت زدگی می‌شود. سی و چهار سال، مدت عظیمی است، به خصوص با عنایت به تحولات در جهان و در منطقه خاور میانه که طی این مدت رخ داده‌اند، اعم از فروپاشی جهان دو قطبی و پایان گرفتن جنگ سرد تا سقوط صدام حسین و ظهور ائتلاف جدید سنی به ریاست عربستان سعودی.

ثانیاً، این پیمان طی سی سال اخیر بر اوضاع منطقه اثر عظیمی گذاشته است. محور دمشق - تهران مانعی بود که اصل وجود آن جلوی تحقق یک سری طرح‌های ایالات متحده، اسرائیل و عراق را گرفته و حالا بر سر راه طرح‌های سعودی و ترکی قرار دارد. همین پیمان ایرانی - سوری برنامه‌های صدام حسین در زمینه برقراری سلطه خود بر منطقه و راهبرد تل‌اوئید در جهت جلب لبنان به مدار نفوذ اسرائیل را نقش بر آب کرد.

ثالثاً، این پیمان از آن نظر منحصر به فرد است که دمشق و تهران نقاط کلیدی خاور میانه بزرگ هستند. درباره اهمیت ایران در معادلات خاور میانه مطالب زیادی گفته شده است ولی اهمیت سوریه با دقت تمام توسط «پاتریک سیال» در اثر کلاسیک وی تحت عنوان «نبرد بر سر سوریه» تشخیص داده شد: «کسی که سوریه را اداره کند (یا با آن روابط دوستانه داشته باشد)، می تواند جلوی تلاش های همه کشورهای عربی دیگر را گرفته و با همه اتحادیه های آنها مقابله نماید».

رابطه عمیق ایرانی - سوریه

مهدی طائب که در فوق ذکر شد، همچنین اظهار داشت: «خط جبهه ایران از سوریه می گذرد». با وجود اینکه این بیانات فی نفسه موج واکنش های منفی را در خارج و در داخل ایران برانگیخت، تنها این امر باعث انتقادات مذکور شد که حجت الاسلام طائب بدون رعایت اصول نزاکت سیاسی حقیقت محض را بر زبان آورد. او بدون رودربایستی و طفره رفتن از واقعیت، سیاه را سیاه نامید و سفید را سفید که در عصر حاضر این کار در هیچ کشوری باعث ستایش نمی شود.

بر طبق برآوردهای ایران، دمشق «حلقه طلایی زنجیره مقاومت در برابر اسرائیل» است و لذا به طور غیر مستقیم عنصر مهم مقابله با طرح های ایالات متحده در منطقه می باشد. از دست دادن سوریه باعث از بین رفتن امکان نفوذ تهران در منطقه شام و تضعیف امکانات آن در زمینه مقابله با اسرائیل خواهد شد. برای جمهوری اسلامی ایران، از دست دادن دمشق به معنی غیر ممکن بودن حمایت از حزب الله خواهد شد که در این صورت از یکی از دسته های رزمی مقاومت با اسرائیل به یکی از احزاب سیاسی لبنان تبدیل شده و به سرعت توسط رقیبان «بلعیده» خواهد شد. منطقه بسته شیعه نشین در شام که در حال حاضر با تلاش حزب الله زنده نگه داشته می شود، از مجاری حمایت خارجی قطع خواهد شد. این امر با توجه به شرایط منطقه بدان معناست که دیر یا زود این منطقه به دست رقیبان سیاسی تشنه انتقام، بر اثر کشتار خونین از بین خواهد رفت. طبیعی است که واکنش زنجیره ای به خاطر از دست رفتن سوریه به منطقه شام ختم نشده بلکه بر تمام هلال شیعوی اثر خواهد گذاشت. شیعیان عراق توان بالقوه مقاومت را از دست داده و به گفتگوی ذاتاً نابرابر با هموطنان اهل سنت خود تن خواهند داد. گفتگو چیز خوبی است ولی مشکل این است که از طرف سنی ها «القاعده عراق» و سازمان های افراطی دارای ارتباط تنگاتنگ با آن که در حال حاضر القاعده آنها را با کلام و گلوله دور خود متحد می کند، در این گفتگو ساز اول را خواهند زد.

در مرحله بعدی از دست رفتن مواضع تهران در هلال شیعوی به عربستان سعودی، قطر، بحرین و امارات اجازه خواهد داد پس از شکست اسد همه نیروهای خود را برای سرکوب ناراضیاتی شیعیان در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس تجهیز کنند. آنها را با خشونت خونین سرکوب خواهند کرد ولی غرب اغماض کرده و به عربستان به عنوان «ناو هواپیما بر غرق نشدنی» خود آزادی عمل خواهد داد. پادشاهی های خلیجی بعد از تحکیم پشت جبهه خود در زمینه اشاعه ایدئولوژی خود به خاور میانه و آسیای مرکزی هیچ محدودیتی نخواهند شناخت که در این زمینه امکانات دسته های مسلح جهادیون نیز به کار گرفته خواهند شد.

جنبه اضطراب نابجا در این سناریو به حد اقل رسانده شده است. عربستان و خاور میانه امروز، دیگ جوشانی است که در آن مقدار بحرانی عناصر انفجاری باقی مانده است. برای پادشاهی های حاشیه خلیج فارس هدایت کردن این عناصر دورتر از مرزهای خود، به هلال شیعوی، به آفریقا و آسیای مرکزی مایه بقای وجود خود می باشد. تنها از این طریق ثبات لازم برای

استخراج درآمدهای فوق العاده پادشاهی ها و شرکت های فراملیتی از فروش حامل های انرژی برقرار خواهد شد. ولی اینکه در مناطق دیگر چه اتفاق هایی بیفتد، کار پادشاهی ها، ایالات متحده و اسرائیل نیست. اگر این کار را زیر پا گذاشتن اصول می دانید، پاسخ می دهم که این نوع عادی ژئوپلیتیک است که در آن فقط منافع خود و بقای وجود خود اولویت دارد.

در این معادلات یک جایزه دیگر در نظر گرفته شده است. در صورتی که ایران از نفوذ خود در هلال شیعی محروم شده و در امتداد مرزهای خود به وسیله رژیم های متخاصم احاطه شده باشد، موقعیت حقوقی، قدرت منطقه ای و امکان مقابله با توسعه طلبی غرب و فشار سلفیون در فضای «ایران بزرگ» از بغداد تا کراچی را از دست می دهد. در این شرایط سازماندهی سقوط جمهوری اسلامی ایران به یک مسأله خالص فنی تبدیل می شود. همین امر کنه «روابط عمیق ایرانی - سوری» را تشکیل می دهد. درک این عواقب راهبردی سقوط دمشق تحت فشار نیروهای متحد مخالفان داخلی و متجاوزین فراملیتی، تهران را به ارسال کمک های بی سابقه برای دمشق وادار می کند که جمهوری اسلامی ایران تا کنون به هیچ کس تا این حد کمک نکرده است.

اولویت کاری روحانی: سوریه

بر طبق برآوردهای گوناگون، هزینه سوریه برای ایران تا کنون به مبلغ ۱۳-۱۵ میلیارد دلار تمام شده است که این بار عظیمی برای اقتصاد جمهوری اسلامی است که زیر بار «تحریم های فلج کننده» رنج می برد. از طریق عراق مهمات و تجهیزات نظامی به سوریه ارسال می شود و از طریق دریا نفت ایران صادر می گردد. مستشاران ایرانی در عملیات رزمی واحدهای سوری شرکت می کنند، سازمان اطلاعات ایران مشغول تأمین اطلاعات عملیات و حمایت از نیروهای ویژه است. تهران تا چه مدتی حاضر است از دمشق پشتیبانی کند و در حمایت خود از سوریه تا چه حدی پیش میرود؟ بعد از انتخاب شدن حسن روحانی به مقام ریاست جمهوری و اعلام اصل اعتدال در سیاست خارجی (فعلاً در حد بیانیه لفظی) توسط وی، این سؤال ها بیشتر شده است.

بدون اغراق می توان گفت که منطقه و سراسر جهان نفس در سینه حبس کرده و منتظر اعلام برنامه های تهران درباره اداره روابط با دمشق هستند. ائتلاف ضد سوری به عقب نشینی ایران امیدهای زیادی دارد ولی این امیدها تا چه اندازه موجه است؟

از اول باید گفت که ادعاهای منعکس شده در رسانه های گروهی مبنی بر اینکه نیروهای مسلح ایران به طور مستقیم در مناقشه سوریه شرکت می کنند، دروغ بزرگی است. دولت محمود احمدی نژاد در زمان خود حدود مشارکت ایران را به کمک اقتصادی، همکاری نظامی فنی و مساعدت هر چه بیشتر در سطح سرویس های ویژه، محدود کرده بود. ولی مردم سوریه باید خودشان مسایل سیاسی خود را حل کنند. طرح «حل و فصل اوضاع سوریه» که تهران در پاییز سال گذشته پیشنهاد کرد، از همان ابتدا طرحی سیاسی بود و نه نظامی. این طرح آتش بس، لغو تحریم های یکجانبه علیه رژیم بشار اسد، آزادی زندانیان سیاسی، آغاز گفتگوی ملی، تشکیل دولت مرحله انتقالی و برگزاری انتخابات بعدی ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس را در بر می گرفت.

باید به این واقعیت توجه خاصی کرد که ایران ضمن تدوین این برنامه حاضر نبود بی چون و چرا همه کارهای رژیم بشار اسد را تأیید کند. مقامات رسمی ایران به دفعات اعلام کرده بودند که مسئولین سوریه چند اشتباه فاحش روا داشتند. ولی طرف ایرانی در همان حال تأکید می نمود که گفتگوی داخلی در سوریه وسیله ای برای اصلاح این اشتباهات است.

ایرانیان و از جمله علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه ایران سعی کردند در جریان مذاکرات با احمد معاذ الخطیب در کنفرانس امنیت جهانی در مونیخ همین نقطه نظر را به آگاهی بخش میانه رو مخالفان سوری برسانند. مخالفان از گفتگو و از میانجی گری ایران امتناع کرده و آینده خود را به ائتلاف ضد سوری غرب و پادشاهی های خلیج فارس بستند. بنابراین این کار نیز بی فایده بود.

قرائن نشان می دهد که شیوه عمل رئیس جمهور جدید ایران نسبت به سوریه از دو جنبه مهم تشکیل خواهد شد یعنی حمایت همه جانبه از بشار اسد به عنوان رهبر مشروع جمهوری عربی سوریه و تشریک مساعی هر چه بیشتر برای حل و فصل صلح آمیز مناقشه با توسل به وسایل سیاسی. گفتنی است که تهران حتی بعد از فراهم کردن موجبات گفتگوی مخالفان با اسد، هرگز از اسد دست نخواهد کشید. تهران در این گفتگو بر تشکیل دولت وحدت ملی با ترکیب قابل قبول (یعنی به گونه ای که دشمن ایران نباشد) تأکید خواهد کرد.

علاقه مندی تهران به حل و فصل هر چه زودتر صلح آمیز اوضاع و آغاز گفتگوی داخلی در سوریه از شرایط ذیل سرچشمه می گیرد:

۱- بدیهی است که اوضاع ثابت قبل از ماه مارس سال ۲۰۱۱ نمی تواند احیا شود زیرا منظره سیاسی سوریه به طور ریشه ای تغییر کرده و نیروهای جدیدی ظاهر شده اند که منافع آنها باید به نام برقراری صلح در نظر گرفته شود.

۲- ادامه مناقشه مسلحانه و جلب شرکت کنندگان جدید در آن باعث بی ثباتی لبنان و عراق شده و مواضع حزب الله و دولت المالکی را هدف ضربه قرار داده و بالتبع برای منافع راهبردی جمهوری اسلامی ایران خطر ایجاد می کند.

۳- اگر ایران بتواند مناقشه سوریه را از راه سیاسی حل و فصل کند، موقعیت آن به عنوان قدرت منطقه ای تثبیت شده و مواضع آن در مذاکرات درباره برنامه هسته ای و مذاکرات بعدی درباره ایجاد نظام امنیت در خاور میانه بزرگ تقویت خواهد شد.

۴- حل و فصل مناقشه سوریه موجب تضعیف قابل توجه شدت رویارویی سنی - شیعی خواهد شد که به طور تصنعی از خارج تحریک می شود. بدین وسیله نفوذ جمهوری اسلامی ایران در «هلال شیعی» محفوظ خواهد گردید.

۵- مقامات جمهوری اسلامی ایران می فهمند که به علت مشکلات اقتصادی و تأثیر تحریم های فلج کننده نمی توانند طی مدت زیادی به اسد مساعدت مالی و مادی کافی را بکنند و لذا حل و فصل هرچه سریع تر مناقشه جوابگوی منافع اقتصادی تهران هم می باشد.

۶- تشکیل دولت وحدت ملی در دمشق که دشمن ایران نباشد، حد اکثر گذشت هایی است که ایران حاضر است در زمینه سوریه بدان تن دهد.

همین شرایط اولویت کاری رئیس جمهور جدید ایران را تعیین خواهد کرد. با وجود اختلاف معین برخورد محمود احمدی نژاد و حسن روحانی و به عبارت دقیق تر، نخبگان سیاسی ایرانی که این دو نفر مبین منافع آنها هستند، با مسایل بین المللی، همه می فهمند که تحریم های غربی و فعالیت ائتلاف ضد ایرانی تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران به صورت فعلی وجود داشته باشد، قطع نخواهند شد. تهران با درک این واقعیت حاضر نیست به انفصال «محور مقاومت» و امتناع از شراکت

با سوریه تن دهد زیرا در عوض هیچ گذشت متقابلی دریافت نخواهد کرد در حالی که سازشکاری آن باعث شکست راهبردی خواهد شد.

روسیه و نبرد بر سر دمشق

مواضع تهران که بر برگزاری گفتگوی داخلی در سوریه به عنوان اساس آشتی ملی تأکید می کند، از مواضع غرب که سعی می کند دموکراسی را از خارج بر روی سرنیزه مخالفانی بیاورد که حالت ملی خود را از دست داده و به «تیپ های سیاه بین المللی» افراطیون و تروریست ها تبدیل شده اند، به مراتب دموکراتیک تر و پیشرفته تر به نظر می آید. حقانیت درونی مواضع ایران و فقدان هیچ گونه آلترناتیوی برای آن در زمینه روند صلح در سوریه و سراسر منطقه به ما اجازه می دهد پیشبینی کنیم که ایران در دوره جدید ریاست جمهوری خود هم در نبرد بر سر سوریه تا آخر ایستادگی کند.

شراکت روسیه و ایران که در «نبرد بر سر دمشق» شکل گرفته است، بر تشابه مواضع، شناسایی حق ملت سوریه برای تعیین سرنوشت خود و ضرورت برقراری گفتگوی داخلی در سوریه استوار است. این شراکت از شانس خوبی برخوردار است تا به سطح جدیدی برسد و به شراکت در زمینه ایجاد سامانه امنیت منطقه ای تبدیل گردد. ایران و روسیه در منطقه شام و تمام خاور میانه با هم هیچ اختلاف نظرهای سازش ناپذیری ندارند.

اگر عواقب بحران سوریه در نظر گرفته شود، مسکو و تهران با خطرات مشترک روبرو می شوند. از دست دادن دمشق برای مسکو مرحله بعدی تجاوز سلفی ها را به بار خواهد آورد، آن هم در مرزهای نزدیک تر، در آسیای مرکزی، و در مناطق روسی قفقاز و سواحل ولگا. نیازی به وصف این عواقب نیست زیرا تعبیر مختصر «فاجعه روسی» به خوبی آن را منعکس می کند.

روسیه با اتخاذ مواضع صریح و روشن در قبال سوریه، بدون انجام تلاش های خاصی موفق شد بخشی از اعتبار و احترام ملت های خاور میانه را به خود اعاده کند که طی بیست سال اخیر تا حد زیادی از بین رفته بود. روسیه تنها با ابراز علاقه به حل و فصل سیاسی مناقشه در چارچوب گفتگوی داخلی در سوریه و با استفاده از ارسال اسلحه برای دمشق بر اساس قراردادهای منعقد شده در گذشته، جلوی تلاش های ائتلاف ضد سوری غرب و پادشاهی های عربی را در جهت «بازسازی» سوریه گرفت.

سفر بندر بن سلطان رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی به مسکو هم به طور مستقیم موفقیت ما را در زمینه مسأله سوریه به اثبات می رساند. روشن است که رشوه ۱۵ میلیارد دلاری (چنانچه پیشنهاد وی با اسم درست آن نامیده شود) که او به مقامات روسیه پیشنهاد کرد و نیز وعده تأمین انحصار گازپروم در اروپا در عوض امتناع از حمایت از اسد، تنها طرح سعودی نیست بلکه موضع گیری هماهنگ شده همه شرکت کنندگان در ائتلاف ضد سوری و از جمله واشنگتن و پایتخت های اتحادیه اروپا است. ظاهراً وسیله دیگری برای مقابله با مشارکت روسیه و ایران در زمینه سوریه باقی نمانده بود و بدین جهت آنها تصمیم گرفتند یکی از طرفین این مشارکت را بخرند.

پیمان مسکو و تهران در زمینه حل و فصل اوضاع خاور میانه برای کشورمان سود به مراتب بیشتری به بار می آورد تا انواع ساخت و پاخت ها با عربستان سعودی یا گفتگو با حماس که به خاطر سیاست چند جهتی خود دچار سردرگمی شده است و بعضی کارشناسان را به این گفتگو دعوت کرده اند. تهران تا کنون آمادگی و پیگیری خود در زمینه دفاع از اصول حل و فصل صلح آمیز اوضاع سوریه و منطقه و پایبندی به ادای وظیفه کشور متحد و تعهدات پذیرفته شده را به نمایش گذاشته است. و حالا نوبت مسکو است.

ریاض - مسکو: رشوه یا چیز دیگری در کار است؟

پیروزی اسد و بالتبع موفقیت ایران، خطر بزرگترین شکست ژئوپلیتیکی ائتلاف عربی ضد سوری به ریاست عربستان سعودی را ایجاد می کند. نه تنها شکست نظامی بلکه ترک صحنه سیاسی و از دست دادن نقش رهبری است که خاندان حاکم بر ریاض را تهدید می کند. به همین علت به وزیر اطلاعات عربستان سعودی در جریان سفر ناگهانی اخیر وی به مسکو مأموریت خطیری در جهت بازگرداندن جریان اوضاع محول شد که در این زمینه گام بی سابقه ای پیشبینی شد و آن رشوه دادن به رهبران روسیه و تبدیل کردن دلار به برهان قاطع دیپلماسی سعودی است. بر کسی پوشیده نیست که پادشاهان عربستان و قطر تا کنون بیش از ۵۰ میلیارد دلار صرف کارزار



ضد سوری و ضد ایرانی کرده ولی نتیجه ای به دست نیآورده اند. در این شرایط امیر بندر بن سلطان در جریان مذاکرات با ولادیمیر پوتین از طرف ملک عبدالله بن عبدالعزیز، تصمیم گرفت به این مبلغ ۱۵ میلیارد دلار دیگر اضافه کند.

عجیب است ولی حقیقت دارد: امیر سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان تا یک ماه پیش روسیه را به «حمایت از قتل عام در سوریه» متهم کرده و تأکید می نمود که همکاری با بشار اسد به منافع مسکو در خاور میانه صدمه جبران ناپذیری زده است و اینکه جهان اسلام از روسیه که حامی رژیم فعلی حاکم بر دمشق شده، روگردان گردیده است. رسانه های گروهی بین المللی و کارشناسان هنوز فرصت نکرده بودند عواقب دور و دراز این بیانات تند را مورد بحث و بررسی قرار دهند که امیر بندر بن سلطان رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی و دبیر کل شورای امنیت ملی این پادشاهی وارد مسکو، پایتخت کشوری که «از قتل عام» حمایت می کند و «یکی از تکیه گاه های کفر می باشد»، شد. زندگی نامه این شخص، نقش وی در تحولات منطقه و شکل دادن سیاست خاورمیانه ای واشنگتن که بندر طی ۲۲ سال آنجا سفیر بود و با ریگان و خانواده بوش روابط بیش از حد نزدیکی داشت، تعریف از زد و بند های سرسام آور وی و تشکیل لابی سعودی در محافل عالی سیاسی آمریکا، می تواند موضوع کتاب جداگانه ای را تشکیل دهد. می توانیم فقط به دو اصل همیشگی رفتار وی اشاره کنیم و آن دشمنی با روسیه و تنفر از جمهوری اسلامی ایران است که بندر بن سلطان آنها را دشمنان اساسی ژئوپلیتیکی عربستان سعودی محسوب می کند. ولی ضمن پیشنهاد معامله به حریف همیشگی می توان از اصول صرف نظر کرد. بندر بن سلطان با همین پیشنهاد وارد مسکو شد.

در رسانه های گروهی رسمی اطلاعات ناچیزی درباره مذاکرات ولادیمیر پوتین با رئیس سازمان اطلاعات سعودی منتشر شد ولی در شرایط جاری چیزی کفایت می کند که منابع مطلع در مسکو و در بعضی کشورهای خاور میانه از جریان دیدار چهار

ساعته طرفین اعلام می کنند. درز اطلاعات طبقه بندی شده و تعمدی خبرگزاری «رویتر» در این زمینه نقش چندانی بازی نمی کند و فقط برداشت غرب از این دیدار را با نمک می سازد. بن سلطان در ملاقات با بوش پسر لباس غیر رسمی و غیر مذهبی مانند شلوار جین و کت تنش می کرد. افراد خودی که طرح های مشترک و معاملات مالی مشترک آنها را به هم پیوند داده اند، به تعارفات احتیاجی ندارند. ولی او در ملاقات با پوتین لباس رسمی به تن داشت تا بدین وسیله نه تنها بر اهمیت پیشنهادهای خود تأکید کند بلکه این برداشت را ایجاد نماید که با رئیس جمهور روسیه قبل از همه از طرف جهان اسلام «متمدن» گفتگو می نماید.

و حالا ببینیم رئیس سازمان اطلاعات و دبیر کل شورای امنیت ملی عربستان سعودی به رئیس جمهور روسیه چه چیزی پیشنهاد کرد؟

۱- بر خلاف گمانه های منتشر شده، بن سلطان به روسیه انعقاد قرارداد مستقیم تسلیحاتی با عربستان سعودی را پیشنهاد نکرد. او نیک می فهمید که با توجه به وعده های قبلی که در ذیل تشریح خواهد شد، این پیشنهاد حد اقل نامناسب به نظر می آمد. لذا در بعد تسلیحاتی به روسیه طرحی پیشنهاد شد که عربستان سعودی در چارچوب آن می توانست خرید سلاح های روسی توسط مصر، لیبی، تونس و یمن را پرداخت کند. این طرح عملی است زیرا صادرات تسلیحاتی ما به عراق و افغانستان همینطور توسط طرف ثالث پرداخت می شود.

۲- بن سلطان به طرف روس وام بی بهره بلند مدتی با شرایط هر چه مناسب تر (چیزی شبیه به «هر موقعی که توانستید، بازپرداخت خواهید کرد») برای سرمایه گذاری در به روز آوری واحد های صنایع دفاعی روسیه پیشنهاد کرد.

۳- وی اظهار داشت که طرف سعودی با استفاده از نفوذ خود در قطر حاضر است تلاش هرچه بیشتری به عمل آورد که رقابت از سوی قطر در بازار گازی اروپا را تضعیف کند تا برای گازپروم روسی شرایط هر چه مناسب تری ایجاد گردد.

۴- و بالاخره بن سلطان به پوتین فهماند که در حال حاضر جامعه بین المللی (ایالات متحده، اتحادیه اروپا و عربستان سعودی) مشغول ریزنی ها درباره تشکیل ائتلاف جدید ضد تروریستی است که باید با یک نوع «ویراست ۲ القاعده» که القاعده احیا شده می باشد، مقابله کند. روسیه می توانست در این ائتلاف جایگاه رهبری شایسته را به دست آورده و بدین وسیله به شریک راهبردی ایالات متحده و اتحادیه اروپا تبدیل شود.

بهای عمومی پیشنهادهای امیر بندر به اندازه وعده های جن از «هزار و یک شب» سرسام آور است و به ۱۵ میلیارد دلار می رسد. از روسیه در عوض کارهای ناچیزی می خواهند: اولاً، باید از حمایت از بشار اسد دست کشیده و مانع از صدور قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره سوریه نشود که در آن تحریم ها، مناطق پرواز ممنوع و امکان «مداخله انسان دوستانه» بر اساس سناریوی لیبی پیشبینی شده است. ثانیاً، باید در زمینه برنامه هسته ای ایران رفتار شدید تری از خود بروز دهد و از محکومیت تحریم های یکجانبه ایالات متحده و اتحادیه اروپا علیه ایران خودداری نماید. جان کلام این که، بندر بن سلطان در پیشنهادهای خود از خط سنتی سیاست خارجی سعودی یعنی تضعیف هر چه بیشتر ایران از طریق سرنگونی بشار اسد پا فراتر نگذاشت.

دیگ جوشان برای پادشاهی

کاسه زیر نیم کاسه پیشنهاد های سعودی را بعداً بررسی می کنیم. ولی الآن مهمتر است که انگیزه های بن سلطان برای برداشتن این گام دیپلماتیک بی سابقه را بررسی کنیم و ببینیم او از طرف چه کسی این کار را می کند: آیا او فقط نماینده خاندان سلطنتی است یا اینکه نگاه واشنگتن و پایتخت های اروپایی را نیز دنبال میکند؟ بندر بن سلطان در معادلات خاندان سعودی از حق رسیدن به تاج و تخت برخوردار نیست زیرا مادرش نه زن رسمی بلکه متعه ولی عهد بود. ولی مشکل میتواند جایگاه او را در میان نخبگان سیاسی عربستان سعودی مبالغه کرد. او در حال حاضر در طراحی سیاست خارجی عربستان سعودی شرکت فعالی می کند. نفوذ وی که بعد از بازداشت و حبس کوتاه مدت در سال ۲۰۰۸ احیا شد، بر دو پایه اساسی استوار است: از یک سو، بر روابط تنگاتنگ با سلمان بن سلطان ناپرداری کوچکتر خود که ادعاهای او برای رسیدن به تاج و تخت بسیار واقعی و وزین است و از سوی دیگر بر روابط بسیار نزدیک با نخبگان بازرگانی و سیاسی آمریکا که به وسیله منافع مشترک مالی تثبیت شده است. افزون بر آن، بندر بن سلطان به علت تجربه و موقعیت و استعداد های خود چشمی تیزتر از مابقی اعضای خاندان سلطنتی دارد. تصویر واقعی موقعیت بین المللی عربستان سعودی و اوضاع داخلی کشور که او می بیند، باعث می شود که او زنگ خطر را به صدا در آورده و به حرکات غیر عادی دیپلماتیک تن دهد.

شدت تضادهای اجتماعی در «عربستان فرخنده»، موضوع بحث دیگری است ولی وضعیت ریاض در صحنه بین المللی هم آتش دهن سوزی نیست. درست است که در مصر محمد مرسی سرنگون شد که قطر از او پشتیبانی می کرد. عربستان سعودی عدم مخالفت افراتیون اسلامی یعنی سلفیون مصری با کودتای نظامی را تأمین کرد ولی عربستان در این زمینه به نفع دیگران بازی می کرد. قبل از همه آمریکا و اسرائیل به مصر بدون مرسی احتیاج دارند. تا زمانی که آشوب داخلی پایان نیابد – قاهره هنوز تا مدت زیادی با «اخوان المسلمین» حساب ها را تسویه خواهد کرد – مصر نمی تواند در بازی ضد سوری و ضد ایرانی به آل سعود کمک کند. حوادث در مصر روابط عربستان سعودی با ترکیه را شدت بخشید. جالب توجه است که اردوغان نخست وزیر ترکیه برخورد منفی خود را با سرنگونی مرسی و آنهایی که به این سرنگونی مساعدت کردند، پنهان نمی کند و تا کنون مراتب مخالفت خود را به ریاض ابراز کرده است.

آری، از طریق جابجایی سران خاندان قطری توانستند این امارت را به ترک ادعاهای رهبری و رقابت با آل سعود بر سر اولویت در جهان عرب و اسلام وادار کنند. ولی آیا این وضع پاینده است؟ ریاض که مسبب جابجایی سران خاندان قطر شد، نتوانست وفاداری دوحه به خود را تأمین کند و لذا کافی است ریاض در جایی بلغزد تا دوحه دوباره به فکر تلافی جویی سیاسی بیفتد.

فرصت ها برای لغزیدن فراوان است. بحرین که مسکوت شده و گویا وجود خارجی ندارد، بر خلاف ناچیز بودن سرزمین خود برای خاندان حاکم اهمیت فراوانی دارد. گسیل نیروهای سعودی، اشغال عملی بحرین، یورش گسترده به اکثریت شیعه و پایمالی کامل استانداردهای بین المللی، هیچ کدام نتیجه مطلوب را نداده است. هنگامی که ریاض به «دست تهران» در حوادث بحرین اشاره می کند، شرکای عربستان در شورای همکاری کشورهای عربی خلیج فارس فقط سکوت معنی داری می کنند. آنها بهتر از همه می دانند که شیعیان بحرین قبل از اشغال و تصفیه های گسترده از سوی سرویس های ویژه سعودی از نظر سیاسی به ایران گرایش نداشتند و اینکه در حال حاضر مخالفان تندرو تر می شوند و دنبال تکیه گاهی در تهران می گردند، برآیند مستقیم «آرام کردن» آنها توسط عربستان سعودی است. شرکای ریاض در شورا سؤال دیگری هم دارند که «اگر تهران می تواند بدون بذل تلاش های زیاد مخالفت های شیعیان حاشیه خلیج فارس را تا این حد بالا ببرد و اقتدار ریاض را خنثی بکند، شاید بهتر باشد که با تهران وارد گفتگو شده و روابط حسنه همجواری برقرار کنیم؟»

یک عامل دیگر آل سعود را عصبی می کند. اوضاع بحرین، مین تأخیری در بعد بین المللی است که فیوز ضربه آن در دست واشنگتن و مسکو است (که مسکو اهمیت این واقعیت را درست نمی فهمد). مسکو هر آن می تواند مبتکر تشکیل جلسه ویژه درباره نقض گسترده حقوق بشر در بحرین و طرح مسأله اشغال واقعی این کشور توسط عربستان سعودی در شورای امنیت سازمان ملل متحد شود. بدیهی است که واشنگتن به حق و تو متوسل خواهد شد ولی مجبور می شود محاصره اطلاعاتی بحرین را بر داشته و از استاندارد های دوگانه دست بکشد و برای آرام کردن افکار عمومی داخلی خود از ریاض چند سؤال ناراحت کننده درباره رعایت حقوق بشر را بکند که مسکو نسبت به این موضوع بسیار حساس است. ولی سرحد سرنوشت سازی که آینده خاندان عربستان سعودی بدان وابسته است، تنها از بحرین نمی گذرد.

چشم انداز وحدت استراتژیک

ریاض همه امیدهای خود را به پیروزی در سوریه و سرنگونی اسد بسته بود. پیروزی و برقراری نظارت بر دمشق می توانست به گرانبها ترین برلیان تاج سعودی تبدیل شود. این پیروزی دوگانه می شد زیرا همزمان ناظر بر سقوط اسد منفور و شکست راهبردی تهران بود که ایران بعد از آن به از دست دادن مقام یکی از رهبران منطقه ای و قدرت اساسی اسلامی می پرداخت. ولی پیروزی حاصل نمی شود. ائتلاف ضد سوری در برابر چشمان ما از هم می پاشد. جنگ برق آسا عملی نشده و حالا هر یک از اعضای ائتلاف به صورت تب آلود دنبال راه برون رفت از مناقشه با کمترین خسارات می گردند و آل سعود را رو در روی دمشق و تهران می گذارند.

ریاض از اواخر سال گذشته از واشنگتن به خاطر عدم پیگیری در زمینه سوریه و مواضع دوگانه انتقاد شدیدی می کرد. اکنون می توان گفت که سوء ظن های آل سعودی درباره غیر قابل اطمینان بودن ایالات متحده در زمینه مسایل سوریه و ایران درست از آب در آمد. اولاً، دولت کاخ سفید بر خلاف تلاش های لابی اسرائیلی و سعودی و شاهین های آمریکایی بیشتر به گفتگو با حسن روحانی متمایل است تا به ادامه رویارویی. البته واشنگتن امیدوار است که این گفتگو بر اساس شرایط آمریکایی برگزار شود که دولت باراک اوباما در حین آن ضمانت های امنیت برای ریاض و تل اویو را درخواست خواهد کرد. ولی این بازی واشنگتن است در حالی که آل سعود در نقش ناظر بیگانه باقی مانده و باید برنامه های بازسازی منطقه بر اساس طرح های خود را فراموش کنند.

ثانیاً، واشنگتن در رابطه با اوضاع دمشق صریحاً فهماند که قصد ندارد در مخالفان سوریه «سرمایه گذاری» زیادی بکند. بر طبق اطلاعات نیمه رسمی، باراک اوباما به مسکو اطلاع داد که از ارسال گسترده اسلحه برای مخالفان سوری خودداری خواهد کرد. نمایندگان رسمی آمریکا ائتلاف ملی سوری، «دوست» خود را از همین امر مطلع نمودند.

پایتخت های اروپایی بعد از دریافت اطلاعات از این تصمیم واشنگتن بر حق نتیجه گرفتند که دلیلی ندارند که به طور بیش از حد فعال و نمایشی در امور سوریه دخالت کنند. فرانسه تا کنون از ارسال موشک های دوش پرتاب «میسترال» برای قیام کنندگان امتناع کرده و بریتانیا به وعده های مبهم بسنده می کند. سفر بندر بن سلطان به این کشور و مذاکرات مستقیم وی با سران قدرت های اروپایی اوضاع را تغییر نداد. اروپایی ها به فرستاده عربستان سعودی اطمینان دادند که از پیروزی نظامی مخالفان استقبال کرده و حکومت جدید دمشق را به رسمیت خواهند شناخت و در مراحل پایانی از ارسال کمک ها

خودداری نخواهند کرد ولی در حال حاضر نمی خواهند در سوریه گیر بیفتند. استدلال های بن سلطان مبنی بر اینکه سلاح های غربی به دست افراطیون نخواهد افتاد، برای اروپا قانع کننده نبود.

اوضاع جناح شرقی ائتلاف ضد سوری هم به همین اندازه نومید کننده است. قطر خود را کنار کشید و استدلالی را مطرح کرد که از نظر ریاض منطقی است: «مگر شما خودتان نمی خواستید که ما از ادعاهای منطقه ای دست بکشیم و ابعاد فعالیت خود را در زمینه سیاست خارجی کاهش دهیم؟ میل خودتان است و حالا خودتان آش خود را بخورید». سوریه به کشوری بدشگون برای قطر تبدیل شده است. صحنه ای در سازمان ملل به خاطر می آید که نماینده این امارت به ویتالی چورکین نماینده دائمی فدراسیون روسیه در سازمان ملل هشدار داد که «روسیه از رأی دادن خود» علیه قطعنامه درباره سوریه که توسط اعضای فعال ائتلاف ضد سوری تهیه شده بود، پشیمان خواهد شد. پاسخ چورکین برای قطر تکان دهنده بود. آن پاسخ به وقوع پیوست زیرا این قطر در شرایط جاری کجا رفته است؟

از نظر مواضع آنکارا، اوضاع برای ریاض به همین اندازه دراماتیک است. دخالت عمیق در بحران سوریه موجب بحرانی سیاسی در داخل ترکیه شد. تماس تلفنی اخیر اردوغان با ولادیمیر پوتین که نخست وزیر ترکیه در جریان آن یک بار دیگر سعی نمود مخالفت خود را با اسد مستدل کند، با عدم تفاهم کامل و نمایشی از سوی مسکو روبرو شد. ادامه حمایت از مخالفان برای آنکارا فقط خسارات به بار می آورد. دورنمای سرنگونی اسد بیش از پیش مبهم می شود ولی بیدادگری «قیام کنندگان» سوری در خاک ترکیه، تیرگی جدی روابط با تهران و مسکو و بحران سیاسی داخلی واقعیتی را تشکیل می دهند که تنها با امتناع از شرکت در ائتلاف ضد سوری می تواند تغییر یابد. آنکارا نیز به همین تصمیم متمایل می شود.

البته کافی است مخالفان به موفقیت های جنگی کمابیش مهمی دست یابند تا این حالت تشمت در ائتلاف ضد سوری خاتمه یابد. ولی موفقیتی در کار نیست و دورنمای وحدت استراتژیک در جبهه سوریه که می تواند فقط به شکست آل سعود منجر شود، در برابر ریاض قد علم کرده است. در شرق تدابیر نیم بند را قبول ندارند و لذا شکست سیاسی باعث نابودی فیزیکی آل سعود خواهد شد. در همین شرایط و با توجه به چشم انداز وحدت استراتژیک و شکست در رویارویی منطقه ای بود که آل سعود در صدد دستیابی به موفقیت ناگهانی بر آمده و بندر بن سلطان را به مسکو اعزام نمودند.

شراکت روسی با ریاض: دوره آموزشی ابتدایی برای ناآگاهان

بدون تردید، مسئول ارشد اطلاعاتی سعودی واشنگتن، پاریس و لندن را از کنه پیشنهاد هایی که برای ولادیمیر پوتین آورد، مطلع کرد. ولی به نظر می آید که غرب به موفقیت سفر او امیدهای چندانی نداشت (اطلاعات توأم با فرار اطلاعات از طرف رویتر درباره نتایج این سفر و تفسیرهای رسانه های گروهی غرب به نیشخند شباهت دارد). کسی از شرکای غربی درصدد نبود به عنوان ضامن اجرای توافقات وارد صحنه شود. لذا در حالی که یأس و نومیدی اساس سفر بندر بن سلطان به مسکو را تشکیل داد، پیشنهاد های او بر بلوف محض استوار بود.

«ابتکارات گازی» خریدار نداشتند تا حسن تفاهم حاصل شود زیرا در حال حاضر برای روسیه معنی چندانی ندارند. اکنون برای اروپا نه قیمت بلکه تشدید رقابت بین صادر کنندگان در این بازار اهمیت دارد. اتحادیه اروپا تصمیم واحدی اتخاذ کرده است که سهم گازپروم را در بازار اروپایی کاهش دهد که توافقاتی که روسیه می تواند با قطر با میانجی گری عربستان سعودی حاصل کند، در این زمینه نقش مهمی بازی نمی کند. اگر این توافق حاصل شود، اروپا می تواند خریدهای گاز از لیبی،

الجزایر یا نروژ را افزایش دهد و حتی تحریم های ضد ایرانی را لغو نماید. روابط گازی ما با اروپا، موضوع به قدری حساسی است که هر نفر سوم در این زمینه اضافی است. روسیه می تواند نفوذ خود را در بعضی بازارهای اروپایی و آسیایی گسترش دهد ولی هرگز نمی تواند به عنوان صادر کننده اساسی حامل های انرژی به سراسر جهان جای خاور میانه را بگیرد.

درمورد تشکیل «ائتلاف جدید ضد تروریستی» و نقش رهبری روسیه در آن باید گفت که متشکریم ولی یک بار از یک ائتلاف ضد تروریستی حمایت کردیم و تا حالا نتوانسته ایم از شر پایگاه های آمریکا و ناتو در آسیای مرکزی، شکم نرم ژئوپلیتیکی روسیه خلاص شویم. ما در شرایط بن بست در زمینه سپر ضد موشکی، فعالیت ناتو در دریا های سیاه و خزر و ادعاهای سرزمینی از روسیه در منطقه مدار قطب شمال به ائتلاف با مخالفان ژئوپلیتیکی خود احتیاجی نداریم و اول باید اختلافات جاری را حل کنیم.

قراردادهای تسلیحاتی با آل سعود و دریافت وام ها از آنها دست همه پیشنهادهای دیگر را از پشت بسته است! مقداری از تاریخچه جالب را یادآوری می کنیم. در سال ۲۰۰۷ سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان سعودی به هنگام سفر ولادیمیر پوتین به این کشور به احتمال انعقاد قراردادها بین روسیه و عربستان سعودی در مورد صدور تسلیحات معادل بیش از ۴ میلیارد دلار اشاره کرد. عربستان می توانست بر اساس قرارداد احتمالی ۱۵۰ دستگاه تانک T-۹۰، ۱۰۰ فروند بالگرد می-۱۷ و می-۳۵، ۱۰۰ دستگاه نفربر زرهی BMP-۳ و ۲۰ سامانه ضد هوایی بخرد. مدتی بعد کاشف به عمل آمد که مذاکرات با روسیه بازی ریاض بود که می خواست مجلس سنای آمریکا و شرکای خود در اروپای غربی را به منظور به دست آوردن قیمت پایین تر و شرایط مناسب تر صادرات سلاح های آمریکایی و اروپایی تحت فشار قرار دهد. با توجه به اینکه مدل های آمریکایی و اروپایی اساس تسلیحات کشورهای حاشیه خلیج فارس را تشکیل می دهند، انتظار تصمیم دیگری معنی نداشت. آن بازی سعودی ها از حمایت اطلاعاتی تولید کنندگان آمریکایی اسلحه نیز برخوردار شد که در جلسات کنگره درباره اعطای امتیازات، وام ها و شرایط ویژه صادرات اسلحه به کشورهای حاشیه خلیج فارس اعلام کردند که «اگر سعودی ها از ما با شرایط تسهیلی اسلحه نخرند، از روس ها خواهند خرید». درس عبرت بدان است که آن ترفند کار خود را کرد و بازی درست از آب در آمد و ایالات متحد قرارداد عظیم تسلیحاتی به دست آورد در حالی که چیزی نصیب روسیه نشد.

صحنه دوم به دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف بر می گردد. عربستان سعودی در تلاش خود برای ویران کردن نزدیکی روابط روسی - ایرانی که در دوره اول ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین موجبات آن فراهم شد، بدون اینکه فکر زیادی بکنند به دمیتری مدودف که جای پوتین را گرفت، قرارداد تسلیحاتی ۷,۲ میلیارد دلاری را پیشنهاد کردند که سه میلیارد از این رقم به صورت وام بلاعوض تنظیم شده و می توانست به عنوان کارمزد تلقی شود. سه شرط دریافت این قرارداد مطرح شد: ۱ - عدم فروش اس-۳۰۰ به ایران، ۲ - بازنگری درباره فروش سلاح های روسی به سوریه و قطع کامل این صادرات، ۳ - عدم توسل به حق وتو علیه قطعنامه های ضد سوری که ناظر بر «مداخله انسان دوستانه» باشد و پیوستن به تحریم های ضد ایرانی یا حد اقل امتناع از وتو کردن قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره تشدید این تحریم ها. با وجود اینکه در عمل تقریباً همه خواست های طرف سعودی اجرا شد، پول دوباره دریافت نشد و خرید سلاح های روسی توسط آنها شروع نشد.

توضیح این واقعیت ساده است. در روابط با عربستان سعودی باید این واقعیت را در نظر گرفت که این یک نوع «ناو هواپیما بر غرق نشدن» ایالات متحده در خاور میانه است و لذا خاندان حاکم هرگز از این وضع حقوقی دست نخواهد کشید. عربستان سعودی مشارکت راهبردی با آمریکا را فدای روابط با کشورهای ثالث نخواهد کرد که این واقعیت ساده به اثبات نیاز ندارد و

محتوای اساسی «دوره شراکت با ریاض برای ناآگاهان» است. یک بار دیگر تکرار می کنیم: شراکت روسی - سعودی می تواند فقط موقت باشد و از حدود تنگی که برای آن تعیین شده است، پا فراتر نخواهد گذاشت. سود احتمالی از محل این همکاری به قدری ناچیز است که به امتناع از منافع ژئوپلیتیکی خود نمی ارزد.

راهبرد واشنگتن در منطقه خاور میانه بر نیزه دو شاخه یعنی ریاض و تل ابویه استوار است. روسیه هر چقدر تلاش کند، هیچ یک از آنها از شراکت راهبردی با آمریکا دست نخواهند کشید. امیدها به برقراری «روابط ویژه» با عربستان سعودی از طریق همکاری نظامی فنی هم بچگانه است. ارتش، گارد ملی و سرویس های ویژه عربستان سعودی به واشنگتن گرایش دارند. ضدیت با شیعیان، روسیه هراسی، تنفر از شعار «وحده، حریه، اشتراکیه» («وحدت، آزادی و سوسیالیسم») که حزب حاکم بعث سوریه به سراسر منطقه پیشنهاد کرد، مبنای عقیدتی عملیات تجاوزکارانه نیروهای سعودی را تشکیل داده است. ارتش و نهادهای انتظامی عربستان سعودی حامل اندیشه های آمریکایی هستند زیرا فقط و فقط بر اساس همکاری نظامی فنی با واشنگتن و لندن شکل گرفتند. بهروزی نهادهای نظامی و انتظامی سعودی به صورت برابر به وفاداری به خاندان حاکم و روابط حسنه با نخبگان سیاسی آمریکا وابسته است. در این شرایط هیچ گونه تجدید گرایش به مسکو و کشورهای دیگر امکان ندارد.

بر طبق ارزیابی کارشناسان ایرانی، ولادیمیر پوتین از مستشار ناکارآمد در امور خاور میانه برخوردار است. البته کیفیت مشاوران در امور نه تنها جمهوری اسلامی ایران بلکه «ایران بزرگ» یعنی فضای ژئوپلیتیکی از شام تا پاکستان، باز هم بدتر است. این تأسف ایرانیان قابل درک است. روسیه تا کنون با شکست ها در لیبی و از دست دادن مواضع خود در عراق تاوان نادانی و تحجر فکری این افراد را داده و حالا در آستانه از دست دادن ایران قرار دارد. روسیه به حرکات سراسیمه در جهت پیدا کردن شرکای گفتگو با جهان اسلام می گردد. مسکو قادر نیست اندیشه ها و راهکارهای جدید را برای منطقه برآشفته خاورمیانه طراحی کند که به سرعت تغییر می کند. سوریه به آخرین سرحد ما تبدیل شده است، آن هم فقط به این خاطر که ولادیمیر پوتین این مسأله را به اعتبار خود به عنوان سیاستمدار شناخته شده وابسته کرد. درست است که روسیه فعلاً از توان کافی برای دنبال کردن سیاست تعرضی برخوردار نیست ولی «اعمال نامتقارن» در سوریه نشان داد که چیزی هم که هست، در صورت کاربرد ماهرانه برای اجرای بازی خود و دفاع از منافع خود کفایت می کند. همین موضع گیری محکم باعث شد که جهان دوباره به ما رو کند. به همین علت بندر بن سلطان به مسکو آمد و به مرور زمان دیگران هم از راه خواهند رسید.

ولادیمیر پوتین در شرایط جاری ضمن ارزیابی واقعیات منطقه ای بیشتر بر فراست و غریزه بقای وجود، متکی می شود که نزد هر افسر اطلاعاتی در نگاه اول پدید می آید. پوتین به عنوان شخصیت سیاسی در ابعاد سراسر روسیه بر مبنای «سندروم شمال قفقاز» از چپن به بعد شکل گرفته است. او فراموش نکرده است چه کسی حامی مالی «حمام خون» قفقازی بود. همین فراست توأم با غریزه بقای وجود و بی اعتمادی به هر چیزی که از طرف آل سعود بر می آید، به ولادیمیر پوتین اجازه داد به پیشنهادهای بندر بن سلطان پاسخ منفی بدهد. این مانور مایوسانه ریاض به موفقیت نرسید که این بهانه خوبی برای تبریک گفتن به همه ماست.

ممکن است رد شدن پیشنهادهای خاندان سلطنتی عربستان سعودی از طرف مسکو باعث قطعی شدن برخورد با روسیه در منطقه خاور میانه شود. مسکو را با این ادعاها می ترسانند که سراسر جهان عرب و اسلام مخالف اسد است در حالی که ما و

ایران از او پشتیبانی می‌کنیم و اعتبار و متحدان بالقوه را از دست می‌دهیم. بدیهی است که این ادعاها مصنوعی و دروغین است زیرا غرض مشخصی دنبال می‌کنند و نتیجه سطح پایین حرفه‌ای هستند. وجود این به اصطلاح «جهان واحد عرب» که ریاض از طرف آن سخن می‌گوید، افسانه‌ای است که رسانه‌های گروهی ارتجاعی اسلامی پخش می‌کنند ولی در حقیقت امر تنها در اذهان بعضی کارشناسان و مردم ناآگاه وجود دارد. ولی آنچه که مشاهده می‌شود، با این ادعاها تفاوت دارد: موضع‌گیری محکم در قبال سوریه باعث افزایش شمار طرفداران روسیه در منطقه شد. نه دفاع از اسد بلکه آمادگی برای حمایت از متحد خود و اجرای تعهدات خود اهمیت دارد. به عبارت دیگر، پایان مذاکرات با ریاض هنوز به معنی «آخر زمان» نیست. این سرآغاز گفتگوی بزرگ با بازیگران جدید منطقه خاورمیانه است.

از رئیس جمهور جدید ایران چه انتظاری می رود؟

الیزابت بلد

روز ۳ اوت، محمود احمدی نژاد که به رئیس جمهور سابق ایران تبدیل شده است، رسماً مقام خود را ترک کرده و آن را برای حسن روحانی آزاد کرد که عده زیادی او را به عنوان یک نوع «روزنه امید» برای غرب و از جمله اسرائیل تلقی می کنند.



رئیس جمهور جدید ۶۴ ساله ایران که حدود ۵۰,۷٪ از ۳۶ میلیون رأی مردم در انتخابات ماه ژوئن به او رسید، تا کنون به تضعیف نظارت بر اینترنت دعوت کرده و وعده ادامه اصلاحات

لیبرال را داده است. وی خواهان گسترش حقوق شخصی، شفافیت بیشتر سیاست ایران، کاهش محدودیت ها در زمینه آزادی بیان و تأمین امنیت در شهرک های دانشگاهی شد. تغییرات شامل حال سیاست خارجی ایران هم می شود. رئیس جمهور روحانی در جریان اولین کنفرانس خبری خود اعلام کرد که در صدد است جهت عادی سازی روابط با عربستان سعودی و سایر کشورهای سنی گام هایی بردارد.

ولی مهمترین مسایلی که در برابر او قرار دارند، به تضعیف اقتصاد و تنش در روابط با غرب بر می گردد. روحانی در مرحله انتخاباتی و بعد از آن تأکید می کرد که به شدت نگران مشکلات مالی ایران است و عزم راسخ دارد در شیوه عمل رئیس جمهور پیشین بازنگری نماید. وی همچنین فهماند که ایالات متحده و ایران باید بعضی «زخم های بسیار قدیمی را شفا بخشند تا راه حل مسایل گذشته را پیدا کنند». وی اظهار امیدواری کرد هیأت جدید وزیران را از ایرانیان غرب گرا تشکیل دهد.

و این بدان معناست که ممکن است امیدهای معینی به طراحی راه کارهای جدی تر در جهت حل و فصل حماسه هسته ای ایران که به طول انجامیده است، پیدا شوند. انتظار می رود که مذاکرات در ماه سپتامبر از سر گرفته شود و دولت باراک اوباما تا کنون آمادگی خود را برای شرکت در گفتگوی ثمر بخش با رئیس جمهور جدید ایران اعلام کرده است.

کار به این زودی انجام نمی شود

با وجود ظهور امید به توان بالقوه تغییرات مثبت چه در سیاست داخلی و چه در روابط با جهان خارجی، فعلاً به نتایج واقعی این کار اطمینان و یقین در دست نیست.

پروفسور «دوید مناشری»، مدیر و مؤسس مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه تل اوویو و رئیس کالج حقوق و تجارت «رامات گان» اظهار داشت که روحانی قبل از همه و عمدتاً برای حفظ اصل اندیشه انقلاب اسلامی انتخاب شده است. وی گفت: «روحانی، فرزند طلایی انقلاب است که همیشه عضو دستگاه آن بوده است. این تفکر که او میانه رو یا اصلاح طلب است، اشتباه است».

مناشری برای خبرنگار «اسرائیل تودی» توضیح داد که «روحانی می تواند در سیاست ایرانی به عنوان «میان‌رو» تلقی شود. او متصدی مقام‌های بالایی بوده و همیشه طرفدار رژیم بوده است. او طی ۱۶ سال رئیس شورای عالی امنیت ملی بود و در حال حاضر نماینده رهبر معظم انقلاب در این سازمان می باشد. وقتی در سال ۱۹۷۹ انقلاب اسلامی بروز کرد، روحانی نزدیک بود درجه کارشناسی ارشد را بگیرد ولی به جای آن تحصیلات خود را به حال تعلیق در آورده و به پاریس پرواز کرد تا به خمینی رهبر عالی روحانی وقت ملحق گردد.

دکتر رجب صفروف، مدیر مرکز مطالعه ایران معاصر (مرکز فکری طرفداران ایران در مسکو) که یکی از کارشناسان متخصص اساسی در این زمینه می باشد، با آقای مناشری موافقت کرد و گفت: «روحانی را به عنوان شخصی امین و قابل اعتماد که می خواهد اقتصاد ایران را احیا کرده و در برخورد جامعه جهانی با کشور خود تغییرات ایجاد کند و با غرب روابط برابر و سالمی برقرار نماید، قلمداد می کنند. او از عقل تیز و تجربه سرشار زندگی برخوردار است. وقت خود را صرف سخنان غیر ضروری نمی کند. او به مسایل جاری جامعه ایرانی به خوبی آگاه است و این مسایل را خوب می فهمد و نیز از مسایل حیاتی منطقه ای و جهانی سر در می آورد. ولی او لیبرال به تعبیر غربی کلمه نیست و از سیاست آمریکا گرایانه پشتیبانی نخواهد کرد. او عضو لاینفک روحانیت محافظه کار ایرانی است و تا آخر به اصول انقلاب اسلامی وفادار خواهد ماند».

آیا شری هست که نیکی به بار نیاورد؟

اگر اینطور باشد، چه احتمالی می رود که غرب (و از جمله اسرائیل) بتواند با تهران به توافق جدیدی برسد؟ به گفته رجب صفروف، در این زمینه موضع گیری و رفتار رهبران جهانی و به ویژه غربی تعیین کننده خواهد بود. این کارشناس آگاه به مسائل ایران می گوید: «روحانی می خواهد با غرب پیوند‌هایی داشته باشد و مایل است ایران را به عضو عادی و سالم جامعه جهانی تبدیل نماید». وی افزود: «او اهل گفتگو و سازش است و به غرب علاقه خاصی دارد و در شرایط معینی حتی می تواند به بعضی گذشت‌ها تن دهد».

به گفته صفروف، برای غرب لحن شدید محمود احمدی نژاد، تفسیرهای «خاردار» وی علیه ایالات متحده و اسرائیل و نیز بی میلی به همکاری با غرب در زمینه برنامه هسته‌ای ایران با شرایط غربی قابل قبول نبود. به همین علت برای غرب حتی به لحاظ نظری رسیدن به توافق با رئیس جمهور سابق ایران غیر ممکن بود.

صفروف خاطرنشان می کند: «رئیس جمهور جدید ایران به واشنگتن نردبانی می دهد تا از بالای درخت بلندی که روی شاخه های آن نشسته است، پایین بیاید. ایالات متحده از رویارویی شدید با ایران خسته شده است. بسیاری از متحدان اروپایی آمریکا نیز متوجه شده‌اند که بدون حامل‌های انرژی ایرانی نمی توانند فعالیت سالم اقتصاد خود را تأمین کنند. همین امر آنها را به مخالفت با تصمیم واشنگتن مبنی بر منع تجارت با جمهوری اسلامی و خرید نفت آن وادار می کند».

آیا تحریم‌ها اثر می کند؟

آقای مناشری اظهار داشت که ایران به وسیله تحریم‌های بین‌المللی به دیوار میخکوب شده است و لذا پیروزی روحانی به تنها وسیله حل و فصل بحران در کشور تبدیل شد. این کارشناس اسرائیلی گفت: «مردم نه به خاطر کاریزما یا شخصیت نیرومند روحانی بلکه از روی واکنش به تشدید وخامت اوضاع به روحانی رأی دادند».

وی افزود: «نرخ بیکاری رو به افزایش گذاشته و نرخ تورم به ۴۰٪ رسیده است. رئیس جمهور جدید به منظور بهبود بخشیدن اوضاع اقتصادی باید روابط با غرب را اصلاح کند». این کارشناس همچنین تأکید نمود که اوضاع جدید در اختیار ایران هم نردبانی گذاشته است که از درخت بالای خود پایین بیاید. مناشری خاطرنشان کرد: «از این نظر، پیروزی روحانی دربرگیرنده توان بالقوه تغییرات در جامعه ایرانی است. چیزی که همین‌الآن لازم و ضروری است، کاری دشوار در جهت فایق آمدن بر مسایل موجود است».

نگاهی به آینده

سؤال اساسی بدان است که آیا روحانی فرصت زمانی و توان کافی دارد تا برنامه‌های خود را تا آخر اجرا کند، به خصوص با توجه به اینکه هر رئیس جمهور ایران پاسخگوی رهبر معظم انقلاب است. البته کارشناسان در این مورد خوشبین هستند. به گفته صفروف، رهبر روحانی ایران در حقیقت امر از اندیشه ازسرگیری و سالم سازی روابط با غرب حمایت می‌کند ولی همواره تأکید می‌نماید که ایران هیچ گونه تحقیر را قبول نمی‌کند. صفروف تشریح کرد: «ایران ابرقدرت منطقه‌ای است که صرف نظر از ابعاد خطر و درجه صدمه‌ای که ممکن است ببیند، اهانت‌ها از طرف غرب و قبل از همه از طرف ایالات متحده را تحمل نخواهد کرد. بنا بر این، رئیس جمهور و رهبر روحانی ایران حاضرند با غرب مذاکره کنند و با ایالات متحده گفتگوی دوجانبه مستقیم داشته باشند چنانچه شرایط معین و کاملاً طبیعی طرف ایرانی رعایت گردد».

مناشری نقطه نظر خود را اینطور بیان کرد: «روحانی از پشتیبانی سیاستمداران کلیدی ایرانی برخوردار است و با آیت الله خامنه‌ای رهبر ایران روابط تنگاتنگی دارد که آیت الله می‌تواند در نظر دیگر سیاستمداران تأثیر بگذارد. این را هم باید در نظر داشت که هر کس قبل از رسیدن به قدرت و بعد از آن رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهد. اکنون که روحانی در صدد است امور مردم ۷۸ میلیونی را اداره کند، ممکن است آرزوی ایجاد تغییرات عمیق در جامعه را احساس کند. و این بدان معناست که او می‌تواند در گوش آیت الله بخواند که برگزاری اصلاحات گسترده‌تر برای نجات انقلاب اهمیت تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت».

ضرورت احتیاط

شاهین‌ها در واشنگتن تا حالا از خطری هشدار داده‌اند که برقراری سریع روابط حسنه با روحانی به دنبال دارد. «دنیس راس» دستیار سابق باراک اوباما در امور خاور میانه طی مقاله‌ای تحت عنوان «با احتیاط با رئیس جمهور جدید ایران صحبت کن» ضمن وصف روحانی به عنوان متخصص ماهر تاکتیک دیپلماتیک اظهار داشت که او (همراه با آیت الله خامنه‌ای) در این انتخابات یک شو جدید صحنه سازی کرد.

رهبر ایران که در حقیقت امر به اجرای اصلاحات تمایل ناچیزی دارد یا اصولاً قصد ندارد در لحن سیاست ایران و در رابطه با مسأله حاد هسته‌ای، تغییری ایجاد کند، می‌تواند ایالات متحده و متحدانش را فریب بدهد و در ذهن آنها خیال‌واهی به

وجود آورد که تغییرات در جامعه ایرانی نزدیک است. در عین حال، هر موقعی که رهبران جهانی تحریم های خفه کننده خود را تضعیف کنند، تهران برای طراحی بمب فرصت زمانی به دست خواهد آورد.

مناشری برخورد روسیه با این مسأله را درست می داند: «روحانی، شخصی خنده رو است. او ضمن اشاره به اسرائیل و آمریکا از کلمات آسوده خاطر کننده دریغ نمی ورزد که همین امر می تواند رهبران جهانی را فریب بدهد تا از شیوه شدت عمل خود امتناع کنند. ولی حقیقت این است که انتخاب روحانی، نتیجه مستقیم فشار از سوی غرب است. لذا تنها وسیله برای وادار کردن ایران به اجرای چرخش جدی در ادعاهای هسته ای، اعمال فشار دائمی همزمان با برگزاری گفتگوی واقعی است».

ایران به عنوان شریک اساسی آینده؟

صفروف اعتقاد دارد که در نهایت امر به نفع غرب است که با عنایت به وخامت عمومی اوضاع منطقه با ایران به توافق برسد. وی اظهار داشت: «در حال حاضر نزدیک ترین متحدان واشنگتن با مشکلات عدیده ای روبرو می شوند. بهار عربی همچنان در مصر بیداد می کند و ترکیه را با ضربه خود تهدید می نماید. قطر و عربستان سعودی مواضع رهبری خود را از دست می دهند و اسرائیل بیش از پیش نگران چالش های جدید برای امنیت خود است».

به عقیده وی، «ایالات متحده به منظور حفظ مواضع خود در منطقه به شریک نیرومندی نیاز دارد که تنها ایران می تواند به چنین شریکی تبدیل شود. این کشور از توان عظیم سیاسی و اقتصادی برخوردار است، در سیاست خارجی مستقل است و از شرکای نیرومندی چون روسیه و چین برخوردار است». صفروف بر این اعتقاد است که ازسری روابط آمریکایی - ایرانی بر سیاست جهانی اثر مثبت گذاشته و سطح امنیت جهانی را بالا خواهد برد. به علاوه، گفتگو با ایالات متحده در حل و فصل مناقشه اسرائیل و فلسطین و کاهش تنش در روابط ایران با کشورهای اسلامی دیگر به ریاست عربستان سعودی مساعدت خواهد کرد.

چه فرصتی وجود دارد که دو کشور ناراحتی های سابق خود را فراموش کرده و روابط خود را از سر گیرند؟ مناشری معتقد است که الآن شانس این کار از گذشته بیشتر است: «روحانی احتمالاً تغییراتی به بار خواهد آورد زیرا سیاست او با سیاستی که محمود احمدی نژاد دنبال می کرد، فرق خواهد داشت. ایرانیان فهمیدند که شعارها و دعوت هایی چون «مرگ بر آمریکا» که ۳۵ سال است که طنین انداز می شود، نتیجه ملموسی نداده است. ایرانیان در راه نان و روزی و آزادی های سیاسی مبارزه می کنند که رئیس جمهور جدید برای تغییر اوضاع توان و اراده دارد».

ولی صفروف یقین دارد که همکاری واقعی و سالم سازی روابط تنها در صورتی امکان پذیر است که آمریکا و غرب به طور معقولانه و با توجه به واقعیات امروزی در زمینه گفتگو با ایران رفتار کنند. این کارشناس معتقد است که ایالات متحده باید «از تمایل به تغییر نظام سیاسی ایران دست بکشد» و اینکه «واشنگتن قبل از پرداختن به هر نوع همکاری های دوجانبه باید حق ایران را برای توسعه انرژی هسته ای به رسمیت بشناسد. اگر غرب به سیاست سابق لجبازانه فشار و تهدید پایبند بماند، اوضاع وخیم و وخیم تر خواهد شد. واشنگتن باید فرصت فعلی را مغتنم بشمارد زیرا ایران برای انجام مذاکرات مستقیم پخته و آماده شده است».

آیا این کار به زحمتش می ارزد؟ آیا سیاست خارجی ایران حقیقتاً بهتر خواهد شد یا اینکه ما شاهد ترفند جدید تهران هستیم؟ زمان نشان خواهد داد کدام پیشبینی درست تر است.

رجب صفروف: خط جدید حسن روحانی

سرگئی ماکسیموف

روزنامه نگار متخصص مسایل بین الملل، دکتر علوم سیاسی

می توان گفت که جلسه میزگرد که روز ۱۵ اوت در مسکو برگزار شد، «محکوم» به توجه ویژه بود. علتش تنها این نیست که کارشناسانی که در آن شرکت کردند، صاحب نظران دارای شهرت وسیع، افراد صلاحیت دار و «منحصر به فردی» هستند. برای مثال، رجب صفروف حاضر است تقریباً به هر سؤال حتی بسیار پیچیده ای پاسخ دهد؛ ولادیمیر یفسییف را می توان یکی از قوی ترین تحلیل گران سطح بین المللی در زمینه امنیت



جهانی دانست. حیدر جمال همه ریزه کاری ها و گره های مسایل جهان اسلام را مانند کتاب باز می خواند... ولی تکرار می کنیم که علت توجه بالا به جلسه میزگرد «ایران: خط اعتدال» تنها به حضور این کارشناسان نامدار ختم نمی شود. اصل کار، موضوع این میزگرد است زیرا ما شاهد تلاشی بودیم که با کنار گذاشتن قالب های ذهنی و کلیشه های تبلیغاتی پاسخ این سؤال داده شود که در ایران با رسیدن حسن روحانی به مقام ریاست جمهوری چه چیزی می تواند حقیقتاً تغییر کند و اینکه چه چیزی باید در ردیف انتظارات بیش از حد دوستان و دشمنان جمهوری اسلامی نهاده شود.

کسانی که در این جلسه حضور داشتند، به همین اندازه می خواستند بدانند چه احتمالی می رود که خط سیاست خارجی ایران اصلاح شود و اینکه رئیس جمهور جدید با چه میزانی پیگیر خط اعتدال را که اعلام کرده است، دنبال خواهد کرد؟ این خط تا چه اندازه ای جوابگوی خواست های جامعه ایرانی و منافع نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی است؟ این امر به اطلاعاتی که کارشناسان در جلسه میزگرد ارائه دادند حالت مبرم تر بخشید که در همین روز ها مجلس ایران مشغول بررسی نامزد های مقام های وزارتی در کابینه جدید می باشد که این افراد طی چهار سال آینده با اعمال خود چهره اقتصاد و جامعه جمهوری اسلامی را تعیین خواهند کرد. هر یک از شرکت کنندگان در میزگرد ارزیابی های خاص خود را از اوضاع جاری در ایران و پیرامون آن با روی کار آمدن رئیس جمهور جدید ارائه دادند. نقطه نظرهای کارشناسان مذکور شایان توجه و بسیار جالب است. جا دارد دیدگاه های آنها به مرور زمان به تفصیل تشریح شده و مقالات جداگانه ای به این کار اختصاص یابد.

در این مطلب به تشریح نقطه نظر رجب صفروف بسنده می کنیم زیرا همانطور که انتظار می رفت این صاحب نظر لحن و جهت گیری بحث را تعیین نمود. مدیر مرکز مطالعه ایران معاصر سخنان خود را با این کلمات شروع کرد: «بعد از آنکه فهرست جدید اعضای هیأت وزیران ایران را دیدم، مات و متحیر شدم. می دانستم که تغییرات صورت می گیرد و آگاه بودم که حرکاتی به نفع غرب به عمل خواهند آمد ولی انتظار نداشتم که هیأت دولت جدید به طور کامل از نمایندگان کابینه های دو رئیس جمهور قبلی تشکیل شود که غرب گرا یا حد اقل لیبرال محسوب می شوند. این کار به معنی ایجاد چالش،

طرح پیشنهاد و اعلام موضع گیری است. از ۱۸ نامزد مقام های وزارتی تنها یک نفر نماینده هیأت دولت محمود احمدی نژاد است و بقیه شخصیت های نامداری هستند که از موضع گیری مشخص در قبال مسایل مختلف برخوردارند. ما صلاحیت آنها را در نظر نمی گیریم زیرا آنها سالهاست که در سمت های مختلف کار کرده اند و صلاحیت آنها باعث شک و تردید نمی شود».

به گفته صفروف، ایرانیان هنوز نتوانسته اند روحیات و هواهای رئیس جمهور جدید خود را تشخیص دهند: «نماینده گی سرشار جناح لیبرال که همه آنها بلا استثنا در غرب تحصیل کرده و دوره کارآموزی دیدند و کار کردند، امر شگفت انگیزی است. سخنان حسن روحانی را شنیدم که در تالار سکوت مرگباری حکمفرما بود. مردم انگشت به دهان مانده بودند که او چه چیزی می گوید؟ به چه چیزی دعوت می کند؟ عده زیادی تا حالا نفهمیده اند که این گرایش به کدام سمت است، آیا این ادامه خط احمدی نژاد است یا نفی آن؟»

پس از آن بعضی شخصیت های کلیدی هیأت وزیران به طور مختصر وصف شدند: «وزارت امور خارجه، مقام کلیدی در هیأت دولت جدید ایران است. به طور غیر مترقبه شخصی به این مقام معرفی شد که طی مدت زیادی در ایالات متحده کار کرده و در غرب تحصیل نموده و مذاکره کننده غیر علنی با ایالات متحده در باره بسیاری از مسایل تعامل آمریکا با ایران بود. این یک نوع پل ارتباطی در مرحله روابط متشنج بین ایالات متحده و ایران است. محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه شده است. این مقام از هر گونه حسابگری دور است، این نهاد کاملاً ایدئولوژیکی ایران است. حالا که کسی به این مقام منصوب شد که غرب حاضر است با او دست بدهد، می توان این انتصاب را به عنوان پیام صریح و روشن تعبیر کرد».

رجب صفروف به ویژه خاطرنشان نمود که در ایران سیستم کنترل و توازن خوب رعایت شده و به طور کارآمد فعالیت می کند: از یک سو، پیشنهادهای جدی در باره تنظیم روابط با غرب مطرح می شود و از سوی دیگر مبنای عقیدتی دولتی به صورت جدی تقویت می گردد. «علی جنتی» شخص نسبتاً جوانی (او فرزند شاید یکی از معتبرترین آیت الله های ایران امروز است)، به ریاست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رسید که این یک نوع «دولت در دولت» است. گفتنی است که بودجه این وزارتخانه با بودجه وزارت نفت قابل مقایسه است. بدون تردید، انتصاب علی جنتی به معنی تقویت قابل توجه مبنای عقیدتی جمهوری اسلامی است. در عین حال روحانی، بیژن زنگنه تکنوکرات آشکارا غربگرا را به مقام وزیر نفت (نهاد کلیدی و شریان خون جمهوری اسلامی) منصوب می کند.

به عقیده صفروف، با انتصاب هیأت دولت جدید در ایران به حقوق بشر و آزادی های شهروندان کشور توجه بیشتری خواهند کرد: «در مورد وزیران کشور و اطلاعات باید گفت که آنها صلاحیت دارند و به فلسفه جمهوری اسلامی پایبند هستند. آنها همه مراحل شکلگیری و تکامل جمهوری اسلامی را طی نموده و طی سال های متمادی خدمت مورد آزمایش قرار گرفته اند. فکر می کنم که آنها برخورد معقولانه با حقوق بشر و آزادی های شهروندان ایرانی را از خود نشان خواهند داد».

به عقیده صفروف، معرفی محمود واعظی برای مقام وزیر جدید ارتباطات و فناوری اطلاعات، یکی از تصمیمات مناسب به حساب می آید. این شخص از تحصیلات و سطح ضروری صلاحیت برخوردار است و به حوزه فعالیت خود آگاهی کامل دارد. وزیر جدید طرفدار برطرف کردن تقریباً همه محدودیت ها در امور اطلاعاتی و ارتباطی ایران است. انتظار می رود که با روی کار آمدن وی اینترنت، فناوری های اطلاعات و ارتباطات از ابعاد ویژه توسعه برخوردار شوند که ملت ایران هرچه بیشتر از دستاوردهای فناوری های معاصر اطلاع رسانی و از جمله تلویزیون ماهواره ای بهره مند گردد. بعید نیست که در زمان تصدی وی بر این مقام اینترنت ملی ایران، اولین اینترنت ملی در جهان راه اندازی شود. بدیهی است که در این صورت نفوذ غیر

مجاز در فضای اطلاعات و ارتباطات ایران از هر کشور دیگر جهان سخت تر خواهد شد. تولیدات رایانه، قطعات ترکیبی و سخت افزار توسط شرکت های داخلی در خاک ایران زیر نظر وزیر جدید توسعه خواهد یافت. در حقیقت امر، ایران خط امتناع از گرایش به محصولات شرکت های رایانه ای دارای شهرت جهانی و طراحی نمونه های مشابه داخلی را اتخاذ می کند.

با این حال، کامپیوتر و امثال آن کمتر از تغییرات احتمالی در خط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار می گیرد. به عقیده صفروف، حسن روحانی رئیس جمهور ایران در عمل به باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده نردبانی عرضه کرد تا از آسمان به زمین بیاید: «در شرایط تحولات خاور میانه تنها فرصتی که آمریکا برای حفظ مواضع خود دارد، به کاربردن منابع نیرومند در جهت پیشبرد ایدئولوژی و وجود شریک توانمند و خودکفا از نظر منابع است. تنها ایران می تواند به چنین شریکی تبدیل شود. روحانی برای اوباما نردبان انداخت تا او بتواند از آسمان به زمین بیاید. در حقیقت امر، روحانی به باراک اوباما دست دوستی دراز می کند و از این طریق می تواند ایالات متحده را از رسوایی نجات دهد».

تعداد و اطمینان اصل سیاسی حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران خواهد بود. صفروف خاطرنشان کرد: «در مورد خود روحانی فکر می کنم که تعادل و اطمینان، اصل کلیدی او خواهد بود. او از بیانات تند درباره هلوکاست و از حملات مستقیم به اسرائیل و رویارویی شدید با اسرائیل خودداری خواهد کرد».

یکی از ویژگی های اوضاع سیاسی که پیرامون جمهوری اسلامی بعد از انتخاب شدن رئیس جمهور جدید شکل گرفته است، این واقعیت است که گفتگو با ایران به ضرورت عینی برای غرب و قبل از همه برای ایالات متحده تبدیل می شود. صفروف ضمن تشریح این موضوع موضع گیری طرف ایرانی در «گفتگوی هسته ای» را چنین بیان کرد: «غرب پخته شده و به علامتی نیاز دارد که ایران آماده است که با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری سازنده داشته باشد و برنامه هسته ای خود را شفاف تر نماید. این حرف ها از زبان روحانی حالت خاصی خواهد داشت و بیانیه او درباره گفتگوی ایران با ایالات متحده توسط آمریکا و غرب به عنوان یک چیز خارق العاده تلقی نخواهد شد. شرط اول این است که آمریکا و غرب باید رسماً با حق ایران برای توسعه انرژی هسته ای موافقت کنند. شرط دوم این است که گفتگو می تواند به صورت برابر حقوق و با احترام متقابل اجرا شود. شرط سوم، «فقدان هر گونه پیش شرط است».

واشنگتن به منظور برقراری این گفتگو حاضر است حتی منافع آن دسته از متحدان خود را تضییع کند که روابط با آنها طی مدت زیادی برای همه دولت های کاخ سفید اولویت راهبردی داشت. اینها اسرائیل و عربستان سعودی هستند. به عقیده رجب صفروف، موضع گیری باراک اوباما نسبت به سوریه استدلال مکملی است که همین دیدگاه درباره توسعه اوضاع منطقه را به اثبات می رساند: «ایالات متحده به وسیله جنگ افزار و مهمات به مخالفان سوری کمک نخواهد کرد. آمریکا در سطح شعار از آنها پشتیبانی می کند ولی توافقات جدی با ایران درباره اینکه اسد در چارچوب روند گفتگوی ملی تا سال ۲۰۱۴ روی کار بماند، وجود دارد. ولی ایالات متحده برای حفظ بشار اسد روی کار باید ترکیه و مصر را خنثی کند که همین تحولات در برابر دیدگان ما جریان دارد. بحران داخلی در این دو کشور که در حد زیادی با تلاش ایالات متحده و «ستون پنجم» آن تحریک شد، برای ریاست قاهره و آنکارا فرصتی نمی گذارد که به امور خارجی بپردازند».

نتیجه گیری نهایی رجب صفروف در این جلسه میز گرد که همه شرکت کنندگان با آن موافقت کردند، به صورت ذیل بیان شد: «ما طی ۴ سال آینده شاهد تحولات جدی در خاورمیانه، در جهان اسلام و در روابط روسی - ایرانی خواهیم شد». جلسه میز گرد «ایران: خط اعتدال؟» در خبرگزاری «ریا نووستی» به تاریخ ۱۵ اوت ۲۰۱۳ برگزار شد.

چگونه از اختلافات سنی و شیعه علیه ایران استفاده می کنند

ایگور پانکراتنکو

معاون مدیر مرکز مطالعه ایران معاصر

رسانه‌های گروهی غرب سعی می کنند به ما تلقین کنند که خون ریزی در منطقه خاور میانه بزرگ، نتیجه و برآیند مناقشه بین سنی ها و شیعیان است. ما باید باور کنیم که مسلمانان در فضایی از دمشق تا کراچی فقط و فقط به خاطر اختلافاتی که به قرن دهم میلادی بر می گردد، مسلمانان دیگر را می کشند. یادآوری می شود که در آن زمان امت اسلامی به «اهل سنت» و «شیعه علی» تجزیه شده و خاک کربلا به خون اولین قربانیان



رویاریویی بین دو شاخه اسلام آغشته شد. این سیمای مناقشه لغایت به نفع غرب است زیرا همه اتهامات به مشارکت و تبانی، تحریک مناقشه، اعمال استانداردهای دوگانه و انعقاد پیمان های مشکوک با ارتجاعی ترین رژیم ها و جریان های رادیکال را از دوش غرب برداشته و تمام تقصیر را به گردن خود مسلمانان می اندازد. «مناقشه بین شیعه و سنی» که از خارج تحریک می شود، خطر منفجر کردن تمام منطقه و کار گذاشتن مین های ژئوپلیتیکی برای ده های آینده را ایجاد می کند که در زمان و مکان مطلوب برای بازیگران خارجی منفجر خواهند شد. لذا بسیار مهم است که اصل کار درک شود که چه چیزی اساس رویاریویی سنی - شیعه را تشکیل می دهد، آیا این رویاریویی طبیعی است و اینکه برای مابقی جهان می تواند چه تبعاتی به بار آورد.

همه صحبت ها درباره تعصب ویژه دینی مسلمانان و روابط سازش ناپذیر بین سنی ها و شیعیان از برخورد با واقعیات تاریخی نقشه بر آب می شود. مشرق اسلامی بر خلاف اروپا کشتارگاه سی ساله قرن ۱۷، سلاخی متقابل اتحادیه های کاتولیک و پروتستان، جنگ های فرانسوی علیه «هوگنوت های پروتستان» و رویاریویی بین کاتولیک ها و ارتدوکس ها در چارچوب سیاست «یورش به شرق» را تجربه نکرده است. هم برای سنی ها و هم برای شیعیان، الله خداوند یکتا و محمد رسول او است. همه آنها پیرو پنج رکن اسلام هستند از جمله رعایت روزه ماه مبارک رمضان؛ همه آنها قرآن کریم را مهمترین کتاب مقدس دانسته و مکه و مدینه را حرمین مقدس محسوب می کنند. سنی ها و شیعیان از قرن هفتم از مناقشات جدی اجتناب کرده و همیشه ترجیح می دادند تعادل متقابل هرچند شکننده را حفظ نمایند. ولی در قرن بیستم اوضاع به طور کامل تغییر کرد.

سنی ها، شیعیان و استعمار نو

روز ۱۹ مارس سال ۲۰۰۳ هنگامی که بوش پسر دستور تجاوز به عراق را صادر کرد، مبارزه غرب بر سر برقراری نظم جدید در خاور میانه شروع شد. نیم قرن گذشته زمان «به روز آوری» و «منطقه گرایی» یعنی روندهای جلب دولت های خاورمیانه

بزرگ به نظام جهانی سرمایه داری بود. بر کلمه «سرمایه داری» تأکید می کنم زیرا حتی کشورهایی که رهبران آنها بر «گرایش سوسیالیستی» خود تأکید می کردند، سعی می نمودند تبادلات بازرگانی خود را با غرب افزایش دهند. نظام بعثی در عراق، جماهیریه در لیبی، و «سوسیالیسم الجزایری» در واقع یک نوع نقاب بودند چرا که رهبران آنها بر خلاف شعارهای ضد غربی همیشه با واشنگتن، پاریس و لندن زبان مشترک پیدا می کردند که بالاخره توان این کار را دادند.

به اصطلاح «حاشیه خاور میانه» به «آب حیات» برای اقتصاد غرب (و قبل از همه برای اقتصاد آمریکا) تبدیل شده و به آنها اجازه داد حتی تا حدودی مخارج رویارویی با اتحاد شوروی را جبران کنند. نفت، خون اقتصاد، گنج و مایه بدبختی این منطقه است. نفت است که توان ژئوپلیتیکی پادشاهی های حاشیه خلیج فارس را رقم زد و وجود آنها را برای واشنگتن و پایتخت های اروپایی ضروری ساخت. سود ناشی از نظارت بر نفت خاور میانه و در عمل حق انحصاری تملک نفت یکی از عوامل تعیین کننده ثبات اقتصاد غرب بود. سود کلان قراردادهای نظامی منبع اساسی درآمد تولید کنندگان اسلحه بود.

این فواید اقتصادی سنگین تر از همه ملاحظات دیگر بود. مگر ماهیت ارتجاعی آل سعود که «اصول دمکراتیک» غرب و «حقوق بشر» به تعبیر غرب را به طور کامل نفی می کرد، مانع از استخراج درآمدهای فوق العاده توسط شرکت های آمریکایی می شد؟ نخیر. مگر اصول گرایی قطر و حمایت آن از گروهک های تندرو باعث افت سرمایه گذاری در اقتصاد فرانسه و بریتانیا می شد؟ به هیچ عنوان. مگر تعقیب شیعیان در پاکستان بر خط آمریکایی نظامیان حاکم بر این کشور اثر می گذاشت؟ حتی به اندازه یک ذره اثر نمی گذاشت. به همین علت طی نیم قرن فرمانروایی نظام استعمار جدید، شراکت راهبردی غرب با ارتجاعی ترین و خشن ترین رژیم های دارای «گرایش سنی» شکل گرفت. غرب به آنها مجوز اعمال همه جانبه در جهت سرکوب حقوق و آزادی های اقلیت شیعه را صادر کرد و اصول خود را با وفاداری ژئوپلیتیکی حکام مستبد و تندروان مبادله نمود.

انقلاب اسلامی در ایران و «شیعیان متعصب»

انقلاب اسلامی پدیده منحصر به فردی شد که اهمیت آن به طور کامل فقط الآن بعد از شکست اسلام گرایان در مصر و در مابقی مشرق عربی روشن می شود. تهران به امت اسلامی طرح موفقیت آمیز برقراری دولت عدالت اجتماعی و مبتنی بر اصول اسلامی را که در قانون اساسی قید شد، پیشنهاد نمود. اصول عدالت که قرآن اعلام کرد، به موازین حقوقی تحت حمایت دولت تبدیل گردید. این چالشی برای غرب است که اندیشه «به روز آوری» را مطرح کرده و به امت مسلمان آرمان های «جامعه مصرفی» را تحمیل می کند. این خطر مرگباری برای پادشاهی های شرقی و رژیم های خودکامه بود زیرا سیاست اجتماعی آنها در مقایسه با اندیشه های انقلاب اسلامی ظاهر بسیار زشت و ناموجهی داشت.

جای تعجب نیست که ائتلاف ضد ایرانی غرب، پادشاهی های خلیج فارس و رژیم های خودکامه خاور میانه در برابر این خطر ناگزیر به وجود آمد. با ظهور این ائتلاف ناگزیر غوغای اطلاعاتی درباره «صدور انقلاب از ایران» و «توسعه طلبی شیعی» بروز کرد. برای رعایت حق باید قبول کرد که بعضی شیعیان مقیم خارج از ایران شریک اندیشه های آیت الله خمینی و آرمان های انقلاب اسلامی نبودند. از نظر آنها، انقلاب اسلامی و اندیشه های رهبران آن در آن زمان هنوز یک نوع آرمان اخلاقی بود نه مجموعه اشکال و روش های مبارزه روزمره سیاسی. ولی اعتدال سیاسی شیعیان در مبارزه بر سر حقوق خود کمتر به

آنها کمک کرد. برای آنها نقش «ستون پنجم» را قایل شدند و یورش به آنها به انتقام از ایران و تلاش برای تأمین ثبات داخلی تبدیل شد.

ولی در این زمینه هیچ گونه رویارویی شیعه و سنی در کار نبود. نه سنی ها بلکه نخبگان سیاسی علیه شیعیان اقدام می کردند که به وسیله ده ها نخ اقتصادی، سیاسی و مالی به غرب بسته شده بودند و از غرب ضمانت هایی دریافت کرده بودند به این دلیل که هجوم به شیعیان باعث اعتراض «افکار عمومی ترقی خواه جهان» نشده و موضوع بحث و بررسی در دادگاه لاهه و جلسات کنگره تبدیل نشود. برای «افکار عمومی ترقی خواه» مذکور افسانه ای درباره تعصب شیعیان و خطر ایرانی و نیز «دیکتاتوری خونین» آیت الله ها که گویا در ایران «تاریک اندیشی قرون وسطایی» را ترویج می کنند، ساخته شد.

بی اساس بودن این افسانه با عنایت به این واقعیت روشن می گردد که ۲۰ هزار آشوری کلدانی، ۲۰۰ هزار ارمنی، ۴۰ هزار زرتشتی و حتی ۲۰ هزار یهودی ایران هر یک در مجلس ایران نماینده دارند و از آزادی واقعی فرهنگی بهره مند هستند. چنین وضعیتی در اکثر کشورهای اسلامی دیگر و حتی در کشورهای «پیشرفته ای» چون ترکیه غیر قابل تصور است. یک نکته «جزئی» دیگر سایه و روشن این تصویر را بارزتر می کند: دولت ایران تصمیم گرفت چند اثر تاریخی ارمنی را در فهرست میراث فرهنگی یونسکو بگنجانند و یکی از آنها را که نزدیک بود زیر آب برود، از محل بودجه دولتی تعمیر نماید.

این افسانه واقعاً «درخشان» بود زیرا در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق غربی ها «تعصب و تاریک اندیشی ایران شیعی» را باور می کنند و حدود ۴۰ درصد سنی های مقیم غرب معتقدند که شیعیان برنامه های تسخیر تمام جهان اسلام را در سر می پروراند و مسلمانان واقعی نیستند. البته، اوضاع واقعی به مراتب بدتر از حد تصور است. واعظینی که در مؤسسات آموزش عربستان سعودی، این تکیه گاه وهابیت تحصیل کردند، با استفاده از بی سواد مسلمانان جدید با جدیت تمام به «فرزندان روحانی» خود تلقین می کنند که شیعیان ضمن هر رکعت نماز دعای نابودی سنی ها را بر زبان می آورند.

مناقشه شیعه و سنی به عنوان وسیله سلطه جویی و بقای وجود

در سال های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ رویارویی شیعه و سنی موفق نشد به اوج خود برسد. فروپاشی اتحاد شوروی و مبارزه بر سر میراث ژئوپلیتیکی آن، به ائتلاف ضد ایرانی نشان داد که تحریک این مناقشه می تواند به تعویق بیفتد. در آن زمان مسأله بازسازی قالب منطقه در دستور روز گنجانده شده بود. روز ۹ می سال ۲۰۱۳ جرج بوش پسر طی سخنانی در برابر فارغ التحصیلان دانشگاه کارولینای جنوبی از تمایل خود به ایجاد «منطقه تجارت آزاد بین ایالات متحده و خاور میانه ظرف ده سال آینده» خبر داد. وی گفت: «ملت های خاور میانه با جایگزینی فساد مالی و معاملات غرض جویانه با بازارهای آزاد و قوانین عادلانه شکوفایی و آزادی خود را مضاعف خواهند کرد». وی ۶ نوامبر همان سال ۲۰۰۳ طی سخنان خط ساز خود در بنیاد ملی دموکراسی بر اجرای «انقلاب فراگیر دموکراتیک» در خاور میانه تأکید نمود. بدین وسیله آغاز طرح «بازسازی قالب خاور میانه بزرگ» اعلام شد.

البته موفقیت این طرح در ظاهر قضیه بیش نبود. «مای یمنی» پژوهشگر مؤسسه پژوهشی مناسبات بین الملل لندن بلافاصله بعد از سرنگونی صدام حسین نوشت: «اکنون که گرد و خاک جنگ عراق خوابیده است، روشن شده است که شیعیان به برندگان غیر مترقبه این جنگ تبدیل شده اند. غرب متوجه شد که میادین اساسی نفتی با اماکنی مصادف است که شیعیان اکثریت جمعیت آنها را تشکیل می دهند یعنی ایران، استان شرقی عربستان سعودی، بحرین و قسمت جنوبی عراق». غرب

تحریک مناقشه شیعه و سنی، تشکیل اتحاد با قدرت های اصول گرای سنی (عربستان سعودی، پاکستان، کویت و غیره) و سازش با خواست های نیروهای متحجر آنها را به عنوان تنها وسیله برخورد با این وضع انتخاب کرد. شیعیان در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس، افغانستان و پاکستان «جمعیت بالقوه غیر قابل اعتماد» اعلام شدند.

پاکستان، یکی از مهمترین متحدان عربستان سعودی و ایالات متحده (و نیز حامی طالبان و سایر جنبش های اسلام گرایی که در گسترش سلفیت بعد از پایان جنگ سرد سهمی ایفا کردند)، از طریق تحمیل احکام شرعی حقوق شیعیان را به اندازه مسیحیان و هندوها تضييع کرده و آنها را «یادی کفار» می نامد. به گزارش سازمان «دیدبان حقوق بشر»، در سال ۲۰۱۲ در این کشور حدود ۴۰۰ نفر اهل تشیع کشته شدند و انتظار می رود که در سال ۲۰۱۳ ارقام به مراتب تیره و تاریتری تحقق یابد زیرا تنها در ماه های ژانویه - مارس شمار قربانیان به ۵۶۵ نفر رسید.

در گذشته نه چندان دور، در سال ۲۰۱۱ عربستان سعودی و رژیم محلی با اجازه و عنایت شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و با رضایت مسکوت غرب قیام شیعیان بحرین را در خون غرق کردند. البته آل سعود از شیعیان تنفر تاریخی دارند: در سال ۱۹۲۷ ملک ابن سعود تحت فشار وهابیون فتوای معروفی صادر کرد که به موجب آن شیعیان بایستی اهل سنت شوند یا حدود کشور را ترک کنند. امروزه گروهک های افراطی «اسلام گرایی» چون القاعده، طالبان و جبهه النصره با فراموش کردن اختلاف نظرهای خود با غرب، به جان شیعیان افتاده اند. البته، اختلاف نظر و تنش در روابط غرب با افراطیون سنی تنها در جایی بروز می کند که منابع ژئواستراتژیکی این را می طلبد. برای مثال، این وضع در افغانستان مشاهده شد. از سوی دیگر، ما با چشم خود (در گذشته نه چندان دور در عراق و اکنون در سوریه و تونس) می بینیم که غرب حتی از رادیکال ترین جنبش های سلفی و وهابی پشتیبانی کرده و به آنها اجازه فعالیت آزاد را می دهد به شرطی که علیه سوریه و ایران اقدام کنند. لذا مناقشه شیعه و سنی وجود ندارد. در حقیقت امر، بازیگران خارجی سعی می کنند اهداف خود را بر روی خون مسلمانان تحقق بخشند.

امروزه نخبگان حاکم پادشاهی های خلیج فارس همراه با اسرائیل تولید کننده اساسی افسانه ها درباره «خطر ایرانی» هستند. آنها هستند که ادعا می کنند که ایران دشمن دیرینه جهان عرب است و اینکه جمهوری اسلامی در صدد است به سلطه بر امت اسلامی دست یافته و اینکه شیعیان به همین منظور حاضرند دست به تجاوز بزنند و سنی ها را اسیر بکنند. پادشاهی های خلیجی با اسرائیل دست به یکی کرده و جهانیان را با بمب هسته ای تخیلی ایرانی می ترسانند. آنها از مابقی جهان عرب دعوت می کنند که ائتلاف مشترک ضد شیعی (تحت ریاست آل سعود) تشکیل دهند و برای دفع «خطر ایرانی» با غرب پیمان ببندند. لابی سعودی در ایالات متحده به طور خستگی ناپذیر غوغای ضد ایرانی را با درجه مطلوب نگه می دارد که در این زمینه هم وحدت قلبی آنها با لابی اسرائیل مشاهده می گردد. البته این امر فقط به ظاهر ضد طبیعی است. ایران به عنوان قدرتی که به سرعت توسعه می یابد و سیاست خارجی مستقلی دنبال می کند، هم اسرائیل را تهدید می کند و هم وجود پادشاهی ها را. علتش هم ساده است: اصول اسلامی عدالت که امت طالب آن است، در ایران و نه در پادشاهی ها یا در پدیده تصنعی موسوم به «اسلام سیاسی» تحقق یافته است. دشمن خارجی به صورت ایران، شرط بقای وجود پادشاهی هاست زیرا امکان منحرف کردن توجه امت مسلمان از فساد مالی، تجملات و مصرف گرایی لجام گسیخته را می دهد که «خدمه حرمین» در آن غرق شده اند. خطر خارجی از سوی ایران و استدلال آنها در این بحث است که چرا این پادشاهی ها با وجود شعارهای ضد غربی و تأکید بر اصول پایدار اسلامی، در واقع بخش لاینفک سلطه غربی بر منطقه را تشکیل می دهند.

امروزه نخبگان حاکم بر پادشاهی های حاشیه خلیج فارس حاضرند جد و جهد بکنند تا برای ملتهای خود و برای دیگران ثابت کنند که ایران دشمن اساسی اعراب است و اینکه شیعیان متجاوز هستند. گویا ایرانیان مشغول ساخت بمب اتم هستند تا عرب ها را از بین ببرند. به همین علت از همه سنی ها دعوت می کنند که متحد شده و در برابر خطر شیعی با غرب به توافق برسند. آنها ملت های خود را اغفال می کنند، بذرهای خصومت و نفاق بین سنی ها و شیعیان را می افشانند که تنها هدف آنها سر پوش نهادن بر ماهیت خودفروخته خود به غرب و منحرف کردن توجه ملت ها از حقیقت می باشد. حقیقت هم بدان است که آنها نمی خواهند که ملتها بدانند که تنها سران دستگاه حاکم با ایران مشکلات دارند. آنها هستند که به منظور حفظ قدرت، ثروت و رژیم خود مدتها پیش به رعایای آمریکا و غرب تبدیل شده اند. آنها به هر وسیله ممکن ثابت می کنند که تنها ادامه نزدیکی روابط با آمریکا و غرب می تواند به سپر دفاعی محکمی در برابر «خطر ایرانی» مبدل شود. آنها تا حدی در فساد مالی و توطئه های مختلف با غرب غرق شده اند که نمی توانند بدون تأیید آمریکا و غرب هیچ تصمیمی بگیرند. واقعاً در این شرایط ادامه توسعه ایران می تواند برای حفظ رژیم های آنها خطر وجودی ایجاد کند زیرا مبانی دموکراتیک جامعه ایرانی و نظام سیاسی این کشور به نمونه ای برای تقلید تبدیل شده و باعث حسادت ملت های این کشورها می گردد. آنها به همین دلیل برای سیاه کردن چهره ایران نهایت تلاش خود را به عمل آورده و مانع از توسعه آن می شوند. آنها شیعیان را به بدترین دشمنان عرب ها تبدیل کرده و حتی حاضرند اسرائیل، آمریکا و غرب را به سوی جنگ با ایران سوق دهند.

درباره اهداف تاکتیکی و راهبردی

باید به صورت جداگانه درباره این اهداف صحبت کرد. نیروهای زیادی به تحریک رویارویی شیعه و سنی علاقه مندند و منافع آنها به هم گره تنگی خورده است که می توان آن را معجونی از غرض جویی شخصی و ژئوپلیتیکی دانست. غریزه بقای وجود، انگیزه اساسی رفتار پادشاهی های خلیج فارس است. نظارت بر «هلال شیعی» به معنی بی مصرف شدن آنها برای غرب است که همین امر حفظ قدرت آنها را همراه با ضمیمه ای چون امنیت شخصی، مصونیت حساب های بانکی و دارایی غیر منقول که در غرب متمرکز شده است، زیر علامت سؤال می برد. وابستگی به غرب از یک سو توان پادشاهی ها را تشکیل می دهد زیرا غرب قادر است برای دفاع از عربستان به عنوان «ناو هواپیما بر غرق نشدنی خود» گام های بلندی برداشته و حتی برای تأمین ثبات داخلی آن به اعمال خونین دست بزند ولی از سوی دیگر، غرب به طور بسیار واضح و صریح نشان داده است که «اسب خسته را تیرباران می کنند»: هر موقعی که احتیاج به کشور متحد از بین برود، این متحد را تسلیم دشمنانش می کنند و همزمان تمام دارایی او را که حاصل عرق جبین است، ضبط می گردد.

مناقشه شیعه و سنی به نفع اسرائیل است زیرا اصل وجود آن به تفرقه در جهان اسلام بستگی دارد. این تفرقه هرچه عمیق تر باشد و اختلافات بین سنی ها و شیعیان هرچه شدید تر باشد و سنی های لبنان هرچه زودتر به جان حزب الله بیفتد، خطر برای تل اوئو کمتر می شود. در عین حال باید این واقعیت را در نظر گرفت که در حالی که اسرائیل به شعارهای ضد اسرائیلی پادشاهی های عربی عادت کرده و می داند که این حرف ها نتیجه عملی نمی دهد، در حال حاضر ایران، سوریه و حزب الله مصمم ترین حامیان مبارزه با اشغال قدس و اراضی فلسطینی هستند که این امر اسرائیل را به طور اتوماتیک به متحد ائتلاف ضد شیعی، ضد ایرانی و ضد سوری تبدیل می نماید. تمام شعارهای ضد اسرائیلی عده ای از رهبران کشورهای عرب پشیزی نمی ارزد. آنها در روز روشن اسرائیل را محکوم می کنند و شب در گفتگو های خصوصی با دیپلمات های غربی

می گویند که نباید این بیانات را که مخصوص مصرف داخلی است، جدی گرفت. تأکید می کنند که رهبران عربی به روح و نص توافقات محرمانه درباره ضمانت های امنیت اسرائیل در عوض حمایت غرب از رژیم های آنها پایبند هستند.

«تندروان سنی» با استفاده از مناقشه با شیعیان به سلاح ها و پول غربی دسترسی پیدا کرده و از آزادی عمل برخوردار می شوند. اکنون کافی است اعلام شود که مخالف ایران هستی و حاضری با اسلحه در دست علیه رژیم اسد بجنگی تا به هدف «مبارزه با تروریسم» تبدیل نشوی. تأمین مالی کامل، بهترین اردوگاه های آموزشی در «دار الحرب» و نیز تأیید اخلاقی در بالاترین سطح در اختیار این گروه ها گذاشته می شود. اتحاد با غرب علیه شیعیان به «تندروان سنی» امکان یکپارچه کردن سازمان های خود و تقویت مالی و مادی در آستانه «نبردهای بزرگ» را می دهد. هر یک از طرفین این پیمان امیدوارند که همدیگر را گول بزنند. غرب امیدوار است که بتواند افراتیون را کنترل کند و جنگ خواهی آنها را در راستای مطلوبی هدایت کند. اسلام گرایان رادیکال به نوبه خود به فکر فرا رسیدن روز تلافی جویی هستند که خود غرب به عنوان «شیطان بزرگ» با اسلحه و پول غربی سر به نیست شود.

هدف راهبردی تحریک رویارویی شیعه و سنی هم کاملاً روشن است. در مرحله اول باید شرکای راهبردی ایران در منطقه یعنی سوریه و حزب الله را از بین برد. در مرحله دوم باید جمهوری اسلامی ایران را از هلال شیعی بیرون رانده و به انزوای ژئوپلیتیکی محکوم کرد. این منافع تاکتیکی، راهبردی غرض جویانه و ژئوپلیتیکی یک برآیند دارند و آن تحریک جنگ بزرگ در مشرق اسلامی، جنگ همه علیه همه است که تنها زمانی که همه از بین بروند، می تواند خاتمه یابد.

آیا مناقشه سنی و شیعه با توجه به این که عواقب آن هم برای تحریک کنندگان آن فاجعه بار خواهد بود و هم برای روسیه و مابقی جهان به چنین جنگ عالمگیری تبدیل میشود ؟ با وجود اینکه تعدادی از بازیگران بسیار نیرومند به تحریک این رویارویی علاقه مند هستند، جنگ همگانی اجتناب ناپذیر نیست.

اولاً، این مناقشه حالت تصنعی دارد. سنی ها و شیعیان با هم اختلافات سازش ناپذیری ندارند که آنها را به قتل همدیگر وادار کند. تاریخ جدید دهساله اخیر انبوه نمونه هایی را می شناسد که سنی ها و شیعیان دوشادوش همدیگر در عراق، فلسطین و لبنان خطرات خارجی را دفع کردند. گفتگوی شیعه و سنی نه تنها در یک کشور جداگانه بلکه در سطح جهانی امکان پذیر است. طرفین برای آن آماده هستند و حالا فقط کسی باید مبتکر آن شود.

ثانیاً، شدت رویارویی شیعه و سنی در حد زیادی به روابط بین ایران و عربستان سعودی بستگی دارد. تصادفی نیست که حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران در اولین کنفرانس خبری خود به بحث درباره سالم سازی روابط تهران - ریاض به عنوان یکی از لوازم اساسی ثبات منطقه ای پرداخت. و حالا این امر مهم است که طرفین می توانند به همدیگر چه ضمانت هایی بدهند. در حالی که تهران در زمینه طرح ابتکارات سیاست خارجی آزادی عمل بیشتری دارد، ریاض مجبور است ضمانت های خود را با واشنگتن، حامی خود هماهنگ کند که این دیگر مسأله گفتگوی ایرانی - آمریکایی است. البته احتمال آغاز این گفتگو هم افزایش می یابد. جمهوری اسلامی ایران در روابط با سنی ها همیشه خط سنجیده ای دنبال کرده و تأکید نموده که «سنی ها برادران ما هستند و ما دلیلی برای دشمنی نداریم زیرا دشمن مشترک ما خارج از امت ما قرار دارد». حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: «دشمنی بین سنی ها و شیعیان توطئه غرب است. نفاق بین ما فقط به نفع دشمنان اسلام است. کسی که این واقعیت را درک نمی کند، نه اهل سنت است و نه اهل تشیع».

ثالثاً، شاید این ادعا باعث تعجب شود ولی روسیه می تواند در گفتگوی شیعه و سنی نقش مهمی ایفا کند. بازیگران اساسی رویارویی شیعه و سنی خوب می فهمند که از نظر ژئوپلیتیکی پایداری محور «تهران - دمشق - حزب الله» به حمایت روسیه، چین و کشورهای ضد غربی عضو جنبش عدم تعهد بستگی دارد. ولی غرب مطابق با منطق جنگ سرد از محور سنی اسلام گرا حمایت می کند. در این معادلات، ابتکارات صلح روسیه که با پکن هماهنگ شده باشد (افراط گرایی سنی پکن را هم جداً تهدید می کند)، می تواند در شرق و غرب بازتاب مثبتی داشته و با استقبال روبرو شود. امروز چین شاهد آن شده است که «جدایی طلبی اویغوری» بیش از پیش زیر شعارهای «افراط اسلامی» حرکت می کند؛ جنبش اسلامی ترکستان شرقی به طالبان و القاعده پیوندهای نزدیکی خورده و اینکه تندروان اویغور از طریق مجاری بنیادهای مختلف اسلامی با مرکزیت در قطر و عربستان سعودی تأمین مالی می شوند.

مناقشه شیعه و سنی و تمایل آن به جنگ بزرگ برای جهان معاصر عواقب فاجعه باری به دنبال خواهد داشت. ولی باید این واقعیت را درک کرد که هنوز دیر نشده است که این مناقشه متوقف شود و اینکه وسایل و ابزار صلح آمیز برای متوقف کردن آن کفایت می کند. روسیه به سختی و با نابسامانی های معینی موفق شد جلوی گسترش نفوذ گروهک های افراطی اسلام گرا را بگیرد. عید فطر امسال به روز جشن و توافق تمام کشورمان تبدیل شده است. تنها در مسکو ۱۷۵ هزار مسلمان در این روز در خیابان ها جمع شده و بدون مناقشه با مسیحیان ارتدوکس و مردم عادی فرایض دینی را انجام دادند. انرژی عظیم دینداران می تواند هر دولتی را دریده و آن را به گرداب هرج و مرج و خونریزی بیاندازد. ولی همین انرژی قادر است دولت را مستحکم و شکست ناپذیر بکند. باید چهره واقعی آنهایی را که مناقشات را تحریک می کنند، شناسایی کرد.

تهران-۵۳. سازمان «سیا» چگونه در ایران کودتا کرد

اسناد مربوط به شرکت سازمان اطلاعات آمریکا در سرنگونی مصدق که در آستانه شصتمین سالگرد آن حوادث فاش شد، به دو علت به خبر هیجان انگیزی تبدیل نشد. اولاً، در اسناد درباره عملیات «آژاکس» (TP-AJAX) که در سایت آرشیو امنیت ملی آمریکا منتشر شد، اطلاعاتی درج شده است که همه بدان آگاه بودند و محتوای آن این است که سازمان سیا همراه با سرویس های ویژه بریتانیا در سرنگونی محمد مصدق نخست وزیر ایران دست داشت و کسی در این مورد تردیدی نداشت. گزارش محرمانه «دونالد ویلبر» مأمور سیا تحت عنوان صریح «سرنگونی مصدق نخست وزیر ایران» در ماه مارس سال ۱۹۵۴ نوشته شده و در اکتبر سال ۱۹۶۹ علنی شد. ثانیاً، با وجود اینکه «مالکولم بیرن» معاون مدیر آرشیو مذکور در آستانه انتشار «پرونده ایرانی» اعلام کرده بود که «بیش از این دلیلی نیست که این صحنه مهم گذشته ما کتمان شود»، او خاطرنشان نمود که بسیاری از اطلاعات درباره حوادث ایران مانند سابق غیر علنی باقی



مانده است.

بدیهی است که این اقدام نسبت به فاش کردن اسناد مذکور، نشانه نمایشی حسن نیت و تلاش تظاهرگرانه واشنگتن برای «پاک کردن میدان» جهت مذاکرات احتمالی با ریاست جدید جمهوری اسلامی ایران است. ولی اسناد درباره «آژاکس» طی مدت زیاد دستخوش حوادث عجیب و غریبی می شد. در سال ۱۹۹۳ جیمز وولسی مدیر وقت سازمان سیا قول فاش کردن این اسناد را داده بود. درست است که انتظار اجرای هر وعده ای سه سال طول می کشد ولی در این مورد انتظار چهار سال طول کشید. در سال ۱۹۹۷ از وولسی سؤال کردند که چرا بالاخره این اسناد در دسترس آزاد عمومی گذاشته نشده است؟ پاسخ جالبی داده شد. وولسی اظهار داشت که اوایل سال های ۱۹۶۰ اکثر یادداشت ها و اسناد درباره این عملیات نابود شد و لذا کمتر چیزی باقی مانده است که فاش شود. به گفته وی، همین سرنوشت نصیب اسناد دیگر درباره عملیات در کشورهای دیگر شده است. البته نه در آن زمان و نه امروز می توان صحت این اظهارات مدیر سازمان سیا را کنترل کرد.

در سال ۲۰۰۰ روزنامه «نیویورک تایمز» بخشی از اسناد درباره طرح «آژاکس» را منتشر کرد که در مطلب مربوطه حتی اسامی بعضی مأموران سازمان سیا ذکر شد ولی این چیزی جز بازگویی مطالب سال ۱۹۶۹ نبود و فقط بعضی داده های جدیدی اضافه شد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از آرشیو های سازمان «ساواک» شاه استخراج گردید. همه این حرکات عجیب و غریب ما را به این نتیجه می رسانند که اطلاعات کامل درباره چگونگی اجرای عملیات محرمانه سازمان سیا در ایران هرگز اعلام نخواهد شد. این رفتار قابل درک است زیرا در غیر این صورت تصویر بسیار زشت و پلیدی در این مورد و در موارد دیگر به دست خواهد آمد. البته می توان بدون اسناد سازمان سیا هم از طریق مقابله و تحلیل واقعیات شناخته شده، تاریخچه واقعی آن عملیات را به دست آورد. این امر اهمیت زیادی دارد زیرا «آژاکس»، پیش درآمدی بر همه روش های سازماندهی «انقلاب

های مخملی» شده و نمونه بارز آن گردید که دم زدن ها از دموکراسی، حق حاکمیت و ابراز اراده ملت در شرایطی که با منافع واشنگتن، غرب و شرکت های فراملیتی مغایرت داشته باشد، بر ترازوی ژئوپلیتیکی چه وزنی دارند.

مرحله مقدم بر عملیات «آژاکس» همچنین برخورد ایرانیان با بریتانیا را توضیح می دهد که روحیه اجتماعی نسبت به این کشور را می توان به طور جامع و مانع با اصطلاح «احساس وجود خطر» تعریف کرد. این نه افسانه است و نه نتیجه تبلیغات و شست و شوی مغزی که کارشناسان غربی مطرح می کنند. هیچ کشور دیگر جهان به اندازه بریتانیا به ایران لطمه نزده است. هیچ کشوری از قرن ۱۶ به بعد سیاست آنقدر آشکار ضد ایرانی را دنبال نکرده و با چنین تحقیری به منافع ایران بی حرمتی و بی توجهی نکرده است. فهرست طولانی جنایات پادشاهی بریتانیا را می توان با سال ۱۵۹۷ یعنی مذاکرات عباس اول با نمایندگان بریتانیا یا با سال ۱۶۱۶ شروع کرد که شرکت «هند شرقی» بریتانیا فعالیت خود را در ایران شروع نموده و موجبات به استعمار خود در آوردن این کشور را فراهم نمود. تا آغاز قرن ۲۰ قسمت جنوبی ایران در عمل تحت اشغال بریتانیا قرار داشت و ثروت های ایران با بی بند و باری بی شرمانه به پول نقد تبدیل شده و به جیب «آقایان نجیب عصر ویکتوریا» ریخته می شد. غارت ایران زیر پرچم «یونیون جک» بریتانیا ابعادی کسب کرد که حتی جرج کرزون که تا مغز استخوان شریک روحیه امپراطوری طلبی بود، یکی از معاملات «بارون جولیس دروینتر» در ایران را اینطور تفسیر کرد: «این کامل ترین تسلیم فوق العاده تمام صنایع و منابع ایران به دست خارجیان است. این جایزه ای است که ما حتی جرأت نمی کردیم خواب آن را ببینیم».

«آژاکس» و عصر حاضر

یکی از علل موفقیت عملیات «آژاکس» این است که برای اولین بار فناوری های سازماندهی کودتاهای غیر زورگویانه ای که بعداً «انقلاب رنگین» نامگذاری شد، در جریان آن به کار گرفته شد. «کرمیت روزولت» مسئول این عملیات از طرف آمریکا می گفت که در اوج اجرای عملیات آژاکس بیش از ۸۰٪ روزنامه ها و مجلات پایتخت ایران از سازمان سیا پول دریافت می کردند. مطبوعات تهران هر روز صبح افکار عمومی را با مصاحبه های طعنه آمیز نمایندگان مجلس تکان می داد که از سیاست محمد مصدق ناراضی بودند. همچنین افشاگری های جنجال بر انگیز زندگی ناباب «نخست وزیر فاسد و اطرافیان او» منتشر می شدند. اکثر این گزارش ها شامل اطلاعات آشکارا کاذبی بود که متخصصین «لنگلی» می ساختند. همانجا در مقر سازمان سیا انبوه کاریکاتورهایی ساخته می شد که با پست دیپلماتیک به تهران انتقال داده می شد و سپس از سفارتخانه های آمریکا و بریتانیا به هیأت های تحریریه روزنامه ها و مجلات جیره خوار برده می شد.

طراحان عملیات «آژاکس» برای موضوع فساد مالی نقش مهمی قایل شده بودند که به همین علت کرمیت روزولت برای این کار یک میلیون دلار دریافت کرد که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بود. در خیابان های شهر به اصطلاح تظاهر کنندگانی از حزب توده رفت و آمد می کردند که شعارهایی به ترتیب سنجیده سر می دادند: «زنده باد محمد مصدق! زنده باد اتحاد شوروی! کمونیسم پیروز می شود!». مساجد یکی بعد از دیگری در سراسر کشور منفجر می شدند و بر روی ویرانه های آنها دلایل مادی کشف می شد که به «لانه کمونیستی» راه نشان می داد. روحانیون عصبانی همانجا نخست وزیری را مورد لعن قرار می دادند که از بیدادگری شبه نظامیان بی دینی که از تجاوز به مقدسات دینی هم روگردان نشدند، چشم می پوشید.

بهترین متخصصین ماهر لندن و نیویورک در همان زمان قالب چاپ اسکناس های ایرانی را تولید می کردند و به وفور به بازار داخلی ایران می ریختند و بدین وسیله نرخ بی سابقه تورم را تحریک کردند که به اندازه تحریم اقتصادی و محاصره دریایی، اقتصاد ایران را سر به نیست می کرد. ولی حوادث در خیابان لاله زار، مهمترین خیابان بازرگانی تهران، اوج «درخشش» فعالیت تخریبی بود. ابتدا با پول کرمیت روزولت افراد یک گروهک بزرگ لوطی استخدام شدند که به این خیابان یورش برده و بر سر راه خود شیشه های مغازه ها را شکسته و عابرین پیاده را مورد ضرب و شتم قرار می دادند و ضمن تیراندازی به سوی مساجد با خوشحالی زیادی جمله پیچیده ای بر زبان می آورند: «ما مصدق و کمونیسم را دوست داریم!». دو ساعت بعد افراد جنگجوی گروهک متخاصم به سوی این متهاجمین حرکت کردند که خدمات آنها طبیعتاً توسط همان نوه رئیس جمهور آمریکا پرداخت شده بود. کار به جایی رسید که شبه نظامیان قلدر در اصل مرکز تهران درگیری چندین ساعته ای با تیراندازی و آتش سوزی راه انداختند. هدف همه این کارها فقط آن بود که صبح روز بعد جراید پایتخت بتوانند با نیش خند دولت مصدق را به عجز و ناتوانی از کنترل اوضاع شهر و تأمین امنیت غیر نظامیان متهم کنند.

به گفته یکی از طراحان عملیات «آژاکس»، «در تهران شرایط و جوی ایجاد شد که مردم مجبور شدند بین نظام سلطنتی جا افتاده و نظام مجهول پیشنهادی مصدق انتخاب کنند». روز ۲۲ اوت محمد رضا شاه پهلوی که از موفقیتی که ناگهان بر سر او ریخته بود، مات و متحیر شده بود و هنوز پیروزی خود را باور نکرده بود، از ایتالیا به میهن باز گشت. شاه به روزنامه نگاران گفت: «ملت من استقامت نظام سلطنتی را به نمایش گذاشت و دو سال و نیم تبلیغات دروغین باعث نشد که آنها از من روگردان شوند. کشور من نخواست کمونیست ها را قبول کند و به من وفادار ماند».

شرکت نفتی انگلیسی ایرانی که نام آن به «بریتیش پترولیوم» تغییر کرد، طلای سیاه ایرانی را با آمریکایی ها «تشریک» کرد ولی برای خود معاوضه ای دست و پا نمود. بعد از آن علاقه بریتانیا به ایران تنها به وسیله عملیات تخریبی ابراز می شد. در سال ۲۰۰۶ ملکه انگلیس طی اقدام زننده تظاهری به سلمان رشدی، این دگراندیش ایرانی که به احساسات مسلمانان توهین بی سابقه ای کرد، درجه اشرافی شوالیه را اعطا کرد. در سال ۲۰۰۷، ۸ نفر از افراد نیروی دریایی و ۷ تفنگدار دریایی بریتانیایی سوار بر دو شناور نیروهای ویژه دریایی، «تصادفاً» در آب های ساحلی ایران راه خود را گم کردند. در همان زمان نظامیان نیروی زمینی بریتانیا به مأموریت های اطلاعاتی و تخریبی در قسمت جنوب شرقی ایران دست زدند. در سال ۲۰۰۹ بریتانیا به طور مستقیم «مخالفان سبز» را تأمین می کرد که این افراد به بهانه انتخاب شدن محمود احمدی نژاد برای دوره دوم ریاست جمهوری در تهران ناآرامی های گسترده ای بر پا کردند. در واقع این یک کودتای نافرجام دیگر و یک «آژاکس، ویراست ۲» بود که خود ملت ایران که بی چون و چرا طرف دولت را گرفتند، از آن ممانعت کردند.

یکی دیگر از پی آمدهای رویدادهای ۶۰ سال پیش این بود که به دنبال نفت مابقی اقتصاد ایران برای مدت طولانی تا سال ۱۹۷۹ به حق امتیاز آمریکا تبدیل شد. محمد رضا شاه پهلوی و درباریان نزدیک وی «عمود قدرت» را ساختند که در آن شاه، خانواده و اطرافیان نزدیک شاه توانستند تا یک ربع قرن دیگر ایران را بدون مجازات و پاسخ دهی غارت کنند. معترضان را در اطاق های کار سرویس امنیت «ساواک» با باتوم های لاستیکی تا دم مرگ می زدند. همانجا اسرائیلی ها با همکاران ایرانی خود تبادل تجربه «بازجویی سیاسی» را به عمل می آوردند. در پشت نمای ظاهری «دمکراسی» و «انقلاب سفید» فساد شدیدی پنهان می شد و تنها روحانیون اسلامی نیروی مخالف فعال و زنده بودند. ملت ایران که عمق مواظبت شاه و غرب از آنها را شناخته و همه «خوبی های» به روز آوری بر طبق نمونه غربی را تجربه کردند، به آیت الله خمینی روی آوردند.

سلطان قابوس با چه مأموریتی به تهران سفر کرده بود؟

استانیسلاو ایوانوف

روز ۲۵ اوت سال ۲۰۱۳ سلطان قابوس بن سعید پادشاه عمان با هیأت دولتی بزرگ برای انجام دیدار رسمی سه روزه وارد تهران شد. این اولین سفر رهبر یک کشور خارجی به تهران در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی بود.



قابوس بن سعید که در سال ۱۹۷۰ به قدرت رسید، رهبر تقریباً عقب مانده ترین کشور جهان شد. او طی سال هایی که گذشت، موفق شد اصلاحات ریشه ای سیاسی و اجتماعی - اقتصادی را به عمل آورده و سلطنت خود را به دولتی در حال توسعه سریع و پویا تبدیل کند. صرف نظر از اینکه سلطنت عمان کشوری نسبتاً کوچک واقع در حاشیه دریای عمان است و جمعیت آن از حد ۳ میلیون نفر نمی گذرد (که نیم میلیون از آنها را نیروی کار خارجی تشکیل می دهند)، این کشور نقش و اهمیت قابل توجهی دارد.

به ظاهر، تصمیم قابوس مبنی بر انجام دیدار از ایران هیچ جنبه هیجان انگیزی ندارد. تازه این سومین سفر وی به تهران است. سفر قبلی در سال ۲۰۰۹ به امضای ۸ موافقتنامه دوجانبه در زمینه های مختلف سیاسی، بازرگانی - اقتصادی، فرهنگی و امنیتی انجامیده بود. این را هم باید در نظر گرفت که ایران و عمان با تشریک مساعی نیروی دریایی دو کشور از تنگه هرمز محافظت می کنند که خلیج فارس را به اقیانوس هند متصل کرده و «دروازه بازرگانی» به این منطقه نفت و گاز خیز ثروتمند می باشد.

سلطنت عمان که عضو سازمان منطقه ای شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است که در آن عربستان سعودی، پادشاهی دشمن ایران نقش اساسی را بازی می کند و نیز با داشتن روابط تنگاتنگ سنتی با ایالات متحده و بریتانیا اصولاً باید از ادامه نزدیکی روابط با ایران خودداری کند. ولی سلطان قابوس بر خلاف این ملاحظات وارد ایران شده و اولین رئیس دولت خارجی شد که در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی از تهران دیدار به عمل آورد. در جریان اقامت سلطان قابوس در تهران دیدار و گفتگوی وی با علی خامنه ای رهبر روحانی کشور، حسن روحانی رئیس جمهور، علی لاریجانی رئیس مجلس، حسین دهقان وزیر دفاع و سایر مسئولین ایرانی به عمل آمد.

مفسران سیاسی بعید نمی دانند که قابوس به منظور میانجی گری به تهران رفته و حتی «پیامی از واشنگتن» برای رئیس جمهور جدید ایران برده باشد. این گزینه احتمال دارد ولی احتمال آن بسیار ضعیف است. مقامات عمان واقعاً از تجربه عملی

معینی در این گونه میانجی گری برخوردارند. در سال ۲۰۱۱ با تلاش مسقط گردشگرانی که به عبور غیر قانونی از مرز با ایران متهم شدند و نیز یک محقق ایرانی در کالیفرنیا که به اتهام تخلف از رژیم تحریم ها بازداشت شده بود، آزاد شدند.

سلطان قابوس که قادر است روابط حسنه را چه با کشورهای غرب برقرار کند و چه با کشورهای اسلامی، برای مأموریت میانجی گرانه شخصیت بسیار مناسبی است. او تلاش زیادی به عمل می آورد تا تنش را که در غرب در حول و حوش برنامه هسته ای ایران ایجاد شده است، بر طرف کرده و درجه رویارویی بین ایران و مخالفانش چون ایالات متحده، اسرائیل، اتحادیه اروپا و پادشاهی های خلیج فارس را تنزل دهد. سلطان قابوس این کار را به عنوان امکان ارتقای سطح اعتبار دولت خود و به نمایش گذاشتن خط صلح جویانه سیاست خارجی سلطنت عمان و تمایل آن به شرکت فعال در حل مناقشات منطقه ای تلقی می کند. بعید نیست که شرکای آمریکایی از سلطان قابوس خواسته باشند جو تماس های مستقیم یا غیر مستقیم آینده غرب با ایران را سنجیده و کشف نمایند که مقامات جدید ایران تا چه حدی برای سازش ها و گذشت ها آماده هستند. از نظر میانجی گری مسقط این نکته اهمیت زیادی دارد که شهروندان عمان که پیرو فرقه اباضیه هستند، به لحاظ مذهبی بین شیعه و سنی قرار دارند. این وضع به عمان اجازه می دهد بین جمعیت های شیعه و سنی میانجی گری نماید.

سلطان قابوس همانند بسیاری از رهبران معتدل دیگر منطقه، معتقد است که اکنون فرو نشاندن شعله آتش دشمنی بین شیعه و سنی که از خارج بر افروخته می شود، بیش از هر وقت دیگر اهمیت دارد. جنگ سوریه، اعمال تروریستی دامنه دار و درگیری های مسلحانه در لبنان، عراق و کشورهای عربی دیگر بر اساس همین رویارویی اتفاق می افتند. تشدید رویارویی شیعه - سنی بیش از پیش امنیت تمام خاور میانه را تهدید می کند. طبیعی است که مسایل امنیت منطقه ای در مرکز توجه مذاکرات سطح عالی بین عمان و ایران قرار داشت.

سفر سلطان قابوس به ایران نشان داد که موضع گیری مسقط نسبت به تهران از حالت بی طرفی به طرفداری از ایران استحاله کرده است. در گذشته نمایندگان عمان بیانات معتدلانه ای بر زبان آورده و تهران را از عواقب منفی طراحی سلاح های هسته ای بر حذر می داشتند ولی اکنون عمان بی پرده حق جمهوری اسلامی ایران برای توسعه برنامه هسته ای را به رسمیت شناخته و وجود جنبه نظامی آن را بعید می داند. علاوه بر این، مسقط به شدت مخالف عملیات جنگی احتمالی غرب علیه ایران است و معتقد است که این عملیات اوضاع تمام خاور میانه را بیش از پیش بی ثبات خواهد کرد. عمان همچنین اظهار می دارد که اجازه استفاده از سرزمین آن به عنوان تکیه گاه برای وارد کردن ضربات به ایران را نخواهد داد. در گذشته یوسف بن علوی وزیر خارجه عمان صریحاً با حضور ناوگان های خارجی در خلیج فارس و دریای عمان ابراز مخالفت کرده بود.

باید همچنین بیانیه اخیر شیخ العیسایی نماینده عمان را ذکر کرد که از ایران به «برداشتن گام های مؤثر در جهت احیای امنیت و ثبات عراق» دعوت نمود. به گمان وی، شیعیان و سنی های عراق در گذشته نسبت به همدیگر چنین خصومتی را نمی ورزیدند که این خصومت برآیند تحریکات از سوی ایالات متحده است. رفتار خود غرب و تلاش آن برای «سوار شدن بر موج بهار عربی» به نفع خود، در تغییر روحیه و تفکر مسقط نقش خود را ایفا کرد. خود عمان در ماه های فوریه و مارس سال ۲۰۱۱ با عواقب منفی این رویدادها روبرو شد. با وجود اینکه ایالات متحده و هم پیمانانش در مجموع نسبت به اعتراضات محلی خویشتن داری از خود بروز می دادند، عده زیادی در مسقط واکنش سیاستمداران و رسانه های گروهی غربی را به عنوان موضع گیری خصمانه علیه وجود نظام سلطنتی در عمان تلقی کردند. از جمله اطرافیان قابوس به دعوت های آمریکایی مبنی بر «تسریع اجرای اصلاحات دمکراتیک» که در حقیقت امر به معنی تضعیف قدرت سلطان است، واکنشی آمیخته به اضطراب

از خود بروز دادند. جهان عرب بیش از پیش با پوست و جان خود روند تصنعی ترویج دموکراسی بر اساس الگوی غربی را احساس می کند.

بدیهی است که در جریان سفر سلطان قابوس به تهران برنامه های گسترش روابط متقابلاً سودمند بازرگانی و اقتصادی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. مسقط با توجه به اینکه ایران در محاصره و تحت تحریم قرار گرفته است، به شرایط سود آورتر معاملات امید بسته است. موافقتنامه ۶۰ میلیارد دلاری درباره صدور گاز طبیعی ایرانی به عمان یکی از مهمترین اسناد در این زمینه است. بیژن زنگنه وزیر نفت ایران اظهار داشت: «به موجب توافقات حاصله، ایران تا دو سال آینده به صدور گاز طبیعی به عمان از طریق خط لوله جدید خواهد پرداخت. مدت اعتبار این قرارداد ۲۵ سال خواهد بود». قبل از آن اعلام شده بود که عمان به واردات بیش از ۲ میلیارد متر مکعب گاز ایرانی در روز علاقه مند است. وزیر امور خارجه ایران و همتای عمانی وی بر اهمیت موافقتنامه چهار جانبه بین ایران، عمان، ترکمنستان و ازبکستان درباره ترانزیت بارها و مسافران که در گذشته منعقد شده بود، تأکید نمودند.

در مجموع سفر مهمان عالی رتبه عمانی به تهران به وضوح نشان داد که تلاش های واشنگتن برای منزوی کردن ایران در صحنه بین الملل و در منطقه مؤثر نبوده است. آمریکا نتوانست حتی همه پادشاهی های حاشیه خلیج فارس را به وجود خطر تخیلی هسته ای و سلطه جویی شیعی از سوی ایران متقاعد کند. شمار روزافزون مردم می فهمند که سیاست تحریک آمیز ایالات متحده و هم پیمانانش منشأ بی ثباتی و انفجارهای جدید زورگویی در خاور میانه است. حمایت مستقیم یا به وسیله اعمار خود از گروهک های فعال در کشورهای عربی و تلاش ها در جهت سرنگونی زورگویانه رژیم های ناپسند از نظر غرب، علت اساسی تنش فزاینده در منطقه است.

جنگ به وقوع نخواهد پیوست. همه از هرج و مرج ترسیده اند

ایگور پانکراتنکو

اولین موعد احتمالی وارد کردن ضربه به دمشق یعنی از شب ۲۹ به ۳۰ اوت، که «منابع موثق» عنوان کرده بودند، سپری شده است. لحن غوغای رسانه ای درباره حمله شیمیایی ۲۱ اوت بالا و پایین کمتری داشته و حالت شفاف تری کسب می کند. مطبوعات غرب در همین حال شمار تلفات را از ۱۵۰۰ تا ۲۵۰ نفر کاهش داده اند که این کاهش می تواند ادامه یابد. متحدان ایالات متحده در ناتو از شرکت در «مداخله انسان دوستانه» خودداری می کنند. پادشاهی های عربی که برای سرنگونی اسد صدها میلیون دلار خرج کرده اند، در انتظار تصمیم واشنگتن نفس در سینه حبس کرده و حاضر نیستند گام اول را بردارند. به عبارت دیگر، قرائین نشان می دهد که «سناریوی عراقی» تکرار نخواهد شد. اگر شاهین های واشنگتن آخر هفته موفق نشوند باراک اوباما را به وارد کردن ضربات نقطه ای متقاعد کنند، ما با تکرار «بحران هرمز» دسامبر سال ۲۰۱۱ روبرو خواهیم شد که در آن زمان نیز سر و صدا زیاد بود و ناوگان ها جا به جا می شدند ولی ضربه به ایران وارد نشد.



حد اقل سه علت برای این واکنش ضد و نقیض غرب به «جنایات دهشتناک رژیم علیه ملت سوریه» قابل تأمل است. اولاً، حتی دشمنان قسم خورده اسد صریحاً می فهمند که ما با یک عمل تحریک آمیز بی پرده سروکار داریم. بعد از گذشت چند ماه و شاید حتی زودتر جزئیات انجام این عملیات تحریک آمیز توسط مخالفان رادیکال سوریه به کمک عربستان سعودی بر ملا خواهد شد. فشار اسد طی تمام مدت بحران در سوریه حد اقل اشتباهات سیاسی را مرتکب شد که همین امر باعث پیروزی او بر مخالفان - یا حد اقل بخش مسلح آنها - گردید. و حالا می خواهند به جامعه بین المللی بیاوراند که او در آستانه پیروزی که بدون توسل به ترغند شیمیایی حاصل شد، ناگهان تصمیم گرفت از «خط قرمز» پا فراتر گذاشته و بهانه ای برای مداخله خارجی ایجاد کند؟ آن هم در شرایطی که بازرسان سازمان ملل در کشور کار می کنند تا در حوادث مشابه ۱۹ مارس در حلب تحقیق کنند؟

ثانیاً، بر همه روشن است که این توطئه که ایالات متحده را به گروهان هشدارهای خود از «خط قرمز» تبدیل می کند، فقط و فقط به نفع مخالفانی است که سعی می کردند جلوی برگزاری ملاقات روسیه-امریکا درباره مسأله سوریه و تدارک کنفرانس ژنو-۲ که این ملاقات برای روز ۲۸ اوت برنامه ریزی شده بود را بگیرند. بنا بر این، به غرب پیشنهاد می شود در راه منافع «مخالفان سوریه» بجنگد. ولی مخالفان سوریه به عنوان گروه واحد تشکل یافته ای وجود خارجی ندارند و حالا تندروان

اسلامی، القاعده و انواع و اقسام «النصره» ها بر همه مخالفان مسلط می شوند. چه لزومی دارد غرب در راه منافع این گروه های نامعلوم بجنگد؟ تجربه لیبی برای غرب کافی است.

و بالاخره، ثالثاً، صرف نظر از اینکه در واشنگتن و پایتخت های اروپایی چه چیزی بگویند، در داخل منطقه خوب متوجه هستند که «جنگ سوریه» به فاجعه واقعی ژئوپلیتیکی تبدیل شده و عواقب منفی آن حتی از عواقب تجاوز نظامی به عراق و ویرانی بعدی تمام سامانه کنترل و توازن خاور میانه بدتر خواهد بود.

شاخص بریتانیایی و شکاف هایی در جبهه متحد

رأی گیری در پارلمان بریتانیا نشان دهنده درک فاجعه ناشی از جنگ سوریه است. روز ۲۴ ماه اوت گزارش سرویس های ویژه بریتانیا درباره حمله شیمیایی منتشر شد. بدون تردید، مؤلفان گزارش که نتیجه گیری های خود را بر قطعات ویدئویی اینترنتی، «اطلاعات ویژه و داده ها از منابع مکمل» استوار کردند، رژیم سوریه را مقصر این حمله اعلام نمودند. دولت فوراً قطعنامه ای «درباره واکنش شدید به بحران انسانی در سوریه» تهیه کرد که ناظر بر شرکت فعال بریتانیا در «مداخله انسان دوستانه» بود. ولی پارلمان بریتانیا تصمیم قاطعانه ای علیه اسد اتخاذ نکرد که این رویداد برای کمرون و اوباما غیر مترقبه و ناگوار بود. ۲۸۵ نماینده پارلمان به طرح دولت رأی منفی دادند و ۲۷۲ رأی مثبت. معلوم شد که این دفعه تشدید غوغای رسانه ای بر اساس «داده های سازمان اطلاعات» کارگر نشده است. نخست وزیر بریتانیا بعد از آن خاطرنشان کرد: «برای من روشن شده است که پارلمان بریتانیا و ملت بریتانیا عملیات جنگی (در سوریه) را نمی خواهند و من مطابق با تصمیم اتخاذ شده رفتار خواهم کرد».

همین وضع در رابطه با آلمان رخ داد که حتی از تسلیم این مسأله به پارلمان خودداری کرد. در جریان تماس تلفنی اخیر مرکل با اوباما «طرفین توافق کردند که کاربرد سلاح های شیمیایی نقض جدی موازین بین المللی است و وعده دادند به رایزنی های تنگاتنگ درباره بررسی پاسخ بالقوه جامعه بین المللی به این حادثه ادامه دهند». معنی این جمله چنانچه از زبان دیپلماتیک به زبان انسانی برگردانده شود، این است که آلمان از شرکت در عملیات زورگویانه علیه دمشق قاطعانه امتناع کرده است. باراک اوباما تقریباً همین حرف ها را از متحدان دیگر خود در ناتو شنید. یک منبع مطلع در مقر ناتو اطلاع داد که تعداد «کشورهایی که با قاطعیت تمام از هر گونه شرکت در عملیات جنگی در سوریه بدون اجازه شورای امنیت سازمان ملل متحد امتناع کردند، از یک بریتانیا به مراتب بیشتر است. حد اقل دوازده کشور مد نظر هستند». ائتلاف ضد اسد ناتو که تا دیروز اینقدر یکپارچه و شکست ناپذیر به نظر می آمد، ترک برداشته است.

باراک اوباما جلوی خط قرمز

شکاف در زمینه توسل به زور نظامی علیه دمشق نه تنها بین اروپا و ایالات متحده بلکه بین نخبگان سیاسی واشنگتن مشاهده می شود. شاهین های آمریکایی و لابی های اسرائیلی و سعودی در ایالات متحده با شدت تمام از رئیس جمهور فعلی و تیم وی به خاطر عدم قاطعیت در زمینه مسأله سوریه انتقاد کردند. خود باراک اوباما حتی الامکان اتخاذ تصمیم درباره هرگونه عملیات جنگی در سوریه و از جمله ارسال اسلحه برای مخالفان را به تعویق انداخته بود. فرماندهان نیروهای مسلح ایالات

متحد که بعد از افغانستان و عراق مخالف جنگ جدید در مشرق هستند، و نیز جامعه اطلاعاتی آمریکا که «جنگ های پهلادی»، قتل های نقطه ای و سازماندهی کودتاها را ترجیح می دهند، از این موضع گیری رئیس جمهور با پیگیری زیادی پشتیبانی نمودند. باراک اوباما و تیم او متوجه هستند که تجاوز مستقیم به سوریه، بازی با نتیجه مجهول است. مسأله رسیدن به پیروزی جنگی مطرح نیست. مسأله این است که عواقب این پیروزی از نظر اقتصاد و سیاست خارجی و مسایل راهبردی می تواند برای آمریکا فاجعه به بار آورد.

در خصوص اقتصاد باید گفت که زمان هایی که آمریکا از محل فروش اسلحه و مهمات خود به طرفین دیگر پولدار میشد، به طور بازگشت ناپذیر سپری شده است. قیمت سرسام آور تسلیحات فوق العاده پیچیده معاصر و ارزانی فوق العاده تروریسم به عنوان پاسخ به تجاوز آمریکا باعث می شود که یک عملیات جنگی جدید در خاور میانه از نظر آمریکا کاملاً زیان آور شده و برای اقتصاد آمریکا بار تحمل ناپذیری ایجاد نماید. اگر اسد سرنگون شود، سیستم توافقات کمپ دوید که ایالات متحده ساخته و از آن با دقت تمام مواظبت می کند، فرو خواهد پاشید. این امر ناگزیر به معنی ایجاد خطر مهلک برای اسرائیل خواهد شد که تأمین امنیت آن یکی از اولویت های راهبردی ایالات متحده در منطقه است. جالب توجه است که کاخ سفید در زمینه اجرای عملیات جنگی علیه ایران و سوریه بیشتر از شاهین های امروزی تل اویو به فکر امنیت اسرائیل است.

و بالاخره، یکی از مهمترین عواقب حمله به سوریه این است که امکان برقراری گفتگو با تهران که امروزه واشنگتن مشتاق آن است، منتفی خواهد شد. به نظر می آید که همین «خط قرمز» برای دولت فعلی آمریکا اهمیت به مراتب بیشتری دارد تا نتیجه مناقشه داخلی سوریه. کاخ سفید در طول این مدت به مناسب ترین راهبرد برای خود متوسل می شد و آن حمایت از نیروهای ضد اسد با استفاده از تهدید با توسل به زور علیه دمشق، تأثیر گذاری بر اسد با این تهدید و فراهم کردن موقعیت برتر برای مخالفان سوری در کنفرانس های بین المللی و مذاکرات داخلی سوری است. یک نوع معادله تهدیدها و امکانات برای گفتگو وجود داشت. جنگ این معادله را بر هم زده و منطقه را به حال هرج و مرج خواهد انداخت.

تغییرات ویرانگرانه: عواقب تجاوز برای منطقه و جهان

مهمترین چیزی که جهانیان آن را خوب می فهمند، این است که سوریه بعد از مداخله مستقیم آمریکا وجود خارجی نخواهد داشت. بر خلاف امیدهای واشنگتن، رهبری مخالفان اسد در دست نه «ارتش آزاد سوریه» بلکه جهادیون بین المللی، القاعده، النصره و گروه های مزدورانی است که از سراسر جهان در سوریه جمع شده اند. اداره این معجون گروهک ها غیر ممکن است. اگر آنها از قضا به پیروزی برسند، خرخره همدیگر را جویده و سوریه را غرق در خون کرده و این کشور و کشور همسایه لبنان را به «سومالی خاور میانه» تبدیل خواهند کرد.

ولی متاستاز این غده سرطانی به مناطق دیگر شیوع کرده و تجاوز جهادیون از حدود حوزه شام بیرون ریخته و سراسر منطقه را در خواهد نوردید. افراطیون اسلامی در سراسر جهان تحریم شده و از پایگاه «پشت جبهه» که بر روی ویرانه های دمشق به وجود می آید، برخوردار خواهند شد. عراق، اسرائیل، مصر و ایران هدف بعدی حمله آنها قرار خواهند گرفت. بعد از آن نوبت قفقاز، آسیای مرکزی و منطقه سینکیانگ اویغور چین خواهد رسید. این توفان خونین هم متحدان و هم دشمنان واشنگتن را به گردش مرگبار خواهد انداخت.

ایالات متحده در حال حاضر برای قیام کنندگان سوری اسلحه و لوازم نظامی را صادر می کند. و این بدان معناست که القاعده هم اسلحه دریافت می کند. در حال حاضر عربستان سعودی «جبهه النصره» را تأمین می کند. یعنی پول به افراطیون اسلام

گرایی می رسد که با استفاده از آن در منطقه، در آمریکا، اروپا و در قسمت های دیگر آسیا آتش «جهاد جهانی» را بر خواهند افروخت. در سطح بین المللی بیش از پیش خطر وقوع بی نظمی در پی مداخله مستقیم ایالات متحده در بحران سوریه و درک خطرات ناشی از سقوط اسد و روی کار آمدن اسلام گرایان جنگجو گسترش می یابد.

مصر مخالفت شدید خود را با جنگ سوریه ابراز کرده است. کشور همسایه عراق هم مواضع خود را مشخص نمود: نوری المالکی نخست وزیر با قاطعیت تمام علیه استفاده از حریم هوایی عراق برای حملات به سوریه اظهار نظر کرد. پادشاهی های عربستانی که حامیان مالی اساسی مخالفان سوری هستند، ساکت نشسته اند زیرا آنها هم فهمیده اند که تجاوز به سوریه موجب اعتراضات در جهان اسلام خواهد شد و اینکه برد اسرائیل از این تجاوز و تقویت آن به اتهام شدیدی علیه پادشاهی ها تبدیل خواهد شد که آنها به وسیله توزیع پول به مردم، گناه خود را جبران نکرده و نخواهند توانست بی اعتباری خود را در چشم امت مسلمان پاکسازی کنند.

گفتگوی مسکو - تهران و بحران سوریه

بی میلی آشکار محافل بین المللی به ابراز حمایت آشکار و مستقیم از تجاوز آمریکایی علیه سوریه به وضوح صحت خط راهبردی مسکو در جهت حمایت از اسد را به نمایش گذاشت. علاوه بر این ائتلاف بین المللی حامی رژیم فعلی دمشق به طور غیررسمی تشکیل شده است. این یک نوع محور مسکو - تهران - پکن است که وجود آن عامل مهم بازدارندگی برای ائتلاف ضد اسد است که ابتدا ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، ترکیه، عربستان سعودی، اسرائیل و قطر عضو آن بودند.

سقوط اسد به معنی خروج نهایی روسیه از خاور میانه و از دست دادن نقش یکی از بازیگران اساسی بین المللی خواهد بود. ولادیمیر پوتین به همین علت در زمینه سوریه رفتار پیگیرانه ای از خود نشان داد و اظهارات سرگئی لاوروف که می شد آن را به صورت دوپهلوی تعبیر کرد، با عرف همیشگی مواضع مخالفان مرتبط بوده و منعکس کننده تردید های کرملین (که «اسد را تسلیم کنیم یا نکنیم») نبود. علاوه بر آن، اقامت ۲۰ هزار شهروند روسیه در سوریه، استدلال بسیار وزینی برای دفاع از ثبات این کشور و اعزام نیروی دریایی خود به منطقه است.

لحظه حقیقت برای مسکو فرا رسیده است. روسیه و چین تا کنون مانع از تصویب پیشنهاد قطعنامه بریتانیایی در شورای امنیت سازمان ملل متحد شده اند و احتمال تصویب آن بعد از «تکمیل» برابر صفر است. برای روسیه حتی لازم نیست به بیانات شدید متوسل شود زیرا هر ساعتی که سپری می شود، به نفع اسد و علیه شاهین ها و ایالات متحده تمام می شود. واشنگتن برای اولین بار بعد از سال های زیادی با خطر محکومیت بین المللی روبرو شده است. پکن هم که از موضع گیری مسکو الگو می گیرد، ضرورت خویشتن داری را درک می کند. در حال حاضر چین و روسیه برای رویارویی مستقیم با ایالات متحده آماده نیستند ولی هر دو کشور می توانند با توسل به امکاناتی که دارند، به وسیله اعمال نامتقارن خود در زمینه های گوناگون برای واشنگتن انبوه ناراحتی ها را دست و پا کنند. وضعیت جاری می تواند به رئیس جمهور جدید ایران بهانه بسیار خوبی بدهد تا گفتگوی اصولاً جدید با مسکو را شروع کند. در حالی که تعامل بین دو کشورمان در زمینه سوریه از بوته آزمایشات فشار مخالفان خارجی گذشت، همین موضوع می تواند به مقدمه ای بر شراکت راهبردی آنها در نقاط مشکل ساز دیگر در تمام فضای بزرگ از دریای خزر تا افغانستان تبدیل شود.

